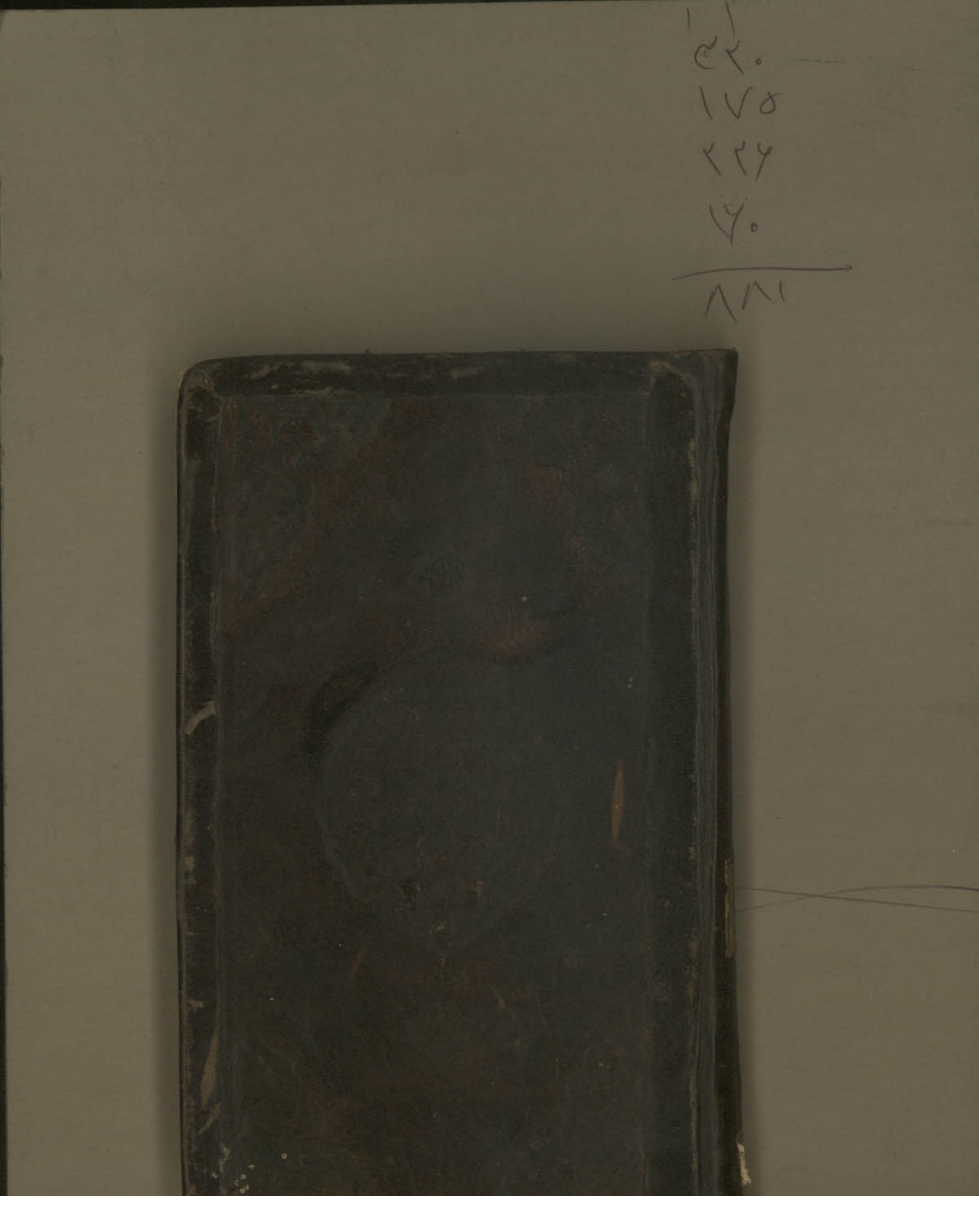
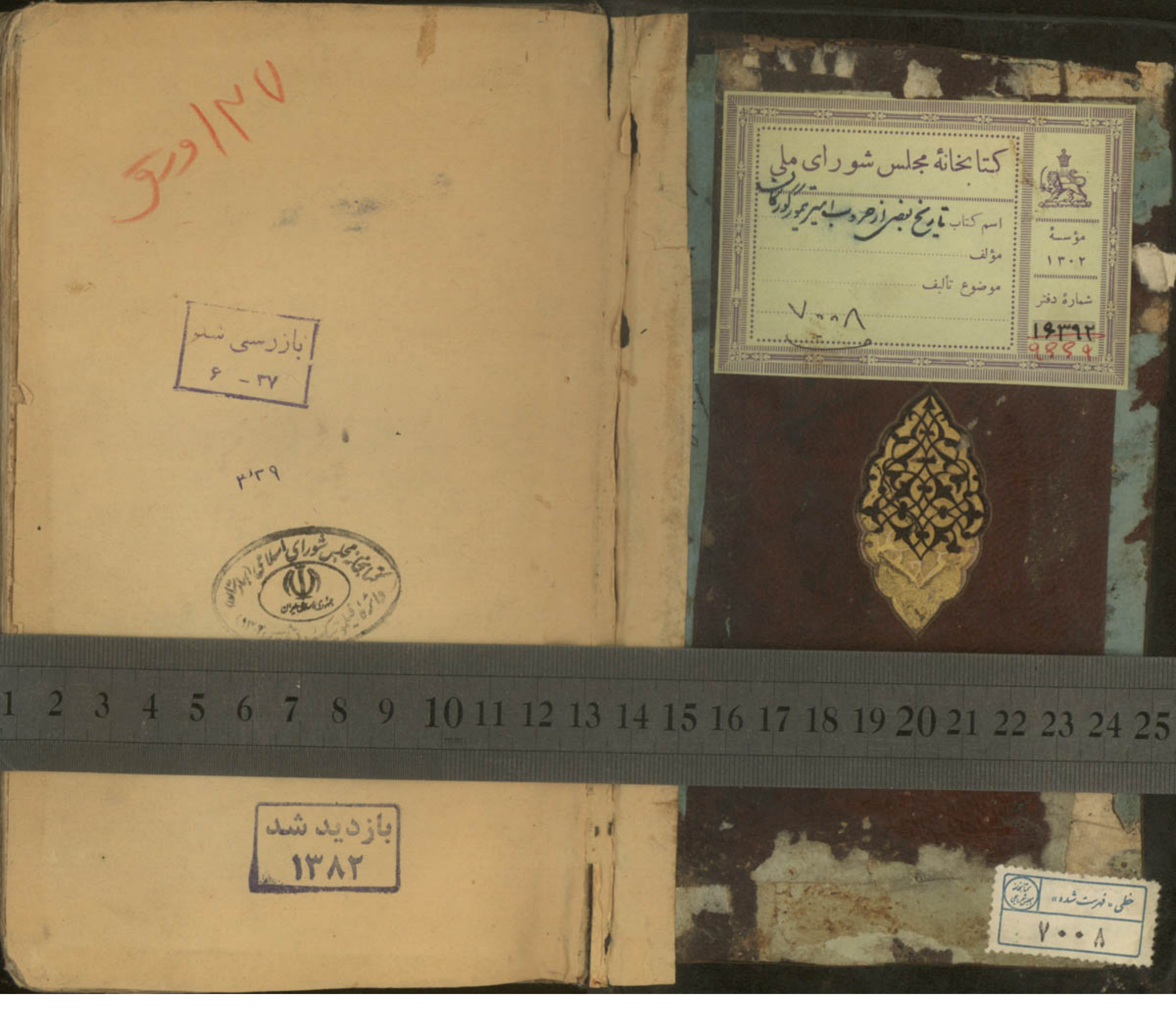


٤٢٠
١٧٥
٢٢٦
٦٠
٨٨١



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ بعض از حروب امیرتیمور گورکان
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۷۰۰۸
بازرسی شد
۳۷ - ۶
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی «فهرست شده»
۷۰۰۸





بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش خداوند عالم را عز اسمه و جل ذکره که
درین عهد همایون گوی زمین را در خم چوگان قدرت
صاحب قرانی وافر شوکت آورده که آسمان قدرش چون
قدر آسمان برون از دریافت اوهام است و عرصه میدان
خاک جولانگه یکران دولت خاقانی سپهر منقبت گردانیده که
مرتبت رفیعش متجاوز از مدارک افهام عنان امور عالم در قبضه
اقتدار جهانداری نهاده که در مضمار عدل پروری و داد گستری
قصب السبق از سلاطین آفاق ربوده و زمام مصالح
جهان بکف ارادت و [illegible] سپرده که بحمله جهانسوز
کمر شجاعت از میان بهرام گشوده کلید فتح و نصرت
بدست اختیار صاحب دولتی داده که صدمه قهر جگر
دم صبح در سینه شام شکسته و از نهیب تیغش [illegible]

در نیام ظلام نهان گشته پاک خداوندی که بفضل عمیم
مشرق و مغرب گیتی را نامزد بزرگواری گردانید که همت
بسیار بخشش رفاهیت عباد متکفل است و اطراف
و اکناف توران و ایران را مسخر رایات کشورگشایی
ساخت که اهتمام خاطر خطیرش امن و استقامت بلاد
معمور و نامعمور پرورده است کاری که بصنع جمیل صلاح جهانیان
بوجود بی همال مظهر لطف و قهر آفریدگار منوط گردانیده و خلق
عالم را بزر افسر و نور طلعت خاقان فلک اقتدار از
ظلمت ظلم و تاریکی جهل رهانید ۰ شعر

ای همه هستی تو پیدا شده — خاک ضعیف از تو توانا شده
چرخ روش قطب ثبات از تو یافت — باغ وجود آب حیات از تو یافت

الهی بکدام زبان شکر این نعمت بزرگ گزاریم که آثار آن در
اقطار عالم چون نور آفتاب تابانست و بکدام عبارت
این بخشش عظیم و بخشایش بی نهایت را سپاس داریم که
منافع آن چون شعاع مهر گیتی فروز در همه جهان درخشان شعر



اگر هر موی من گردد زبانی
شود هر یک ترا تسبیح خوانی
هنوز از بی زبانی خفته باشم
ز صد شکر یکی ناگفته باشم

ازین دریای مواج و بحر بی کران که رشحات آن بکام بلا و دیدار مصابان چکیده بفیض رحمت عصمت استدلال می نماییم و ازین آفتاب درخشنده و خورشید تابنده که تا غایت امکان پاینده باد در طلب وجه کریمه نور بصیرت می افزاییم بیت

ارباب شوق در طلبت بی دلند و هوش
واصحاب فهم در صفتت بی سرند و پا
یاد تو روح پرور و وصف تو دلفریب
نام تو غمزدای و کلام تو دلربا
بی سکهٔ قبول تو نقد ایل دغل
بی خاتم رضای تو سعی عمل هبا
گاهی سموم قهر تو پیوسته با خزان
گاهی نسیم لطف تو همراه با صبا

مالک الملکی که شناخت او زندگی جاودانست و یاد او راحت روان

ذات او ملک جاودان و خدمت او خوشتر از نعیم آن جهان و یک نفس با او بهتر از هر چه در زمین و آسمان کاینات نمود از قدرت اوست و جهانداران پرورده نعمت او گردنهای گردنکشان در کمند جلال و قهر او و دلهای دوستان در روضه جمال و لطف او نظم

نیابی لاله در صحن این باغ
که از مهرش نباشد بر جگر داغ
نبینی غنچه بر طرف جویی
که نبود در دلش از عشق بویی

سبحان عالم علوی بزرگ که عزت در حجب هیبت [illegible] و گوش بزبان او همه صنع او و جمله قطره از دریای کبریا وعظمت او فسبحان من عزیز ضلت العقول فی بحار عظمته وحارت الالباب دون ادراک عزته شعر

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا
بر خاک عجز می فکند عقل انبیا
گر صد هزار سال همه خلق کاینات
فکرت کنند در صفت عزت خدا



آخر بعجز معترف آیند کای آله
دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

وصلوات فراوان فدای روح مقدس خلاصهٔ موجودات
و سید کاینات و بهترین آفرینش و نور دیدهٔ اهل بینش باد.

محمد که بی دعوی تخت و تاج	ز شاهان بشمشیر بستد خراج
غلط گفتم آن شاه سدره سریر	که هم تاجور بود و هم تخت گیر
تنش محرم تخت افلاک بود	سرش صاحب تاج لولاک بود

رسولی که آفتاب عالم آرای بسبب نور جبین مبارکش
خسرو سیارکان شده و کل انس فدای وسیلهٔ پرستاری
خلق عظیمش شاه ریاحین گشته از مناقب بی پایانش
هزار خورشید بیان هر ذره بیش است و از مناقب خز
ی گرانش ار شمع ظهور بدست هر پروانه

شعر

محمد کاز ازل تا ابد هر چه هست	بآرایش نام او نقش بست
چراغی که پروانه بینش بدوست	فروغ همه آفرینش بدوست
چراغی که تا او نیفروخت نور	ز چشم جهان روشنی بود دور

در شب تاریک چون ماه رخشان نماید عالم روشن شود
و فلک گلشن گردد در ظلمت قیامت که مهر خاموشی
بر زبانها باشد و همه خلق بزانوی دهشت درآمده و از
تیر پس هول المحشر و روز عرض اکبر جگرها در تاب
و چشمها پر آب شده ناگاه ماه جمال دلارای در دریای اصطفا
و دری سپهر اجتبا از افق فضل الهی روی نماید اهل عالم را
روشنی دیدهٔ امید و نور باصرهٔ سعادت جاوید حاصل شود
و باید دانست که این مثال جهت دریافت فهم است
و اگر نه جمال و کمال پیغمبر آخر زمان و بهترین زمین و آسمان
بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا با آفتاب مثل زنند

نظم

آفتابش پارهٔ از مسند است	آسمانش پایهٔ از منبر است
خواجه گر و هم قدرش برتر است	خاک پایش چرخ را تاج سر است
به عالم آرا بطلعت نکوست	ولی جان ندارد برش دوست
دلم را نباشد جز او دلپذیر	که از جان گزیر است و زو ناگزیر
منزهای منم که باشد محال	زنشی که هرگز نرفت از خیال

قدر بلندش سیمرغیست که در قاف عزت نشیمن دارد
بلواح عبارت صید هیچ فهمی و وسیله‌ی نشود و دل
پاکش گوهریست از قعر بحر عظمت بر خاسته بمیزان
قیاس اوصاف او ممکن گردد اول صیدی که در سلکه
وجود افتاد ذات عدیم المثال او بود و اول شکوفه که
از باغ فطرت دمیدن گرفت روح عزیز المثال او قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
هنوز آدم میان آب و گل بود — که او شاه جهان جان و دل بود
از ساحت عز و دامن جاهش پای وهم و دست خیال
کوتاه مانده و بلندی رتبت او روشنان سپهر را در صف نعال
نشانده عالم ملکوت زیر دست همت عالی مقدار اوست
و فوق فرقدین پای بست قدر فلک اقتدار او رای ضیاءش
از رای سپهر و اسرار قضا آگاه و فروغ روی مبارکش
آیینه صنع اله — شعر

عکسی ز نور روی تو خورشید انور ست
شمه‌ای ز قلزم کرمت حوض کوثر ست
اندر ریاض وصف زبان تو بلبل است
و اندر بهار قرآن خلق تو عنبر ست
هرگز بسوز دل نفسی خوش نمی زند
در زیر دامن کرمت همچو مجمر ست

پیش همت عالیش ما سوی الله نقطه موهوم و ذره هبا و نزد
خورشید جلالش ثابت و سیارگان بمنزله سها حاصل کونین
نزد همت بلند جنابش مختصری و هر دو جهان نسبت با نوال
افضال و احسان او ما حضری — شعر

قبای دو عالم بهم دوختند — وز آن هر دو یک زیور افروختند
چو گشت آن ملمع قبا جای او — بدستی کم آمد ز بالای او

در عهد نبوت معجزات نمود مثل شکافته گردانیدن ماه بدو نیم
و خواندن درخت و باغ رفتن و بحضرت او حاضر
آمدن و بزبان او باز جای خود شدن و تسبیح کردن
سنگ ریزه در کف وی و بیرون آمدن آب

از انگشتان مبارکش بعد از آنکه هزار و پانصد از اصحاب به
بدان وضو ساختند و سیراب شدند و چهارپایان را
آب دادند و قدر حاجت از آن برداشتند و سیر
گردانیدن اهل صدق بطعامی اندک در خانهٔ جابر بن عبد الله
انصاری و نظر بر سراقة بن مالک انداختن و شکافته
شدن زمین و پایهای اسپش فرو رفتن و بکفی خاک
لشکری را منهزم کردن چنانچه باری تعالی فرمود
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و چاه حدیبیه که
خشک شده بود بفضیلت وضوی او و فرو بردن نیزه پر آب
شدن و ناله کردن ستون بوقت تحویل منبر و خبر دادن
ذراع گوسفند زهرآلود که از من مخور که زهرآلودم
و اخبار از حوادث امور مثل آنکه گنجهای کسری
و قیصر در راه خدای تعالی صرف شود و یمن و شام و عراق
و معجزات رسول صلی الله علیه و سلم از شرح و وصف
بیرونست و معجز بزرگتر قرآن مجیدست کتابی کریم و منشوری عظیم

نور دل آشنایان است و آیینهٔ جان عارفان و چراغ سینهٔ
موحدان و آسایش مهجوران و مرهم خستگان و بهار جان
دوستان و دستور پادشاهان و قدوهٔ مقبلان جهان
و دلیل و برهان ائمه و علماء رفیع الشان هر حرفی از قرآن مجید
چراغی است از نور اعظم افروخته و آفتابی از مشرق حقیقت
طالع گشته و با آسمان عزت ترقی گرفته هر چه صفات
خلق و کدورات بشریت حجاب آن نور می شود تا حجاب
بر جاست درخشیدن آن طمع داشتن خطاست بیت

عروس حضرت قرآن نقاب آنگاه بگشاید
که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

و از جمله معجزات رسول الثقلین صلوات الله و سلامه
علیه آنکه درین زمانه بمثابه کلمهٔ حضرت اعلام دین قویم را
بوجود پادشاهی مهر امکان سپهر مکنت سکندر ظفر بخشید که بسیط
عالم را در حیز تسخیر آورده و در حینی که بشومی بدعت فلسفیان
در قواعد عقید مسلمانی راه یافته بود بمساعی های متین

استوار گردانید بمیامن تایید الهی قامت ملت حنیفی را
چون سرو بالا داد و بمبارکی فره ایزدی چهره دین مصطفوی را
چون لاله سیراب افروخت و رایت کشورستانی
و شرع پروری بذروه کیوان افراخت و ارباب حق را
نوازش و تربیت فرمود و اصحاب هوا و بدعت را
نکبت و خسار و ذلت و صغار افزود هزاران سلام
بروان پاک و کالبد زنده صدر جریده انبیا و فذلک
جمع اصفیا باد که برکات ذکر او خامه سرسبز و شاداب گشته
و ذره از آفتابی و قطره از دریایی از مناقب او در سلک بیان
آمده و دامن امید زلولوی شاهوار شده و درود بی شمار
که از ضمن آن نسیم اخلاص آید و از سطح آن بوی وفا زاید
نثار اهل بیت و یاران او باد که با آثار قلم فتوی و قدم صدق
و تقوی ایشان خطه شرع و عقل زیب و آرایش یافت
و صحن صفه صفا و روضه رضا زینت و بها گرفت
اما بعد چنین گوید مؤلف این تاریخ علی بن جمال الاسلام

اصلح الله شانه و غفر له و لسایر المسلمین که حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید از زبان ابرهیم خلیل صلوات الله علی نبینا و علیه
حکایت می فرماید که این دعا بحضرت کبریا رفع کرد واجعلی
لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم
از ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین جل و علا دو چیز خواسته
یکی نام نیک که حیات جاودانی و عمر ثانی است و دیگر
بهشت باقی و ملک ابدی که همیشه تازه باشد و نقصان
بدان راه نیابد اهل آن مملکت زندگانی باشند که هرگز نمیرند
و تندرستانی که بیمار نشوند و جوانانی که همیشه جوان باشند
و توانگرانی که درویش نگردند و پادشاهانی که بر یکدیگر
حسد نبرند و دوستانی صافی که غبار اختلاف بر چهره
دوستی ایشان ننشیند و ازین آیت روشن می گردد که
از اهل این سرای فانی و منزل عاریتی جز ذکر خوب و حدیث نغز
و سخن پسندیده باقی نمیماند

شعر

هم سخن خواهی شدن گر سازی از گردون سریر



۷

هم سر خواهی شدن گر بندی از پروین کمر
جهد کن تا چون سخن گردی نکو باشد سخن
رنج بر تا چون سپهر گردی نکو باشد سپهر

دوتیاران خردمند و زیرکان هوشمند را از عالم قدس
بگوش هوش میرسد که نام نیک و نام بد بر جریده
روزگار ثبت خواهد شد و نیکبختان کامکار و مقبلان هوشیار
پیش پی دانند که سودی که از عمر گرانمایه بری توان بست
اسم جمیل است و پرتوی که از نور حیات درخشیده خواهد ماند
پرتو ذکر باقی

شعر

که پی داند از فیلسوفان حی	که جمشید کی بود و کاوس کی
کدامست جام جم و جم کجاست	سلیمان کجا رفت و خاتم کجاست
چو سوی عدم گام بر داشتند	وزین تعبیه جز نام نگذاشتند
منه دل برین گلشن دلگشای	که چون بگذری بازمانی بجای

از مقامات پادشاهان گذشته خبرهای دلپسند که
اهل عالم بعبارات غرا در سلک بیان کشیده اند اثری عاید

و از مراتب سلاطین ماضی که درین تیره خاکدان
نهان شدند جز سیرت ایشان که در کتب تواریخ
مسطور شده بقیه نه

بیت

چو خورشید شرقی بکند جام	شه زنگ سپر برزد از راه شام
شه چین بشام آمد از نیمروز	بمغرب فرو رفت گیتی فروز
بزندان مغرب اسیر آفتاب	چو بیژن بزندان افراسیاب
شنیدم که می گفت ناگه کسی	مکن تکیه بر دور گردون بسی
که بی مایه بی بر سر از کلاه	فرو زند خورشید و تابنده ماه
نماند یکی زین چراغ کهن	[illegible] بماند سخن

و از چندین خسرو که قیصران روم بنیاد [illegible] تاج
کلک دانشوران چه رقم [illegible] و از [illegible] ابنیه فردوس اسا
[illegible] کاخ [illegible] نشانه [illegible] بنا نهاده [illegible]
[illegible] آن شاه [illegible] نشان [illegible]

بیت

بسا کاخ که [illegible] بلند [illegible]	[illegible] همی پایه بر افراخت
نبینی زان همه یک خشت برپای	[illegible] دل بماندست برجای

بلی بنایی که بر اساس نیکوکاری اتفاق یابد شرفات
ایوانش بعنان عیوق پیوندد و بنیادی که بر قاعده احسان
اتفاق افتد بر در روزگار ویرانی بدان راه نیابد بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می‌نکند بارگاه کسری را

بنابرین مقدمه واجبست بر ذمت همت فضلای جهان که
اخبار و آثار پادشاهان عالم و خسروان آفاق در قید
تحریر آورند و سیرت ملوک نیکوکردار و سلاطین رفیع مقدار
که سرمایه سعادت ابدی و کرامت سرمدی است بیان
کنند تا از ذکر غزوات و محاربات ایشان هم اهل روزگار
و هم نونهالان باغ فطرت که قدم در دایره وجود
خواهند نهاد بهره‌مند شوند و صاحب نظران از مطالعه تاریخ
احوال ایشان اعتبار گیرند و چون از ستمکاری کرداری
تا سزا بشنوند از آن دور شوند و اگر بر رسمی خوب
و قانونی مرضی وقوف یابند بدان اقتدا نمایند و چون

روزنامه صبح صادق روشن شده که از ابتدای دور عالم باز
که آسمان گیتی نوردی مشهور است هیچ صاحب قران در میدان
جهانگشایی غبار موکب همایون بندگی حضرت سلطنت پناه
خاقان اعظم خسرو ممالک عرب و عجم سایه پاک یزدان
خلاصه عناصر و ارکان مظهر رحمة الرحمن المؤید بتایید الله المنان

سر ملوک جهان تاج بخش روی زمین
که ختم گشت بر او تا ابد جهانبانی

امیر تیمور گورکان خلد الله تعالی فی الخافقین ملکه
و سلطانه و افاض علی المشرقین عدله و احسانه
در نیافته و درجمع اسباب پادشاهی هیچ همت بپای همت
او نرسیده برق تیغش چون تیغ برق کشورگشای است
و آفتاب رایش چون رای آفتاب عالم آرای اسکندر
منصبی است کیوان خشم و کین و جمشید قدری مشتری مهر
و تمکین بهرام صولتی مریخ حمله و آهنگ دارا لشکری خورشید
اعلام فیروز جنگ بکوشش خنجر گیتی ستان اکثر ممالک را

در تحت تصرف قرار داد و از آتش صدمهٔ صاعقهٔ جهانسوز
رنجالیان بارید و چون صرصر کوه‌کن دود از خرمن
دشمنان برآورد و از ابتدای طلوع آفتاب سلطنت باز
از مشرق تایید الهی چندین مصاف با گردنکشان آفاق
رفته از هر حکایت رستم و اسفندیار محو شده و قصهٔ دارا
و اسکندر منسوخ گشته نهیب صولت قهرش در دل
در دل دشمنان چون آتش در دل سنگ قرار گرفته و آتش تیغ
خونریزش رشتهٔ جان یاغیان چون زبانهٔ شمع سوخته شعر

برزم اندرون زهر تریاک سوز — ببزم اندرون ماه گیتی فروز
نماینده شب بروز سپید — گشاده گنج بخشش امید

بیک لطمه از موج بحر کشش سرها که از نخوت کلاه جبارزی
از سپهر گردون ربودی حباب آسا بر سپهر دریای
خون آمده و تنها که از تکبر پای بر خاک ننهادی در بیت ولای
آستان بخاک آغشته بهر جانب که روی رایت
ظفر پیکر آورده فتح و ظفر در اسپه استقبال نموده و تبند باد

نده لان خان دمان و شهنان بباد فنا داده بسیاری در معرکهای
خونخوار میدانهای جان شکار رخوض نموده که آفتاب
از کلهای غبار لشکرش در تتق حجاب و ستاره از برق سنانش
در مقام اضطراب آمده شعر

زمین شد غبار و برآمد باوج — جهان گشت بحر و درآمد بموج
زگرد ستوران پرخشم و تاب — شد انباشته چشمهٔ آفتاب
رخ شاه گردون شد از بیم زرد — پر از خاک شد جبهه ز گرد
پلنگان شده کشته در پای پیل — روان گشته خون همچو دریای نیل
برآورده گردون گروان فغان — برآمد خروش از جهان کالامان

نهادی دولت بلند آوازه‌اش ندای زند که هرچه زودتر تمامی
ممالک مصر و شام و اقاصی دیار مغرب در حوزهٔ تصرف
بندگان حضرت آید و زیارت بیت الله الحرام که
پیش نهاد همت بزرگوار و منحوابه ضمیر منیر است دریابد انشاءالله تعالی نظم

بهر منزل که خنگ افشان کنی راه — منور باش چون خورشید و چون ماه
بهر جانب که روی آری تقدیر — کتابت باد چون دوران جهانگیر

بلاشک تایید ربانی و نصرت یزدانی قرین رایت
اسلام پناه است و امور ملک او منتظم از کارخانهٔ فضل اله
با وجود لشکر انبوه که محاسب وهم شمار آن نتواند کرد غالب
ظن آنکه والیان اقالیم ولایت و پادشاهان کشورها این است که
جنود معنوی اند و از مشرب خضر علیه السلام بهره ور
هم عنان رایات همایون و مصاحب موکب میمون اند
ولی شبهه عالم بوجود آن طایفه قایم است بیت

سلاطین نشانان خلوت نشین	اقالیم گیران عزلت گزین
همه نامداران گم کرده نام	همه کامکاران نادیده کام
همه غایب و چون جهان در نظر	همه ساکن و چون زمان در گذر
نوا پیشه و گنج در آستین	سراپا نه و ملک زیر نگین
ملک شان براغ سپه بارگاه	ملکشان گدای در خانقاه

از دیوان قضا و قدر لشکری که بدیدهٔ سر نتوان دید کفایت
ذات بزرگوار نامزد شده اند و از ورای پردهٔ غیب بمددی که
ظاهرا در نتوان یافت مخصوص گشته در بسیج تزئین گردش فلک

و میمنت اختر درخشش جهت عالم از مرکبات چهار عنصر شل
این سلطان گیتی ستان نموده و در آسمان مملکت رخشنده تر
از ذوی خورشید چهره جهان آرای از نقاب حجاب گشوده بیت

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو	نارد چو تو سوار بمیدان روزگار

بدلالت بخت بیدار بر طاعت و عبادت آفریدگار
مداومت می نماید و بمعاونت فضل پروردگار در تقویت
شرع نبی مختار سپر آزاد جفا دیده علمای جهان در حاشیهٔ بساط
همایون گوش هوش نهاده اند که از فواید خاطر الهام شعار که
جام جهان نمای و خورشید عالم آرای است مسامع خود در ارایش
دهند و تاجوران روی زمین در آستان سلطنت آشیان دست
خدمت پیش گرفته تا بشرایط چاکری خدمتکاری قیام نمایند شعر

چرخ با آن شکوه و توان	می نهد بر هوای خط تو سر
مهر با آن همه فروغ و ضیا	خاک پای تو می کند افسر

هر آینه مراد و مقصود چاکران صادق الاخلاص آنست که ذکر
مواقف جهانبانی تا دامن قیامت در ضمن دفترها جاوید بماند

وکوشش و بخشش او در رزم و بزم باندازه استعداد فصحاء
زمان در حیز عبارت آید چون دار العباده یزد بمقدم عالی یکی
از مقربان حضرت و چاکران صادق نیت مشرف گشت
دو رساله عربی و فارسی که نویسنده این حروف علی
سبیل الارتجال انشا کرده در نظر مبارک آمده و در پایه سریر
اعلی نبده الله تعالی عرض حکم صادر شد که جهت تاریخ بعضی
از حروب که بندگی حضرت جهانگشایی را اتفاق افتاده دیباچه
فارسی نویسد و فتوحات متواتر که از مبدأ عهد باز کرامت شده
در فصلی مفرد مجملات قلمی کرده بعد ذلک روزنامه غزوات هندوستان
پیش گرفته جنگ نامها بعبارتی از تکلف دور و بفهم نزدیک
علی التفصیل شرح دهد هرچند اکثر اوقات مستغرق علوم
دینی بوده و در انشاء خطابیات کمتر خوض نموده اما بیمن ادام
علیه درین موقف خطیر شروع رفت و بی شایبه تکلف
نسخه که لایق با توزع خاطر و پریشانی ضمیر تعلق یافت مطلعا پرتوی است
از عکس انوار ضمیر انور بندگی حضرت خاقانی و قرینه نامی

اول

بتحریر هویت منشاء آن تصور و تقصیر و هموم و غموم نویسنده است
امید که رقم عفو بر آن کشیده آید بیت

شنیدم که در روز امید و بیم — بدان را بنیکان ببخشد کریم
تو نیز ار بدی بینی اندر سخن — بخلق جهان آفرین کار کن

و نکته و لطیفه آنکه بنیاد دیباچه بر آیه کریمه دعاء ابراهیم
خلیل علیه السلام نهاده آنست که فحوی آیت راستی و درستی است
و موافق مهر مبارک و نشان همایون لسان صدق دلالت بر رای
دارد و میراث یافتن جنت نعیم دلالت بر رستگاری
بیندیش ای صاحب نظر ثاقب بصیرت که در مهر اشراق
مهر انگیز چگونه مطابق زمان اسپهی آمد و از ینجا حساب بهار گیر
فاعتبروا یا اولی الابصار خداوندا تا سایه پیرو آفتاب است
و سرسبزی چمن از فیض سحاب و تا دام که باد فروزنده آتش
و آب همنشین خاک است آفتاب دولت پاینده از
در اوج سروری و کشورگشایی بر آفاق جهان نور گستر باد
و بنده مثال خورشید تابنده در بزم بخشش و بخشایش

و بارگاه احسان و افضال ذرّه نوازش و بنده پرور بحرمة سیّد البشر
والشفیع المشفّع فی المحشر

شعر

بیاد او دولت از بالین او دور	بیاد او تاج رای فیروزی اورنگ
مقیم جاودانی باد جانش	حریم زندگانی آستانش

فصلی که مشتمل است بر ذکر فتحهای بندگی
حضرت اعلی خاقانی علی سبیل الاجمال

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجنة تحت ظلال السیوف
معنی حدیث آنست که ایزد سبحانه و تعالی بهشت برین را
زیر سایهٔ شمشیر پادشاهان اسلام ودیعت نهاده و ابواب
فردوس اعلی به تیغ جهانگشایی پادشاهان روان احکام شریعت
سیّد المرسلین و خاتم النبیین علیه الصلوة و السلام
بر روی مراد اهل ایمان گشاده. شاخ اقبال آنانکی از چشمهٔ خنجر آبدار تربیت
و شمع دولت افروخته از شعلهٔ شمشیر آتش بار سودا زدهٔ معاملهٔ زرنگی
کسی بیند که از زیان جان نیندیشد و روشنایی دیدهٔ امید
آنرا بود که از تار سیه رزمگاه باک ندارد چنانکه بندگی حضرت

اعلی خاقانی که جهت نصرت دین محمدی علیه افضل الصلوات
نشانهٔ مخاطره روح گرامی گردانید تا عروس ملک دنیا را در کنار
آرزو یافت و در ایام کینه و جنگ و وقت نام و ننگ
چون گوهر شمشیر لباس پولاد گرفت و چون خورشید خنجر
و سنان سرای گزید تا دولت بیدار و اقبال پایدار
کمر خدمت بر میان بست و اقالیم عالم و ممالک جهان
در عرض سی و یک سال بر او مقرر شد و سرهای سروران
بر خط فرمان و گردنهای گردنکشان در طوق اطاعت و پیمان
آمد. غنچهٔ همایون این دولت روز افزون و ابتدای حال
این خسرو روی زمین اگرچه آثار کامکاری از احوال و اوضاع او روشن
و هویدا بود و دلایل گیتی ستانی و جهانداری از حرکات
و سکنات او پیدا نشان بر سبزی چمن اقبال از پیشانی همایون
چون آفتاب درخشان و خورشید بزرگی و سروری از
طلعت بی پیکرش فروزنده.

بیت

ز احکام بخت اختر آمد پدید	که دنیا در او داد خواهد کلید



ساکنان صومعهٔ افلاک دعای دولت ورد جان ساخته بودند
و اقطاب و اوتاد [illegible] الاسباب فتح و اقبال از حضرت
لایزالی درخواسته که ایان پادشاه [illegible] درویش [illegible]
توانگر دل [illegible] کنند [illegible] شعر

سر سبزت از [illegible] | دل روشنت چشمهٔ نور [illegible]
جوانبخت بادی و فیروز رای | توانا و دانا و کشورگشای
چنان باد کاختر بکامت شود | همه اهل عالم [illegible] شوند
نگین فلک زیر نام تو باد | همه کامها [illegible] بکام تو باد

اصحاب مکاشفات و ارباب قلوب [illegible]
غیوب اند بچشم بصیرت [illegible]
معاینه دیده بودند و شهباز [illegible] عالم قدس [illegible]
ذروه پرواز همایون [illegible]
ملک [illegible]

سروشان [illegible] | جهان [illegible] کین آوری
همایون کنی تخت [illegible] | [illegible] ازین کشور خراج

برآفاق کشورخدایی کنی | جهان در جهان پادشاهی کنی

لاجرم داعیهٔ جهانگیری که بالهام رب الارباب جل و علا
از ضمن ضمیر نورافزای سر بر زد بامضا رسانید و باعثهٔ
کشورگشایی که در ازل آزال او را مقدر بود از قوت بفعل آمد
و از منشاء دولت و مرکز سعادت شعر

یکی روز کز گردش روزگار | بدست آمد طالع کامکار
بفال همایون ترتیب راه | بفرمود کز جای جنبد سپاه

اولا روی عزیمت بصوب دار الملک سمرقند که تختگاه سلاطین
روزگار و قرارجای خواقین کامکار و مسکن اولیا و موطن اصفیا
و مجمع علماست و در کتاب مجمع البلدان خصایص آن شهر بزرگوار
شرح پذیرفته و حدیث سید المرسلین صلی الله علیه و علیهم
اجمعین که در شرف و فضیلت آن بلدهٔ طیبه وارد است آورد
رکاب گردون اقتدار روان گشت و با امرا و کبار و عساکر جرار
گروهی نه پردل بلکه همه دل و سپاهی نه آهن پوش بلکه
آهن [illegible] رایت ظفر پیکر بدان دیار آورد و بهای روشن

و تدبیر رایت و کوشش خنجر گیتی ستان چنان مملکتی را
مسخر و مستخلص فرمود و تمامی بلاد ماوراء النهر در حیز ضبط آورد
از صدور و اشراف و سرکشان روزگار هر کرا بخت نیک
رهبری نمود قدم صدق در دایره بندگی نهاد و دست امید
بفتراک دولت ابد پیوند زد و بدرجه بلند و مرتبه ارجمند رسید
و هر که جاده صواب گم کرد و راه عصیان پیش گرفت و چراغ
در گذرگاه باد صرصر افروخت و در تیز آب رود خانه
بنیادی نهاد برق شمشیر جهانگشای خورشید تابای او را بسوخت
از بدو این حال تا بسیر صبح انصاف در اقصی اطراف
ممالک و اقطار بسیط عالم رسید و شعاع آفتاب معدلت
بر کافه رعایا و زیردستان تافت و انوار میامن رای و رویت
بر صفحات دین و دولت پدید آمد و آثار محاسن شمشیر و خنجر
بر رخسار ملک و ملت منتشر گشت و اسباب رفاهیت
خلق را هم پیوست و خاص و عام در سایه عاطفت و مرحمت
خاقانی آسوده گشتند و در پناه امن و جوار سلامت از محنت

حوادث خلاص یافتند **شعر**

چنان ببست خنک جهان را هوای دولت تو
که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین
سحر به پرده دری با صبا بغمازی

بندگی حضرت اعلی خاقانی چنانچه سنت پسندیده است
بیافت این مقصود کلی سجدات شکرگزارد و صدقات
بمستحقان رسانید و این فتح کلی که کوته نظران غایتی و انجامی
تصور میکردند بدایتی و آغازی بنداشت و این مملکت کرانمایه
که اهل ظاهر نتیجه گرفته تقدیر شناخت و چون رای جهان آرای
از نظم امور ماوراء النهر پرداخته شد چنانچه فتنه جز در چشم خوبان
نمایش نداشت و پریشانی جز در زلف بتان ظاهر نمیشد
عزم دیار مغولستان فرمود از ولایت تنگی بلاس تا سرحد
مملکت ختا و از ولایت کاشغر تا جند و چین که طول
و عرض آن هزار فرسنگ در هزار فرسنگ است مجموع مغولان داشتند

لشکری بی پایان که خونریز و فتنه انگیز بودند و هریک را
خیال رستمی در دماغ جای گرفته و افراسیاب را
طفل راه خود دانسته هر سال بولایت ترکستان و ماوراء النهر
می آمدند و دست یغما برآورده بغارت و تاراج
مشغول می شدند و پیلها زا اسیر می گرفتند هیچ دیار نماند که
بنایش از سیل آن حادثه متزلزل نشد لاجرم فوارهٔ غضب
خاقانی جوشیدن گرفت و لمعات قهر خسروی زبانه زد و
با لشکری که عدد ایشان در نگارخانهٔ خیال نگنجد و صور نکرد و هم
تصور سیاهی آن سپاه نتواند کرد شمشیر نصرت آخته
و اعلام دولت افراخته روانهٔ آن حدود شد. بیت

چون ذره اند لشکر منصور بی عدد	لیکن چو آفتاب بحجت جهانستان

از فر و شکوه حضرت خاقانی یأس و هراس بر ضمایر
اعداد دین مستولی و فزع و ترس و بیم در صحن سینها مخالفان
آمد شد گرفت و با وجود آنکه بوفور آلت شجاعت غرور
یافته بودند و بکثرت عدت کوه و صحرا را گرفته و زمین صبا

در سینهٔ قضا شکسته از صدمهٔ قهر خسروی ترسان
و هراسان شدند. بیت

زهی حملهٔ قهرش اندر نبرد	شکسته دم صبح در کام شام

اما لله خود اظهار جلادت می کردند و کوششی بی فایده می نمودند
و چندین مصاف با ایشان اتفاق افتاد آخر الامر بیشتر را
صواب یافته در مقام بندگی و طاعت داری در آمدند و روی
ضراعت بر زمین پاینده کشید. بیت مصرع

همه بندگانیم خسرو تو بی	و آنرا که بخت

مساعدت نمود و دولت متابعت در نیافت قلم تقدیر
رقم زوال بر صفحهٔ عمر او کشید و تیر قضا از کشاد شست قضا
بهدف جان او رسید و چون مجموع اطراف و احشام
مغولستان در تحت حکم و فرمان خاقان گیتی ستان قرار گرفت
و تمامت مغولان در مقام ایلی در آمده و بشرایط خدمتکاری قیام نمود
ازان فراغت کلی حاصل شد با غنایم بسیار و فتوحات
بی شمار بدار الملک سمرقند مراجعت فرمود و کرات و مرات

از آن معبر کها مؤید و منصور بستر سلطنت و [illegible]

دولت بار زر سید	بیت

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی
امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار
سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

چون بنزماه رایت همایون آفتاب سلطنت باخرخوش خرامید
و در اوج اقبال بنقطهٔ شرف رسید و بقدر امکان شکر نعمت
منعم بی همتا و معبود بی نیاز عز و علا که موجب مزید
احسانست بتقدیم رسانید بهر وقت بمسامع جلال
می رسانیدند که حسین صوفی که والی خوارزمست بار رعایا که
ودایع حضرت آفریدگارند تعدیست امام طریق عدالت
نمی سپرد و بساط ظلم و عدوان گسترانیده است عنان
عزیمت پادشاهانه که قرین قضا و قدر و همنشین فتح و ظفر است
بصوب آن مملکت تافت و در ظاهر شهر [illegible] نزول فرمود

صوفی را بخت یاری ننمود که صوف صفا از ترک و تجرید پیش گیرد
و جواهر و خزاین را بعرض رسانیده در زمرهٔ ملازمان درگاه
جهانپناه مندرج گردد و ملهم صواب بهزار زبان میگفت شعر

جهانداری آمد چنین زورمند | در دوستی را بر او در مبند
بهر جا که آمد ولایت گرفت | جهان را بزیر حمایت گرفت
بدین گونه کار خدایی بود | خصومت خدای آزمایی بود

اما گوش هوش بپنبهٔ غفلت آگنده بود نصیحت ناصحان نشنید بلکه
و باندرون شهر متحصن گشت و چند مدت بمحاصره برآمد و در
کرت دوم که بمحاصره رفت یوسف صوفی را از هیبت افسر
همایون زلزله در وجود افتاد و رنجی صعب اروی نمود که دست
تدبیر اطبا از دامن آن علاج کوتاه ماند و از سطوت
تندباد اجل درخت زندگیش از چمن سروری فرو شکست و درآ
جهانداریش سرنگون شد آری از زخم نیش اجل هیچ افسون
فایده ندهد و در دفع قضای آسمانی هیچ حیله سود مند نیاید و هیچ
متنفس بکنه خود از اسرار قضا آگاه نگردد شعر

که داند که فردا چه خواهد رسید	ز دیده که خواهد شدن ناپدید
مرا دکه از خانه بر در نهند	کرا تاج اقبال بر سر نهند
که داند که دیهیم کیخسروی	ز فرق که خواهد گرفتن نوی
زمانه کرا کار سازی کند	ستاره بجان که بازی کند

چون خورشید فتح و فیروزی از مشرق تایید الهی بر آمد و مملکت خوارزم با سایر بقاع و قلاع در تصرف چاکران حضرت قرار یافت عرصهٔ آن مملکت را از خبث وجود مفسدان پاک گردانید و جمعی را که سزاوار رحمت بودند شرف عفو و اغماض ارزانی داشت و از مشرب بر و نوال و زمزم کرم و افضال بهره ور گردانید و قواعد و ارکان ملک و دین استحکام سزا یافت ساکنان آسمان سیمابی و روشنان

چرخ دولابی در عالم سپنجی ندا دادند که	بیت

ای ملک ترا عرصهٔ عالم سپرده گوی
و ز ملک تو ملک سلیمان سپرده بو ییه

حضرت خاقانی در مقابلهٔ نعمت حق سبحانه و تعالی مراسم

سپاس داری و شرائط گزاری ادا فرمود و چون خاطر خطیر از ترتیب مهمات و نظم امور و ولایات فارغ آمد و احوال آن مملکت بصلاح مقرون شد روی رایت ظفر پیکر بصوب دار الملک سمرقند آورد باز بلند پرواز دولت زبر دست آرزو و صیت تایید و نصرت از هر سو باز ایستد نوید می داد و فلک مژده می فرستاد که بحول یزدانی و تایید آسمانی ماه منجوق اقبال خاقانی باوج بالاتر خواهد رسید و سراپردهٔ رفعت سر سوی عیوق خواهد کشید ارادت تسخیر فیه الاسلام صراه چنگ در دامن همت عالی همه داشت رعایت جانب ملک حسین را که از ملوک بکمال مسلمانی در خدا پرستی برآمده بود و با وی سابقهٔ دوستی و یاری در میان داشت طلب این مراد در توقف انداخت تا آخر سپهر سلطنت آن ملک نیکوکار را از برج اقبال انتقال کرد و عرصهٔ دنیا را از وجود خود عاطل گذاشت

بیت		
به داغ جهان هیچکس جان نبرد		کس این رقعه با وی بپایان نبرد

ندارد جهان دوستی با کسی	نیابی در و بهره باقی بسی
جهان را بدین گونه شد رسم و راه	برآرد بگاه و ندارد نگاه

چون مملکت هراة به پسرش ملک غیاث الدین انتقال یافت مجلس عیش برآراست و رایت عشرت برافراخت و مدام دست در زلف مشکین ملاح و لب میگون اقداح آویخته و چشم در گردش جام مالامال و گوش بسخن دلبران عنبرین خال نهاده بود و غافل از آنکه در نزهت سرای دنیا گل بی خار و مل بی خمار ناممکن است و در هوسخانه گیتی شادی بی غم و راحت بی الم محال بیت

شکفته گلشنی همچو خورشید	بسر سبزی جهان را داده امید
برآید تا که ابری تند و سرمست	بخونریزی ریاحین تیغ در دست
بدان سختی فرو بارد تگرگی	کز آن گلشن نماند شاخ و برگی

بزرگان هراة از دو شکایت نامها رفع کردند و درخواست نمودند که حضرت اعلی سایه التفات بر آن مملکت اندازد بیت

بدین نیت طالع سعد و اختر میمون . زمانه کار گشای و ستاره راهنمون

بدان

بدان صوب بساط حرکت فرمود و باره شهامت را جهت کفایت آن مهم زیر زین کشید ناگاه لشکر منصور گرد شهر هراة برآمدند ملک غیاث الدین بحصار تحصن نمود بیت

چو دریا بموج اندر آید ز جای	ندارد دم آتش تیز پای

عاقبت بضرورت از حصار بیرون آمده خاک بارگاه اشرف سرمه دیده ساخت و در تاریخ روز یکشنبه پنجم ماه محرم موافق چهارم اردیبهشت ماه سنه اثنین وثمانین وسبعمائة قلعه بچاکران حضرت سپرد و بعد از آن مجموع بلاد خراسان مفتوح و مسخر گشت و قلعهای منیع که باروی آن چون کوه شامخ ثابت و راسخ بود و خندق آن چون بحر محیط عریض و بی پایان گشاده شد مثل قلعه باورد و قلعه ترشیز و چون امور و مصالح این ممالک برای روشن و حسام خون آشام در سلک انتظام کشید بابخت بیدار و دولت پایدار بتختگاه پادشاهی باز رسید بیت

جهان بکام و فلک بنده و سعادت یار	زمانه تابع و گردون مطیع و دوران

دام

خاقان روی زمین بعد ازین فتحهای نامدار به قصد استخلاص
دار الملک سمرقند آمد تا چند روز چاکران و ملازمان از آسایش
دهند و باز چون فلک بسکون خویش در حرکت یافت
و چون ستاره آسایش در سیر دید طبیعت مبارکش در اختیار
مشقت بر خلاف طباع پادشاهان سابق است
جهت رفاهیت خلق بملاحظه احوال خود نفرماید و برای
صلاح کلی ذات همایون را نشانه زحمت و تعب کرداند بیت

در چشمه تیغ بی کنش آب مباد
در زلف زره بی مددش تاب مباد

فرمان داد تا لشکر دریا مثال روان شود و بصوب
سیستان نهضت فرمود و بر دلیران روزگار و مبارزان
نامدار عرصه آن دیار تنگ آمد شاه سیستان که همواره
دم از خدمتکاری و طاعتداری میزد خواست که زودتر
از خاکبوس ساحت جلال روشنی دیده اقبال حاصل کرداند
جهال سیستان بی رخصت شاه چالش گری کردند و جنگ در انداختند

بدبختان ندانستند که سد اسکندر بلشکر یاجوج رخنه پذیر
نشود و غلامان سلیمان زمان را لشکر مور شمار تعرضی نتوان
رسانید علی الفور فوجی از عساکر منصور در مقابله
آمدند و بمحاربه قیام نمودند در حال تیرهای بهادران شهاب
مثال بر سپهر آن جهال فرو بارید و سینه های مبارزان
از چشمه حیات آن قوم نادان آشامیدن گرفت و تیغهای
تنگ روی بی حجاب بنما بر رقاب براند بیت

جایی که جلوه گاه عروس ظفر بود
بر فرق خصم گوهر تیغت نثار باد

و در آن ریگستان که گویی تشنه خون بود جویها روان شد
و تودهای ریگ از دمهای کشتگان سیراب گشت بی شک
هر کس که در خدمت این درگاه چون پرگار بر فرق پا ایستاد
و بسان مرکز زمین در بندگی این حضرت آسمان رفعت
قدم ثابت نداشته عاقبت بتیغ قهر چون دایره بی سر گشته
شاه سیستان را از مشاهده این حال که نه بر حسب ارادت او

واقع شد جان در تن چون برگ بید می لرزید عاقبت
کلانتران شهر را بشفاعت برون فرستاد تا رقم عفو بر جرایم
گناه ایشان کشیده شد و شاه برون آمد و زمین خدمت
بوسید و جبین طاعت بر خاک درگاه مالید و بخلعت
و نوازش و ملازمت مشرف گشت و سیستان و قلاع
و اطراف در تحت حکم و فرمان پادشاهی آمد و چون
خورشید پیروزی از افق اقبال روی نموده بود و عروس مراد
از تتق آمال برون آمد عنان عزیمت ملکانه بصوب
مراجعت معطوف گشت مصراع

فتح و نصرت بر یمین و بخت و دولت بر یسار

و از جمله فتوحات وسیع فتحی نازکست که دست هیچ خاطبی
بدامن بکارت او نرسیده گشودن مملکت مازندران
و آمل و ساری که هیچ کدام از خواقین گذشته پیرامن آن
نگشته اند و هیچ صاحب قران قدر قدرت بر آن و پای نگذاشته
در آن بیشها شاخ درختان چنان پیوسته هم آورده بود که باد

در بیشهای آن چون مرغ در قفص ماندی و شعاع آفتاب بزمین
آن نتافتی در روز جمعه ششم ماه ذی الحجه موافق بجدیم آباغا
سنه اربع و ثمانین و سبعمایه اطراف و اکناف آن
مملکت مجموع از مخالفان مصفی و خطبه و سکه بنام و القاب
همایون آرایش یافت و شاهین نخوت ولی و اپلی
مازندران و دیگر سروران که در هوای کبر و ناز پرواز می کردند
در دام مذلت افتادند و صحیفه عمرشان ختم شده عرصه جهان
از زحمت وجودشان خالی ماند شعر

چنین است آیین گردان سپهر | که در مهر کین است و در کین مهر
یکی را بدستان بر آرد ز سپر | یکی را بسر بر نهد تاج زر
یکی را ز ماهی بر آرد بماه | یکی را ز ماه اندر آرد بچاه

پیش دانشوران روشن ضمیر و خردپروران پندپذیر محقق شده که
مرادات حضرت خاقانی از دیوان انا فتحنا لک فتحا مبینا
نبشته اند و حاجات این خسرو فریدون عدل و داد از خزانه
انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون پرداخته

یقین دان ای هوشمند صاحب کمال که این کار خدایی است
نه کدخدایی و این امور از عنایت الهی است نه درحما
پادشاهی دیرکامست که شاهان خود را گدا ساخته
و از خود و رفتگان خدا پرداخته و بصورت هشیاران
بمعنی مست و صبوحی کشان شراب الست این خاقان ملک
دنیا را خطاب می کنند که شعر

بنود ار گیتی گشایی تراست / خلل خصم را هو بیابی تراست
بچندین نشانهای فیروزمند / بد اندیش را چون نیاید گزند
فلک بر سر دیده جایت کند / ستاره روش بر رضایت کند

با رایت خورشید فر بر سرحد سمرقند که مرکز تایید و نصرت است
سایه افکند و بعد از چند کرت که صاحب دور فلک
از استقبال با اجتماع آمد عزیمت تسخیر مملکت آذربیجان
تصمیم یافت و ارکان زمین از بار سلاح و مواکب تزلزل
پذیرفت بیت

ز سم ستوران هامون نورد / پر از گرد و شد گنبد لاجورد

سر تیغ بر اوج گردون رسید / خوی با دو پایان جیحون رسید

و چون بدان حوالی نزول فرمود امرا و کلانتران تبریز همه
بقدم خدمتکاری پیش آمدند و مفاتیح آن مملکت عریض
در قبضه اقتدار بندگی حضرت اعلی استقرار یافت
و عرصه آن نواحی از وجود معارضان پاک شد و رسوم
سیاس داری اقامت پذیرفت بحمد الله تعالی حضرت
خاقانی استظهار بعنایت پروردگار دارد نه بر لشکر بی شمار
و اعتماد بر فضل آفریدگار نموده نه بر اسباب بسیار هر آینه چهره
آرزو جلوه اقبال می نماید و پیکر مراد تمامکلی در حجاب
توقف نمی ماند شعر

اگر یار بنود خدا داد اسی / در اصطرلاب فکرت روشنایی
نه زابرو جستن آید ناله نو / نه از آثار ناخن جای نو
مرو جویی بپای در جیش جور / نیابی گر نه زو جویی زنه نور

در اثنای الحال چون دلایل و علامات نفاق از اوضاع سارو عادل
ظاهر شد هر چند دعوی بندگی می کرد و لاف غلامی می زد

صورت آراستی و حیثیت ضمیر منیرش برای جهانگشایی که
نمودار عقل کل و آینهٔ عالم غیب است پوشیده نبود
و نوشتهٔ نامهٔ باطن از عنوان ظاهر می‌خواند نظم

چو کارش دورنگی بود روزگار	تو یکرنگی از وی توقع مدار
بدان ای جوانبخت روشن ضمیر	که در مهره بازیت گردون پیر
اگر راستی خواهی از وی خطاست	که ناراست هر گردشت راست

حضرت خاقانی هر رقم خیالی که دشمن بر صحیفهٔ ضمیر نقش کرده بود
به آب تیغ جهانگشای شسته گردانید و مورچهٔ شمشیر را از
جثة القلب او و اتباع سیری بخشید و بعد از قرار امور
و نظم مصالح جمهور در ظل تأیید ایزدی و سایهٔ مرحمت الهی
روی بر کر رایت سلطنت پناه آورد و از انوار موکب
همایونش تباع آن دیار روشنایی یافت و پیش از
فتح مملکت آذربیجان ممالک سلطان محمود غازی که از قرب
چهار صد سال باز که آن پادشاه عادل روی از منزل مجازی
در مسکن عاریتی بدار الخلد و جنة المأوی نهاده باستقلال

مسخر هیچ گیتی ستان نشده و در حوزهٔ سلطنت هیچ صاحب قران
نیامده تمامت در تحت تسخیر حضرت خاقانی بیت

اگر گردون فرود پایهٔ اوست	عالم اندر پناه سایهٔ اوست

قرار گرفت و احکام یرلیغ جهانگشای در آن نواحی نفاذ یافت
زهی بسطت ملک پادشاهی که ممالک مثل سلطان محمود
غازی طرفی از اطراف مملکت اوست و زهی رفعت
قدر خسروی که مآثر چنان ملکی فریدون خصلت نشانی از
نشانهای بزرگی و منقبت او شعر

زهی تاجداری که تاج سپهر	سپر بر ترا پیر برارد مهر
توئی در جهان شاه بیدار بخت	ترا دید دولت سزاوار تخت

یکی از آثار معدلت خدایگان روی زمین آنکه پیش از این
شرر شر دزدان و قطاع الطریق بهر دیار رسیده بود
و راه راست بر آینده و رونده بسته بودند و جادهٔ مستقیم
بر صادر و وارد فرو گرفته کوه را از تیغ رهزنه بیباری می‌بردند
و جاده از پیکر شاخ مذر روی می‌کشیدند راهها چنانش در بند آمد که

صبا راه آمد شد نداشت و پریشانی در بیابانها نهاد و شهرها
بمرتبه رسید که شیر عرین بیشه نشینی در صحرا اختیار کرد اکنون
بیمن عدل و احسان خاقانی هر که را از کس مثال زر و سیم است
بی ترس و بیم بر طبق اخلاص دارد و آواز اگر چون گل دامن
پر از زر نثر بیت در چهارسوی چمن بشرط پرهیزکاری
بی حجاب می نشیند بسعی و اجتهاد داور و عکان نیک سیرت
در جمع بلاد و تخصیص دار العباده یزد با بزرگان این و سالم
آمد شد می کنند و سموم فتنه و آشوب بنسیم سکون
و آرام بدل یافت و از مسکرات و منهیات و فسق
و فجور نام و نشان نمانده زهره را بدان سبب بر کار و نشانده
گرد جهان سپهر گرد انده که رامشگری کرده است و دختر
انگور را از آن جهت پرده دریده با خاک سیه کوی برابر
کرده اند که دست غارتگری بر آورده گوسفند لب
بشیر شیر می شوید و دراج در نشیمن شاهین آشیان می سازد
و بزرگ و کوچک را در اجرا حد و در رادیی دارند و شرع

و وضع را در باب انصاف فرق نمی نهند **بیت**

اگر چه پسر زن بود در طفل خرد — که داد خواهی بدو راه برد
بدین راستی بود پیمان او — که شد هفت کشور بفرمان او

حقیقت آنکه نازش بلباس دادگستری توان کرد که آستینش
تا دامن قیامت علم یکتایی دارد و افتخار بسیرت پسندیده
شاید کرد که آفتاب مکارمش با صبح قیامت بر اوج رفعت
خواهد ماند و اگر نه جهان عرصه زوال است و در صدد
انتقال چون سایه آرام ندارد و چون آشنایی خیال و روشنایی
برق بسیار نپاید

شعر

جهان ای پسر ملک جاوید نیست — ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام — سریر سلیمان علیه السلام
با خر ندیدی که بر باد رفت — خنک آنکه با دانش و داد رفت
کسی زین میان گوی دولت ربود — که در بند آسایش خلق بود

در تفسیر قرآن مجید آورده اند که لشکرگاه سلیمان علیه السلام
صد فرسنگ بود بیست و پنج آدمیان را و بیست و پنج پریان را

وبیست و پنج مرغان را و بیست و پنج وحوش و بهایم را
و او را هزار خانه بود از آبگینه که بر چوب بانها نهاده بودند و در آن
خانها سیصد منکوحه و هفتصد سریه داشت و پریان برای او
بساطی بافتند از زر و ابریشم یک فرسنگ در یک فرسنگ
و در میان آن بساط منبری نهادند از زر و نقره که سلیمان
علیه السلام بر آن منبر می نشست و گرداگرد آن ششصد هزار
کرسی بود از زر و نقره پیغمبران بر کرسیهاء زر می نشستند
و عالمان بر کرسیهاء نقره و دیگر مردمان گرد آن در می آمدند
و از وراء ایشان پریان می ایستادند و مرغان در هوا بال
بر فرق سلیمان می گسترانیدند تا شعاع آفتاب برو نیفتد
و باد سخت بفرمان او آن بساط را بر می داشت و باد نرم سیر [illegible]
و شبانروزی یکماهه راه قطع می کرد یکبار این بساط با این
کوکبه و عظمت میان آسمان و زمین میرفت باری تعالی
بسلیمان علیه السلام وحی فرستاد که ملکت ترا زیاده
گردم بدانکه هر که سخنی گوید باد آن سخن را بگوش تو رساند

برزگری

برزگری بیل در دست داشت و زمین می کند ناگاه آن
بساط عظیم را دید که میان آسمان و زمین میرفت گفت
آل داود را ملکی عظیم داده اند و این سخن را بسمع شریف حضرت
سلیمان رسانید فرمود که بساط را بر زمین نهادند و فرود آمد
و پیاده پیش آن جوکار رفت و فرمود از آن جهت پیش تو
آمدم تا بر مملکت آل داود حسد نبری بحق آفریننده کاینات
که یکبار سبحان الله گفتن بهتر از ملک آل داود که این قول
باقی ابدی است و ملک دنیا زایل و فانی بیت

داده خویش چرخ بستاند		نقش الله جاودان ماند

دیگر روایت کرده اند که موری با سلیمان گفت دانی
چرا باد مسخر تو گردانیده اند سلیمان را بدیهه جواب
بخاطر نیامد مور گفت برای آنکه دریابی که این [illegible]
برود اثر تغیر در بشره مبارک حضرت سلیمان [illegible]
مور گفت یا نبی الله قد منه الکبیر علی لسان الصغیر ای پیغمبر خدای
گاه باشد که بزرگی بزبان خردی آگاه گردد غرض که

حال ملک ظاهر است که در قصهٔ سلیمان شان اشارت
رفت و ملک جاوید و حیات ابدی رضای مالک الملک
عز و علا بدان باز بسته که مرغ دلها بدانهٔ احسان صید
فرماید و جهت راحت خلق جان شیرین را در عرض و
کنار معرض خطر آرند غبار معرکه از آن انگیزند که گرد فتنه نشانند
و خنجر کینه از آن کشند تا تیغ ظلم باز نیام کنند و بحمد الله
مطلوب کلی و مقصود اصلی حضرت خاقانی از حرکت
و عزیمت متواتر این معانی است بیت

خدایش درین کار یاری دهاد	ز چشم بدان رستگاری دهاد
جهانش بکام و فلک بنده باد	قضا یاور و بخت فرخنده باد

آمین رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین

ذکر وصول حضرت خاقانی بشهر اصفهان

در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه بصوب اصفهان عنان
گرای شده و در ظاهر شهر نزول فرمود و اکابر و اعیان
آن مملکت بتقدم فرمان برداری پیش آمدند و رسوم خدمتکاری
بادا رسانیدند و فوجی از سپاه بشهر در آمدند شبانگاه که
نیر اعظم سر در افق غرب کشید و پیکر نور بخش آفتاب در
تار زلف شب نهان گشت قتالان خونریز و عیاران فتنه
انگیز غدر کردند و جمعی از لشکریان بیرون که در شهر بودند
بقتل آوردند و دروازها محکم کرده دست از آستین عصیان
بیرون آوردند و پای در میدان مخالفت نهادند بخت برگشته
بود و اگر نه کدام عاقل تیغ بر روی آفتاب کشد و وارد اجل
رسیده بود و گرنه چگونه قطرهٔ باران با دریا معارضه کند
چون این خبر بمسامع جلال رسید در حال سوار شد
و فرمان داد که جوانب شهر فرو گرفتند و بارو ها خندق گرد
در وهلهٔ اول و صدمهٔ نخستین شهر گشوده شد و بیدرنگ
حضرت اعلی بداخل اصفهان در آمد و نایرهٔ قهر جهانسوز
زبانه زدن گرفت روز یکشنبه پنجم ذی القعده سنه تسع
و ثمانین و سبعمایه موافق پنجم دیماه حکم صادر شد که اهالی
شهر را تیغ انتقام بگذرانند چنانچه فحوی کلام ربانی واتقوا فتنة

لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة بظهور پیوست لشکریان
چون آب از تند باد کینه در موج آمده تیغهای کند نابکر
سرها چون گندنا می درودند و خنجرهای الماس گون گوهر حیات
آن بدگوهران بر رشته فنا می کشید چندان خون روان شد که
آب زنده رود بالا گرفت و از ابر شمشیر چندان باران بارید که
از موج آن راهگذرها در بند آمد رنگ خون در سطح آب
چون شفق بر روی سپهر آبگون می درخشید و چون باده
ناب در جام آبگینه ظاهر می شد در اندرون شهر
از لاشها پشتها بر هم افتاده و در بیرون شهر از سرهای کشتگان
میلها رفیع بر کشیدند که از بناهای بلند در گذشت شعر

بنا کرد آورد همچون پلنگ	اجل را بکرده دهان چون نهنگ
ز بس کشته کافکند بر شهر و دشت	جهان گفت بس کن که از حد گذشت

بعد از آن کوچ شه والا از اصفهان کنده شد
و از تدبیر مصالح آن مملکت فراغت روی نمود رکاب
اعلی بصوب شیراز حرکت فرمود در روز پنجشنبه سلخ ذی القعده

بنابر مذکور هوای فارس از گرد موکب جهان پیمای عالیه
سای شد و آسمان آرزوی آنکه سم سمند همایون را بوسه
دهد بر زمین چسپ برد شعر

بگستاخی آنکه که فلک	دهد بوسه سم سمند ترا
خیال کج از صورت ماه نو	همی گردد اندر دلش دایما

ستارن این سپهداران آل محمد مظفر از کرمان و یزد و سیرجان
و دیگر اطراف متوجه درگاه گیتی پناه شدند و بشرف
خاکبوس رسیدند و عز سیورغامیشی یافتند و بندگی حضرت
خاقانی مدت دو ماه در شیراز اقامت فرمود و چون مهمات
آنجا ساخته و از کلیات پرداخته و مظفریانرا بحکومت مواضع
فارس و عراق نصب فرموده بود و رایت جهانگشای
بمستقر عز و جلال گردانیده آمد بعد از آن فتح ممالک
دشت قبچاق که توقامیش خان داشت مقصد نظر بلند
جناب شد حال آنکه توقامیش صنیع تربیت و پرورده نعمت
حضرت خاقانی بود و بنا ستم شمال بر رسته ابر انعام

بی پایان و بسایهٔ دولت پایدار بمرتبهٔ ملک داری
و درجهٔ جهانبانی رسیده بر رای عالم آرای که جام جهان نمای
ظفر و طلیعهٔ اسرار غیب است عرضه داشتند که از شوخ چشمی
حقوق نعمت فراموش کردانیده و سر از ربقهٔ طاعت و کردن
از طوق متابعت پیچیده چون این خبر بمسامع همایون پیوست
در مذهب کامکاری مصلحت ندید سازکاری نمودن
و در شریعت جهانداری صواب دانست میانجی از
شمشیر بران و بلارک گیتی ستان طلبیدن شعر

این مملکت گرفتن و این ملک داشتن
بر جوهری شریف نهاد پیت کردکار
عزم درست باید و پیکان خاره سم
تیغ نفس باید و بازوی کامکار

فرمان اعلی نفاذ پیوست که لشکر ستاره حشر بدان طرف
کوچ کنند و سپاه کوه مثال در حرکت آیند بیت

چو شاهنشه روم لشکر کشید	سپهدار مشرق علم بر کشید
برآراست لشکر چو کوه بلند	بشمشیر و گرز و کمان و کمند
زناکه برآمد بکیوان غبار	نهان گشت گردون ز گرد سوار
ز فغر بدین کوس و آوای نای	دل کوه بشکیبد برآمد ز جای

چون رایات عدل گستری بدشت قبچاق رسید و مراسم وعد
و وعید تقدیم فرمود تا ترس و امید از یکدیگر بشناسد
و تمام خشنودی ولی نعمت از خشم صاحب قران وقت
فرق نهد و راه راست بازشناسد و جادهٔ صواب
بدیدهٔ بصیرت به بیند و الا مصراع

همان گرز و بازو و میدان بجاست	نصیحت فایده نداد

و بجنگ و پیکار انجامید و دو لشکر نزدیک باشد ند
و از هر طرف صفها برآراستند و میمنه و میسره راست کردند
و در وی برزم و نبرد آوردند شعر

دو لشکر بگویم دو دریای خون	ببسیاری از ریگ صحرا فزون
بتدبیر خون ریختن تاختند	بهم تیغ و رایت برافراختند
ز پولاد پوشان الماس تیغ	بخورشید روشن برآورد میغ

وی الحان برجد تیغ چهره لعل آبدار گرفت و زمرد شمشیر رخسار ز
بعقیق یمنی می‌شست سرهای دشمنان از سر و گردنکشان نیز ها
برقامت صبا آمد و دل خصمان چنبر قدّ او چو دوایر دریدن گرفت
و بتأثیر فتح و پیروزی بر رایات ظفر پیکر دیده و از آفتاب نصرت
ظلمت رزمگاه روشنائی یافت توقاتیش حال او چما
از لشکر خود دست عجز در دامن گریز زد و از هیبت شمشیر
آبدار آتش پای گشته باد کردار بساط خاک پیمودن گرفت
و دیگران بعضی طعمه سنان مردم خوار گشتند و بسیاری پیکر که
از صورت جان نگاشته بودند و بسا ماه چهره که غمزه بخون
عاشقان کاشته که در دام اسار آمدند و در کنار آرزو آرام یافتند

روان گشته در موکب مه رخان | چمان در رکابش شکر پاسخان
کله دار ترکان زرین کمر | کمر بسته بر کوه سیمین ز زر

و از خزائن و غنایم چندانکه در حساب نگنجد و محصی وهم از
شمار آن عاجز آید

شعر

غنیمت کشان بر در شهریار | غنیمت کشیدند بیش از شمار

چون این فتح بزرگ برآمد و آوازه این بشارت در اطراف
مشرقین منتشر شد و هواخواهان دولت قاهره شکر صنع
آلهی و نعم نامتناهی گزاردند حضرت خاقانی نظم

آنکه با دو تیغ تیغش زاید | هر که زانبانی انس و جان باشد
و آنکه با مهر خار زنش روید | هرچه زانجا بس بحر و کان باشد

همعنان مراد بمحتگاه سلطنت رسید اولیاء دولت پیروز
و اعدا و حضرت مقهور و درین مدت که رای خورشید اشراق
بامور کلی مشغول بود شاه منصور حشری انگیخت و لشکری را
باساز و هیبت تمام فراهم آورده و در هوای ولایت داری
و تمنی ملک ستانی خیالی فاسد بدماغ راه داد و از غایت غرور
ولراهو سخانه دیو ساخته شیراز و اصفهان بدست فرو گرفت
و دو نوبت بمحاصره یزد آمد و از جراحت اندرون یزدیان
نیندیشید و از قصه شیخ ابو اسحق که در خرابی یزد کوشید
اعتبار نگرفت

شعر

توان بی دو لنبار آئینه که دیدند | تا آثار اسپی نگرویدند

اگرچه شمع دین و دودمانی دارد | چو چشم اعمی بود سودی ندارد

هرکرا از عقل و دور اندیشی خبری بود دانست که چند اگر ریسمان
تعدی دراز اندازد که از آن بخبر خواهد بود و هر چند خط بیداد بر
اطراف و نواحی کشد چون دایره گرد او برآید شعر

حذر کن زانکه ناگه در کمینی | دعایی بد کند خلوت نشینی
زنی پیر از نفسهای جوانه | زند تیری سحرگه بر نشانه

آینه دولتش زنگ گرفته بود و صورت انصاف نمی دید
وگوش جانش آفت مدبری یافته پند و نصیحت نمی شنید بیت

نگین خصلتی دارد ای نیکبخت | که در موم گیرد نه در سنگ سخت

بندگی حضرت خاقانی سعادت و کامرانی لشکرهای
نصرت پناه از قشلاق در حرکت آورده متوجه ری شد
بعد از آنکه قلعه سلطانیه و نواحی مستخلص گشت و بنواحی همدان
اتفاق نزول افتاد و یزید قرایی با نوکران درگاه عالم پناه آمد از همدان
مخدوم زاده عالمیان سلطان محمد بهادر را با امرا و لشکرها
از دست راست بجانب کردستان روانه داشت

مقرر فرمود که در حوالی حویزه و دزفول برایات جهانگشای ملحق شود
مخدوم زاده سعید امیرزا عمر شیخ از دست چپ از راه
قم بولایت لر کوچک و لر بزرگ فرستاد و فرمود که در
حدود دزفول بعسکر موکب همایون پیوندد و بندگی حضرت
چون بجانب بروجرد رسید ملک عزالدین و پسرش
باستماع خبر عزیمت همایون پراکنده شدند و لر کوچک
بتمامی مستخلص گشت و از آنجا بجانب تستر نهضت فرمود
و علی کوتوال و اسفندیار نامی که از قبل شاه منصور در قلعه
شوشتر کوتوال بودند گریخته روی بشیراز نهادند
و مشایخ و اصول آنجا باستقبال بیرون آمدند و قلعه و شهر گشوده
شد و در اوایل شهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه از راه
بهبهان توجه بشیراز فرمود و چون بقلعه سفید رسیدند کوتوال
در قلعه دربست و بنیاد جنگ نهاد و آن قلعه ایست از
قلاع مشهور در غایت استواری و استحکام چنانچه
طمع پادشاهان گذشته از آن بریده گشته بود و دست

آسیب حوادث ازان کوتاه مانده دوم روز بموجب فرموده
لشکرها پیرامون قلعه درآمدند و بیک حمله پای بربالای کوه و قلعه
نهادند و کوتوال را مجال مقاومت نماند و بعنایت الهی
مستخلص گشت و کوتوال قلعه و نوکران ایشانرا بشمشیر گذرانیدند
و بعون ربانی هیچ ضرری بچاکران درگاه گیتی پناه نرسید
و چون تفحص احوال شاه منصور رفت تقریر کردند که پای سبک دارد
و موقوف یک خبرست که راه گریز گیرد بدین سبب
ازو چابی برگرفتند و اگر لشکر و اغروق در نواحی
شوشتر گذاشته بندگی حضرت با اندک لشکری متوجه شیراز شد
و تصور چنان بود که قراولان شاه منصور لشکر ظفر پناه را
دیده او را اعلام کنند بتحقیق هزیمت کند قضیه برعکس بود
با قریب سه هزار بدوی سوار نیزه دار مکمل مرتب بسه
و سنگی شیراز در مقابله آمد حضرت خاقانی پناه بعنایت
پروردگار عز شانه آورده آن مقدار لشکر که همراه داشت
یاسامیشی فرمود و خود بنفس مبارک در میان قوشون قول

ایستاد و مخدوم زاده عالمیان محمد سلطان بهادر در دست
چپ مقرر شد و مخدوم زاده پیر محمد بهادر در دست راست
و مخدوم زاده شاهرخ بهادر که در غرهٔ میمون و اسرهٔ
همایون او انوار خسروی روشنست و در رخسار مبارک
و دیدار انورش آثار سروری مبین و متعین با قشون خاصه
مردانه و فرزانه روی بدشمن آوردند و شاه منصور و لشکر او
دلیر درآمدند راستی دست چپ لشکر جهانپناه بیک حمله گردانیدند
و تیرباران کرده دست راست شاه منصور در پس قول او
نشاندند و دست راست نیز نیک کوشش نمودند
و از پس دست چپ او درآمد شاه منصور بعد ازانکه دست
راست و چپ شکسته بودند هرچند خرد صواب اندوز که
گشاینده بند شک و نماینده راه یقین است پندی داد که نظم

بترس ارچه شیری ز شیر افکنان | دلیری مکن با دلیر افکنان
گوزن جوان گرچه باشد دلیر | عنان که برتابد از نره شیر

اما چون پروانه عاشق شمع وغا و صف هیجا شده بود مانند شیر ژیان

بر توشونی چند که جراسپون بودند زدند و در ساعت راندند
ولیکن ایشان منهزم نشدند و بر توشون وفادار که بندگی حضرت
خاقانی در آن توشون بودند و فرو ریختند و عاقبت بیخ کس
بیش با حضرت جهانپناهی نماندند شاه منصور با قریب پانصد
سوار مکمل مسلح ترکشها بسته و شمشیر و نیزه و چماق در دست
گرفته و چون فدائیان دل بر مرگ نهاده روی بتوشون وفادار آوردند

شعر
همه کمان کش و رزم آزمای و تیرانداز
همه ببارز و آهن گداز و جوشن در
همه فکنده تن اندر مغاکهای هلاک
همه نهاده دل اندر نشانهای خطر

و شاه منصور بر حضرت خاقانی سه ضرب شمشیر انداخت یکی
یساول و توکل ها و برچی خود را در میان انداخته آن ضربها رد کردند
و ضربی بر رخساری آمد و اندکی زخمی کرد و چون لطف آفریدگار
حافظ و ناصر خاقان روی زمین بود هیچ المی بذات مبارک نرسید
چون شاه منصور از دست چپ آتش توشون فرو دریده و بگذشت

و بقول و توغ زد توشونهای لشکر جهانپناه جمع آمدند و دیگر باره جنگی
واقع شد که بصفت راست نیاید و چون نوکران خاص در
سایهٔ رایت عالی بهم پیوستند شاه منصور قول و توغ را نتوانست
از هم فرو دریدن و توغها قایم بود بازگشت و از دست
چپ درگذشت چون عنایت آفریدگار قرین روزگار
همایون بود لشکرهای ظفرپناه از قول و دست چپ ایشان را
در میان گرفتند و سلسلهٔ اجتماع ایشان از هم گسسته شد فرود
و پراکنده شدند قریب ده کس با شاه منصور بماندند بعد از آن
سه کس و آخر تنها ماند و کس او را نمی شناخت یک تیر بر گردن
و یکی بر شانه و یک شمشیر بر روی خورده بود و همچنان شمشیر در دست
داشته نبردی کرد یکی از چاکران حضرت او را از اسب فرود
کشید و زین اسب زیر بود از پشت اسب غلطیده بر زمین افتاد
و کلاه خود از سر او بیفتاد نوکران دست بخود و بوس او
دراز کردند و هنوز ندانسته که شاه منصور است گفت آنکس که
می جویید منم شربتی آب بمن دهید و مرا زنده به بندگی حضرت اعلی برید

من منصورم نوکران بدین سخن التفات کردند و شمشیری دیگر
بر سر برهنهٔ او زدند و او را بکشتند فی الجمله محاربه افتاد که
شرح آن بعبارت راست نیاید و شاه منصور در آن معرکه
مراسم رزم آزمایی و بهادری بنوعی اقامت کرد که داستان
رستم دستان را در طی نسیان آورد اما چون اجل موعود رسیده بود
صفحهٔ عمرش بدینسان ختم شد

شعر

جهان داند بسی خرمن چنین سوخت	مشعبد را نشاید بازی آموخت
کدامین سرو را داد او بلندی	که بارش خم نداد از دردمندی

غرض که تمامت مملکت فارس و نواحی و توابع آن مستخلص شد
و بیشتر سرداران و مقربان و نوکران او بعضی دستگیر و بعضی
کشته شدند و مخدوم زادگان و خویشان و امرا بمجموع بسلامت
از میدان معرکه بیرون آمدند دلیل ازین روشنتر بر تأیید
آسمانی چه تواند بود که در چنین رزمگاهی که پنج چاکر بیش
با وی نمانده بودند و دشمنی دلاور با پانصد مبارز سوار مکمل در
مقابل آمد بفتح و ظفر قرین شود و سعادت و اقبال همنشین گردد

شرح شدت این حال چون توان داد که چنین روزی بسلامتی
حال عالم بسلامت ذات بی همالش متعلق است در چنین
میدانی خونخوار در آید و صاحبقرانی که بر سر موی پیش
تیرانداز جان گرامی بموی آویخته بی اعوان و انصار در چنین
خطرجایی خوض فرماید غلط گفتم از هر جانب ملائکه کرام صف
زده بودند و ارواح مشایخ عظام مدد و معاونت بر جانب

پناه بایزد به بیگاه و گاه	نشد جسد مرد ایزد پناه
هم آورد او گر بود زنده پیل	کم از قطره باشد بر رود نیل

چند روزی در شیراز توقف فرمود بیاض
تا سلطان احمد والی کرمان و شاه یحیی والی یزد
با پسران سلطان محمد و سلطان جهانگیر والی سیرجان سلطان
ابواسحق و اتابکان لر بزرگ و حکام و سرداران اصفهان
بمجموع روی بدرگاه جهان پناه آوردند و در سلک ملازمان
منتظم شدند بعد که حضرت اعلی بعد از آن از مملکت فارس
عزیمت اصفهان ساخت و این جماعت ملازم بودند در

چون سایه بان دولت پناه باوج ماه رسید صلاح ملکی چنان اقتضا کرد که ملوک مظفری و سپهداران اصفهان را در صحرا بتیغ آورند سبحان من لا یزول ملکه در کارگاه حدوث هیچ کسوت نبافند که دست حدثان ایام آنرا نفرساید و در بهار اعمار هیچ گلی نشکفند که برگ زیر مصایب آنرا پژمرده نکرداند

شعر

مبند ای توانا دل اندر جهان	که ناپایدارست و نامهربان
دانش کسانی که در بسته اند	جهان را بیکی پیرزن گفته اند
خوشا آنکه دل در وفایش نبست	بهر حال ازو کرد کوتاه دست
بر آن پاره خشتی که بر منظریست	سر کیقبادی و اسپ ایرجیست
بر آن شاخ عرعر که در گلشنیست	نموداری از قد سیمین تنیست
بر آن گل که در گلستانی بود	سمن عارض دلستانی بود
بجز خون شاهان درین طشت نیست	بجز خاک خوبان درین دشت نیست

بندگی حضرت اعلی بعد از آنکه امور مملکت فارس و عراق عجم را استحکام تمام بخشید و مصالح آن مملکت در رشتهٔ

انتظام

انتظام کشید عزیمت دار السلام بغداد فرموده چون اطناب سراپردهٔ شاهی در آن دیار برچنبر که ماه و برج ماهی کشیده شد سلطان احمد والی بغداد با وفور عدد و عدت و خزاین و حصانت حصین از بیم صولت خسروانه عظیم خایف گشت و روح در بدن او چون عکس آفتاب در آب می لرزید

بیت

دلش چون کبوتر طپیدن گرفت	از آن کان سرشکش چکیدن گرفت
نه رای قرار و نه روی ستیز	نهاده بناکام رو در گریز

خان و مان و اهل و عیال را بطرح ریخته با معدودی روی به بریهٔ عرب آورد و بغداد و نواحی مسخر رایات گیتی ستان شد و مجموع بلاد عراق عرب تا حلب و سرحد شام و بلاد دیار و قلعهای آن حدود که شعاع بصر از حضیض آن نمی گذشت تیر تیزرنگ بذروهٔ آن نمی رسید تمامت در حوزهٔ تصرف امرا و سرسپهسالاران گوی میدان و برجم سنان گشت و خزاین و نفایس جهان بخازن خاص سپردند قامت نیز ... تا تب خوذ روح جوییان ظفر نهفت چگونه میوهٔ کامرانی بار نیارد

و تیغ جهانگیرش سیراب از چشمهٔ حسن تدبیر چگونه در قطع و فصل قضایا صید
پسر رخ روی نیابد بیت

باعزم تو گاه آسمان گردش رسد	جز فتح و ظفر کار سپهر را سهی

در اثنای این حال خبر رسانیدند که توقیامیش خان چون رکاب
فرقد سپای دوران افتاده بساط شهر انگیزی بپای اباحت می‌سپرد
و ابواب گران نهمتی بدست بی باکی گشوده می‌دارد بیت

بهار چمن شاخ از آن برکشید	که شمشیر با دفر افراز دید
گلگل کرد و گرد ند گوران دشت	که شیر از آن گور که درگذشت
گوزنان ببازی بر آشفته اند	نزبران با یل کر خفته اند

بندگی حضرت اعلی بسان شهسوار انجم پای در رکاب عالم پناه
آورده و بدست حزم عنان جهانگشایی گرفت و از راه
شروان و شماخی و دربند روی بدشت قبچاق آورد و چنانچه عادت
مرضیه است جهت الزام حجت و ازالت معذرت
پیغامهای نصیحت آمیز مهرانگیز فرستاد بیت

سخنهای پرورده با فر و زیب	که در مغز مردم نماند شکیب

خطی که امیدواری دهد	عتابی که بر صلح یاری دهد
فسونی که بندد ره جنگ را	فریبی که نرمی دهد سنگ را
زبان بندهایی چو پیکان تیز	دری در تواضع دری در ستیز

اما توقتامیش طریق تمرد و عناد مسلوک داشته چنانچه شرط است
قدم صدق در جادهٔ فرمانبری ننهاد و پیغام زبان تیر و شمشیر
افتاد بندگی حضرت خاقانی با گروهی که نزهت لاله زار از جوی
کارزار می‌جویند و نشوهٔ جام مدام از حسام خون آشام میدان
صفهای لشکر بر آراست شعر

برآراست لشکر چو کوه بلند	بشمشیر و گرز و کمان و کمند
سرآهنگ تا ساقه از تیر و تیغ	برآورد کوهی زد[illegible]

و از آن طرف توقتامیش خان گروهی ببسیاری چون مور و ملخ
در برابر آورد و از هر دو جانب چون کوه آهن صف کشیدند بیت

دو لشکر برابر شد آراسته	شد آوازه جهان پاک برخاسته

چالش گران و دلاوران عرصه گیرجهان[illegible] چون نیزه دست
بگوهر حیات دشمنان دراز کردند و چون تیر پای غرض نخانه

قفاهی مخالفان نهادند مانند کمند دست آرزو حمایل کردن
یاغیان پی کردند و چون شمشیر خندهٔ مراد بر روی روزبرگشتگان
میزدند خنجر آبدار شان هر لحظه سری بر خاک می انداخت و تیغ
آتش بار شان هر زمان جانی بیادی داد تا دشمنان
روی بهزیمت آوردند و توقتامیش خان از گرداب حرب
جان برکران انداخت و از میان بلا کناری گرفت و مقهور
و منهزم گشت هر آینه بنده که از جادهٔ بندگی حضرت اعلی
قدم بیرون نهد جز خیبت و خسران نصیب او نیاید
و هر بخت برگشته که ازین قبلهٔ اقبال روی گردان شود
جز نکبت و خذلان بهرهٔ او نباشد

شعر

بمهرش روان باید آراستن	مبارک نشد کین او خواستن
جهانش که صلح و جنگ آزمود	ز جنگش زیان دید و از صلح سود

بحمد الله تعالی دیگر نوبت آیات فتح و نصرت قرین رایات
همایون شد و ما نیچهٔ چتر آسمان سای با آفتاب اقبال و بروز
در مقام اجتماع آمد و حکم و فرمان خاقانی بر سر حد دشت قبچاق

وسایر ممالک توقتامیش خان از سرای و حاجی ترخان تا قرم و
فرنگستان روان شد و آن مملکت بی پایان از تعرض
معارضان مصفّی ماند و از تشویش مخالفان مصون گشت بیت

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد	وآن کار که ایام همی خواست برآمد

و از جملهٔ غنایم تمغاق غلامان ماه روی و کنیزان مشکین موی از
حد شمار بیرون و از اندازهٔ حساب افزون در حوزهٔ بندگی
و تحت پرستاری بندگان حضرت جهانپناهی آمدند هریک
قفل یاقوت از درج در یتیم گشاده و از چشمهٔ نوش
بر طبق اخلاص نهاده و از میان صدف گهرهای شب
عرض داده

شعر

بدیدن همایون ببالا بلند	بابرو کمانکش بگیسو کمند
چو سروی که پیدا کند در چمن	ز گیسو بنفشه ز عارض سمن
جمالی چو در نیمروز آفتاب	کرشمه کنان نرگس نیم خواب

عالی که شرح فتح نامها که از پیش رفت دبیران خاص و فاضلان

عصر که تیر فلک بندهٔ بیان و چاکر بنان ایشان شعر و نظم و نثر را
در قلم گهربار آورده اند و بالماس فکر جواهر معانی
سفته و کلک سیاه سارشان که عندلیب باغ فصاحت
بحسن کنایت و لطف عبارت ید بیضا نموده بنابر آن
بعبارت قاصر ضعیفان که گوهر سخنی لایق از چشمهٔ طبع فاتر
بیرون نمی توانند آورد احتیاج نیست — مصراع
با نور آفتاب چه پرتو دهد چراغ — شعر

سخن گوهر شد و گوینده غواص — بسختی در کف آید گوهر خاص
سخن گفتن بکر جان سفتن است — نه هر کس سزای سخن گفتن است
گر انجیر خور مرغ بودی فراخ — نبودی یکی انجیر بر هیچ شاخ

اما بر حسب اشارت علیه شمه از فتحها در اول این
سعادت نامه گزارش یافت و مقصود از وضع این کتاب
ذکر فتح بلاد و قلاع هندوستانست که کیفیت آن مشروح
و مفصل خواهد آمد صورت حال آنکه چون در سال سی و یکم
از عهد سلطنت و پادشاهی اقالیم و ممالک آفاق در تصرف

بندگی حضرت صاحب قرانی آمده بود و بمستقر عز و دولت مراجعت
فرموده سپهر ستمکار غاشیهٔ چاکری و فرمان برداری بر دوش گرفته
و زمانهٔ کینه ور کمر مهر خدایگان بنده پرور بر میان بسته و دهر
جفا کیش حلقهٔ وفاداری شهریار روی زمین در گوش کرده
خواست که هر مملکتی که پیش ازین تصرف یکی از ملوک بوده
نامزد مخدوم زادگان فلک اقتدار که گوهر درج بختیاری
و اختر برج کامکاری اند فرماید از جمله ممالک سلطان محمود
غازی انار الله برهانه که — بیت

بمنشور روانش را ز نور باد — ز جانش همیشه ستم دور باد

مخدوم زادهٔ عالمیان امیرزاده پیر محمد بهادر خلد الله سلطانه
تفویض فرموده آن سلطان جوانبخت بدان حدود عزیمت
ساخت و رایات دولت در آن نواحی برافراخت
بمسامع همایون حضرت صاحب قرانی رسانیدند که آن عزه
هنوز زمانه جهانداری قلعهٔ ملتان را که از شهرهای بزرگ مملکت هندست
محاصره داده و در آن ولایت گبران و بت پرستان و گمراهان

هند و سند غلبه اند و جای آنکه رایت غزو و جهاد افراشته
شود و نصرت دین مسلمانی کوشیده آید بندگی حضرت
صاحب قرانی برای اعلای کلمهٔ حق و لوای اسلام عازم آن
حدود شد و جهت اعزاز دین محمدی صلوات الله و سلامه
علیه مساسات زحمت بسیار و مشقت بی شمار نمود و بموضعی چند
گذار افتاد که مظنهٔ آن بود که بسیاری نفوس کامکار بر سر آن
نثار شود و فراوان جانهای گرامی در پای آن ریخته آید
چه از زمان سلیمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز هیچ پادشاه
بدان دیار نرسیده بندگی حضرت بعون الهی بدان محل
خطر که کتوار خوانند در رمضان سنه ثمانمایه فرود آمد و ثبات
و رسوخ فرمود تا فتح و نصرت قرین شد و آن گروه را
بعضی بقتل آورد و بعضی اسیر گرفت و نهب و تاراج در
خان و مان کتواریان برآمد و رایت کفر و شرک سرنگون شد
چنانچه تلی شود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

انّ

انّ قلوب الملوک خزائن الله فی ارضه فحوی این حدیث که
چون غرهٔ آفتاب از ورای حجاب می درخشد آنکه دلهای
پادشاهان در روی زمین خزانهٔ اسرار الهیست و ضمایر
سلاطین جهان مظهر الطاف نامتناهی چون کلک ارادت
ازلی باجرای امری از امور روان گردد در خاطر خطیر صاحب قران
عهد داعیه پیدا شود که آنرا از قوت بفعل آورد و چون
قلم مشیت ایزدی باظهار کاری بزرگ و قضیهٔ کلی جاری
شود از ضمیر نور افزای اسکندر زمان و فریدون روزگار سر بر زند
که بر آن اقدام نماید اندرون پاک و دل بیدار پادشاه
فلک اقتدار طلیعهٔ اسرار غیب و جام جهان نمایست و خاطر
آگاه منظور نظر عنایت آفریدگار شمع ظلمت زدای و خورشید
جهان آرای مقصود از تمهید این مقدمه آنکه چون بر وقت مسامع
جلال میرسید که در اطراف ملک هند و سند جمعی گبران
و بت پرستان و اصناف کفار بر ضلالت و گمراهی اصرار مینمایند
خاطر اشرف اعلی بدان ملتفت شد که در آن نواحی غبار حرکت انگیزد

تا گرد فتنه و گرد نشانند و خنجر کینه که شد تا تیغ ظلم و شرک
در نیام کند نیت غزو و جهاد مصمم گردانید و جهت اعلاء کلمة الله
و بلندی لوای دین اسلام و نگونساری رایت کفر کمر جهاد
بر میان بست و با لشکری چون ذرات آفتاب بسیار و
بسان قطرات باران بی شمار از دار الملک سمرقند که مرکز
عز و جلال و مطلع خورشید فضل لایزال است نهضت فرمود شعر

چو آمد با سپاه از شهر بیرون	زمین گفتی روان شد همچو گردون
همی رفت از زمین آسمان گرد	تو گفتی خاک با مه راز می کرد

و بدین عزم در غرهٔ ماه ذی الحجه که هشتصد سال از هجرت
سید کاینات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم گذشته بود در مقام بوزن کابل که سرحد مملکت هندوستان است
نزول فرمود و بخت بیدار قاید رایت همایون و دولت پاینده
ملازم موکب میمون و در یورش مبارکی مخدوم زادهٔ عالیان
پرتو آفتاب عدل و احسان نوشتن مبانی عز و جلال
مصراع بلند همت بسیار دان اندکی سال

المخصوص بعنایة الله الملک المتعال امیرزاده خلیل سلطان
بهادر خلد سلطانه که چشم عالم و دیدهٔ گیتی بلقای مبارکش
روشنست و آیات بینات جهانداری از ناصیهٔ شریفش
ظاهر و مبین ملازم بود چنانچه شرح آن خواهد آمد در معرکهای
خونخوار و گردابهای جان شکار خوض نمودی و در رزمگاهی که
زنده پیلان لشکر دریا شکوه مانند کوه [illegible] صف کشیده
بودند و در میدان جنگ و پیکار چون آتش و بادی شتافتی
روی بلشکر دشمن آورده شمشیر رسانیده به پیلی کوه اندام
خون آشام شیطان صفت عفریت صورت که خرطوم [illegible]
شالش در میدان نبرد گوی سرها ربودی از ضمن تواریخ
معلوم نشد که در هیچ عهد پادشاه زاده در عنفوان جوانی و سن
پانزده سالگی چنین اقدام نماید و برین منوال نام و ناموس
بر جریدهٔ ایام ثبت کند الا ابو النصر عتبی رحمه الله علیه در
کتاب یمینی آورده است که سلطان محمود غازی انار الله
برهانه پانزده ساله بود که پدرش امیر ناصر الدین سبکتگین علیه الرحمة

منصب لشکرکشی و سپاه آرایی بدو تفویض کرده و بعضی
بدین دو بیت تمثل نموده است شعر

قاد الجیاد لخمس عشرة حجة	ولداته اذ ذاک فی الاشغال
قعدت بهم هماتهم وسمت به	همم الملوک وسورة الابطال

معنی آنست که در سن پانزده سالگی لشکر کشید و همزادان
او به بازی مشغول بود همتهای خسیس ایشانرا بمنزل عجز و مذلت
فرود آورد و همت پادشاهانه و صولت و شجاعت ملکانه
اورا بمرتبهٔ بلند و درجهٔ بزرگ رسانید اما میان لشکرکشی
و میان صف شکنی و پیل کشی تفاوتی عظیم است و از سروری
سپاه فراوان تا مخاطرهٔ نفس و جان سپاهی بعید است از
لطایف صنع ربانی و دولت روزافزون که حضرت خاقانی
را کرامت شده آنکه دودمان ملک و خاندان سلطنت
بوجود بهای فرزندان رشید آراسته و سپاه عدو را روی پادشاهی
وعظمت اورا بوجود عزیزشان قوت و نیرو ازانی داشته
زهرهٔ شیران که پادشاهان کشور اقبال اند حضرت جرو

واشتر و اسپان تازی و زینهای زرین و جنیبتهای قیمتی
و سپرها در غایت خوبی و دیگر اسلحه و توقوزهای رخت
و جامههای فاخر و نفایس جواهر و ادوات زر و نقره که دیدهٔ
ناظر از دیدن آن خیره ماندی و محاسب بنان از شمار آن
بستوه آمدی چنانچه پنج روز متواتر کتاب دیوان قلمی کرده
و دفترها بر آن راست داشته با امرای بزرگ عرضه داشتند
و مجموع امرا درین روز اجتماع نموده بتفرع صاحبقرانی
رسانیدند و از وقت طلوع صباح از افق پیشگاه که آسمان
قرص زرین آفتاب برسم پیشکش بر طبق عرض نهاده تا
نزدیک خط نصف النهار آن پیشکشها میگذرانیدند و درین
روز رسولان و ایلچیان تیمور قتلغ و توچیان اطراف ممالک
مثل ماری اغلان که از مملکت ختا برسالت آمده بود درین مجلس
حاضر بودند و بر آن خبرهای نفیس و خدمتهای بی نظیر نظر
می انداختند و تعجب می نمودند که یکی از بندگان حضرت مثل
این پیشکش بمحل عرض تواند رسانید که حضرت اعلی

جماعت ایلچیان و توجیات از انواع این محبوبات و اصناف
این تحفهای گزیده انعام فرمود و ازین عرض کردهای دریا الوجود
بهره مند گردانید و مساعی امیرزاده شیخ نور الدین شرف احماد
و عز ارتضا یافت و بنواخت ملکانه سر از روی فخرش
بگردون رسید و زبان حال می گفت کجا از عهده شکر این
موهبت بیرون آییم که چشم امید بطلعت فرخنده دیدار همایون
حضرت خاقانی روشن شد و ساحت آرزویم از وزیدن
نسیم کامرانی گلشن گشت

بیت

امروز سرشار که کمتر ز جان بود	نه در خور جلالت این آستان بود

و هم درین منزل جمعی از رعایا و فقراء ولایت ایریاب
از جور و بیداد قطاع الطریق که ایشان از قبیله وزکزنی خواند
افغان گرد و داد خواستند که آن قوم در راه خان و مان
ما را بباد نهب و تاراج برداده اند و اسباب و املاک ما را
تصرف گرفته اند و بر سر امیرزاده ما که از غلامان حضرت
خلافت پناهی بود شبیخون آورده اند و او را کشته و آن ولایت را

تصرف کرده و بر سر راه نشسته و هیچ آفریده از تعرض ایشان
بسلامت نمی تواند گذشت چون کیفیت این حال بسمع عالی رسید
آتش حمیت رعیت پروری در نهاد و شاش شعله زد و علامات
تغیر در غرهٔ مبارکش هویدا شد و آثار کین در چین ابرو و جبین
همایون واضح گشت بدین سبب را عزیمت که داشته راه
ایریاب اختیار فرمود اقبال روزافزون در تمام موافقت
قیم و بخت مساعد در موقف اتباع و تسلیم چون رایت
جهانگشای بحوالی قلعهٔ ایریاب رسید و در آن نواحی طناب
سراپردهٔ عظمت و کامکاری کشیده شد و آن قلعه ایست مشهور
که فسحت آن بمرتبه ایست که در میان قلعه مسجدی جامع واقعست
و دیگر مساجد وسیع و خانها و بناهای رفیع اما جماعت افغانان
این قلعه را ویران ساخته بودند و بغایت خراب کرده
بندگی حضرت اعلی عمارت بنای دین را که همواره نظرگاه همت
همایون بوده پیش نهاد ضمیر ساخت و آبادانی خطهٔ مسلمانی
را که همیشه مخوابهٔ رای منیر بوده مقصد خاطر خطیر گردانید

وجهت قرار ساکنین آن ولایت و امن طریق و سلامت
حال آینده و رونده حکم یرلیغ گیتی ستان صادر شد که آن
قلعه را باز حال عمارت آورند طایفه ضباع و اصناف و چاکران
حشر کرده چنان قلعه بزرگ را بمدت چهارده روز معمور و آبادان
ساختند و مساجد و خانها که در اندرون قلعه بود عمارت کردند
و مسجد جامع میان قلعه بعهده امیر شاه ملک و جلال اسلام مقرر شد
که باتمام رسانند و جماعت دزدان که ایشان را ورگزی خوانند
مجموع در لشکرگاه همایون حاضر گشته صورت انقیاد و اذعان نمودند
و بحسب ظاهر بر خط بندگی و قدم در دایره مطاوعت و فرمان
برداری نهادند و دو سه روزی شرایط خدمت و ملازمت
بجای آوردند و مس زراندوده نفاق را بصورت نقد خالص
وفاق عرض دادند عاقبت خبث ضمیر و مکر و کید ایشان
ظاهر شد و خوی دزدی که در طبیعت ایشان بیخ آور شده بود
از سر گرفتند شب آدینه شانزدهم ماه ذی الحجه خواستند که روی
گریز آورند و از حصار بیرون روند چون چاکران حضرت

دروازه

دروازهای قلعه را ضبط کرده محافظت می نمودند تا آنکه
خود را بیرون اندازند سحرگاهی زود که جمشید خورشید
از افق مشرق دور بود و پادشاه سیارگان در وراء پرده حجاب
اجتماعی کردند و دزدانه در آمدند که جنگ پیش آورند و بعضی
از بندکار از جستن کردند روز دیگر که صبح آینه وار نقاب
تیره گون از رخ گیتی برداشت و تیغ الماس پیکر از روی سپهر
آفتاب برآورد خورشید رای عالم آرای که بر کید ایشان
مطلع شد تاریکی این حال را روشن گردانید چاشتگاه
آدینه حکم جهانمطاع بصدور پیوست و آن روز برگشتگان
گوهر خنجر را بخون آن بدگوهران خضاب کردند و آب
تیغ آتش فعل تن آن نجباز که باد فتنه بر سر داشتند بخاک
ذلت انداخته دویست نفر از آن دزدان کشته شد
و جان بمالک دوزخ سپردند و شر آن مردمان از حال
مسلمانان بریده گشت و زن و فرزند و اموال ایشان را بمظلومان
مظلومان ولایت ارباب که از دست ایشان جور و خانه

کشیده بودند و خویشان ایشان را بقتل آورده و پیش سلم داشته آمد
و اکثر این قبیله و بیشتر از روسا قطاع الطریق گرفتار
شده بودند بکلانتران قلعه ایریاب و وارثان مقتولان سپردند
که بروجه شرع قویم ایشان را قصاص کردند و انتقام کشیدند
هر کس که مایه شر و فساد باشد در ششدر دایره بلا و قبضه
رنج و عنا افتد و وبال کژی و ناراستی بمذاق جان او رسد نظم

بداندیش مردم بجز بد ندید — بیفتاد و عاجزتر از خود ندید
شرانگیز هم در سر شر رود — چو کژدم که با خانه کمتر رود

زبده ارباب تمیز و رهروان راه دین و خدای پرستان
و مسافران روی زمین بکدام زبان شکر نعمت این صاحب قران
اسکندر حشمت و تمکین توانند گزارد که در عهد همایونش روز بازار
امن و امان روی برواج نهاده و شب تاریک فتنه پشت
بهزیمت داده آتش دست تعدی از دامن ضعیفان کوتاه کرده
و آب از همسایگی سنگ آهنگ و قرار و درباقی کرده لاجرم
هر صنف از اصناف خلایق در هر طور از اطوار دست دعا

برداشته جان نیازی او از حضرت مالک الملوک
جل و علا در می خواهند و صفای حضور و آسودگی روزگار
خود را در دوام دولت قاهره که آسایش خلق در سایه او است
مسالت می نمایند شعر

بآلا و نعمای یزدان پاک — بحکمی نهاد این میدان خاک
به آب رخ خنجر غازیان — بخاک ره سپه ورزبازیان
که بی تو زمانه زمانی مباد — ز دور زمانت زیانی مباد
ببیناد روی تو روز زوال — مباد اختر دولتت را وبال

چون مصالح ولایت ایریاب پرداخته شد و امور آنجا
استقامت یافت بیست و سیم ماه ذی الحجه از آنجا نهضت فرموده
و روی رایت منصور بصوب خطه شنوران آورده آمد
دو روز در حوالی آن خطه اقامت فرموده و بر آن اتفاق شد
که ایلغار کرده چند هزار سوار بجانب قلعه نغر روانه شوند
و مخدوم زاده جهانیان خلیل سلطان بهادر که تباشیر صبح
سعادت از پیشانی مبارکش چون نور آفتاب می تابد

با جمعی امرای عظام از راه صحاری بوضع بازبیرون رود
و پیش ازین در تمام کابل حسب حکم جهان مطاع بنا و پیوسته بود
که امیرزاده پیر سلیمان شاه جهت عمارت قلعه نغز با لشکر
خراسان عزیمت آن طرف سازد و روز نوزدهم ماه مذکور
عساکر منصور بقلعه نغز رسیدند و امیرزاده سلیمان شاه و امرا که
پیشتر متوجه آن حدود شده بودند قلعه نغز را عمارت کرده
بودند و در محکمی و استواری آن حصار سعی جمیل نموده و منتظر
وصول رایات فلک اقتدار بدان دیار بسمع همایون رسانیدند که
از قبیله پرسانی که حکم یرلیغ عالم گشای صادر شده بود که با لشکر خود
بلشکرگاه ظفر پناه آیند و کمر خدمت و ملازمت بر میان بندند
ابا و امتناع نموده اند و لشکر نفرستاده زهی بی بختی گروهی که
از راه شده و در چنین حضرتی که از راز سپهر آگاه است
ظاهر را بخلاف باطن نمایند و زهی گمراهی طایفه که خیال فاسد
بدماغ راه داده یک سر موی قدم از خط بندگی بیرون نهند

شعر

هر آنکو ز فرمان او سر کشد	زمانه سرش از تن بر کشد

کسی کو نهد بر خلافش قدم	سیه روی گردد بسان قلم

هم در آن روز بندگی حضرت اعلی بر مرکب جهان نورد
سبک تک که در روز میدان نه صبای جهان گرد گرد او دید
و نه شمال تیزگام غبار سیر خوش خرام او شکافت

شعر

سبق برده از آهوان در شتاب	بگرمی چو آتش بنرمی چو آب
چو دوران در آمد شدن بی زوال	شدن چون جنوب آمدن چون شمال

سوار شده بر آن حدود توجه نمود و لشکر منصور که
روز تاختن برید چرخ جهان گرد نعل رخش ایشان بخواب ندید
و دلیر سوار گردون غبار سم سمند ایشان نشکافد بر سر
قبیله برنیان تاختن آوردند و خلقی بسیار را از آب تیغ هندی
با آتش دوزخ فرستادند و بباد پای تازی گرد از تارک
ایشان بر آوردند و زن و فرزند و اموال و اسباب آن
قطاع الطریق را غارت و تاراج کرده خانهای ایشان را
آتش زده و سوخته بصرصر قهر گرد استیصال از دودمان
آن اشرار بر آوردند و دود انتقام از بسیط زمین باوج ثریا رسید

و فوجی از ایشان روی بگریز نهادند رای عالم آرای که
در آیینهٔ حال خیال صورت استقبال بیند و بجنس تدبیر سررشتهٔ
تقدیر باز یابد چنان صواب دید که توقف فرمایند تا بعنایت
ربانی و عون یزدانی جل ذکره تمام آن قوم فتنه انگیز اسیر شوند
و شر ایشان از صفحهٔ روزگار محو گشته راههای آن ولایت
از خوف و خطر دزد و مفسد خالی ماند و معابر و مسالک آن
مملکت از آفت راهزن و متمرد محفوظ گردد و تجار و قوافل
از قید بلا و شبکهٔ عنا خلاص یابند در اثنا این حال مهتر این
قوم نام اول از سر اخلاص و صدق نیت بدرگاه همایون
روی نهاده و در ساحت بارگاه اعظم که همیشه کعبهٔ آمال
بنی آدم باد طواف کرده بشرف بساط بوس مشرف
گشت و توبه و استغفار وسیلهٔ نجات خویش ساخت
ضمیر اشرف اعلی که بنظر فراست ملکانه از عنوان ظاهر
بر صحیفهٔ باطن دلیل سازد چون از نیت راست او آگاهی
یافت و در خاطر مبارک گنجایش پذیر شد که از سر صدق

و اخلاص از طریق دزدی و بد راهی برگشته و بدل پاک در تمام
ایلی و غلامی آمده بمیامن راستی از خزانهٔ عنایات پادشاهانه و عواطف
خسروانه بهرهٔ تمام گرفت و از تخم راستکاری میوهٔ رستگاری
یافت

شعر

راستان رسته اند روز شمار — جهد کن تا تو زان شمار شوی
اندرین رسته راستکاری کن — تا در آن رسته رستگار شوی
چو صبح صادق آمد راست گفتار — جهان در زر گرفتش محتشم وار
چو سرو از راستی برزد علم را — ندید اندر خزان تاراج غم را

امیرزاده سلیمانشاه بعد از آنکه قلعهٔ نغرخیا چنانچه پیش ازین ذکر رفته
معمور و آبادان ساخته بود خبر رسانیدند که حشم کلاتیان که قبیلهٔ
با قوت و گروهی با عدت و ابهت اند در مطاوعت حکم
یرلیغ جهانگشای توقف و تاخیر جایز داشته اند و لشکر
خود را بمعسکر همایون نفرستاده چون برین حال واقف شد
بدو روز پیش از رسیدن رکاب همایون بقلعه نغر با اجناد
و اتباع خود بر سر آن قوم تاختن کرد با وجود آنکه در میان ایشان

مردم قوی حال بودند همه را مغلوب و منکوب گردانید
و بعضی را دستگیر کرد و بعضی را تیغ آبدار و خنجر آتش بار
گذرانید و بباد غارت و تاراج دو پاندخان و مال ایشان
برادر و دو فرزندان ایشان را اسیر گرفت و بر حسب
فرمان همایون بسم از حدود و مواضع کلاتیان غرغیت ساخته
بدرگاه عالم پناه پیوست شرایط بهادری و ناموس
بجای آورده و صبح نجاح و بهروزی از مشرق اقبال طلوع کرد
لابد از مشارب عواطف و مراحم پادشاهانه عذب
زلال نوشید و از خزاین تربیت و اصطناع بی دریغ خلعت
نوازش پوشید و در غره ماه محرم سنه احدی و ثمانمایه بندگی
حضرت اعلی خاقانی از ناحیه قبیله بر تاسان مراجعت نموده
در حوالی قلعه نغر نزول فرمود و در هشتم ماه مذکور رایات
نصرت پناه بر لب آب سند سایه افکند و طناب سراپرده
پادشاهی سر بعیوق افراخت و حکم عالم مطاع صادر گشت
تا بر سر آب سند پلی مغولی بندند هم در آن ساعت آغاز کردند

وجسری

و جسری متبر بستند که مثل آن مقدار سلاطین ماضیه را نبود
و دست قدرت خواقین گذشته از ترتیب مانند آن
قاصر مانده و درین روز ایلچیان که از اطراف ممالک رسیده
بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی که از حرمین
شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی روی بسده گیتی پناه که
قبله اقبال و کعبه آمال جهانیانست آورده بود و رسالت
مجموع سلاطین و امرا و اشراف آن مملکت انها کرده
و بعرض رسانیده که در مقام انتظار مترصد و امیدوارند
که رایات جهانگشای همای آسا بال اقبال بر فرق همگنان
گسترد و آن اقلیم را در سایه عنایت و ظل حمایت
خویش گیرد و از جمله ایلچیان شاه اسکندر کشمیری در معسکر همایون
بودند و صورت خدمتکاری و طاعت داری او معروض داشته
ایلچی او را مقضی الحاجه بازگردانیده آمد و حکم عالم مطاع صادر شد که
با لشکر و اتباع خویش در شهر دیالپور بتشریف خاکبوس
مشرف گردد روز سه شنبه دوازدهم ماه مذکور رایات منصور

از آب سند عبور نموده بکنار چول خسرو فرود آمدند و آن حدود
مرکز عز و جلال و مخیم دولت و اقبال ساختند و این چول خسرو
در کتب و تواریخ معروفست بچول جلالی بدان سبب که
چون سلطان جلال الدین منکوبرنی از پادشاه چنگیز خان
بگریخت و لشکر پادشاه از عقب او روانه شدند سلطان
خود را در آن چول انداخت و در آن ولا خلاص یافت در کنار
این چول تمهامان و رایان کوه جود برهنمایی بخت بیدار روی
بساحت فلک اقتدار آوردند و طوق بندگی در گردن افکنده
سر بخط متابعت و قدم در دایرهٔ مطاوعت نهادند و بشرایط
مال گزاری و مراسم پیشکش و خدمتکاری قیام نمودند و عنایت
و مرحمت دریا عطیت و خورشید افاضت شامل حال ایشان شد
و احکام جهانمطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ
یافت و خوشدل و آسوده خاطر و ایمن و سالم بوطن خویش
بازگشتند هرآینه نهال یکجادلی و طاعتداری ثمرهٔ دوستکامی
و رستگاری بار آورد و آبیاری چمن صدق و خدمتکاری میوهٔ اقبال

بروه پیش ازین حال بمدت چند ماه امیرزاده رستم و طغاقو
برلاس را با چند هزار سوار بطرف ملتان فرستاده بودند
عنان عزیمت بصوب کوه جود تافت و چند روز آنجا ساکن
شد این رایان منطقهٔ عبودیت و ملازمت بر میان بسته
تغار و علوفه چنانچه شرط است نقش کرده بودند و خدمتهای
پسندیده بجای آورده لاشک سزاوار عواطف بی کران
و مراحم بی پایان شدند و رعایت حقوق خدمتکاران
شیمتی است از سنن حضرت صاحب قرانی و ملاحظهٔ خدمت
چاکران سیرتی از سیر و شیم بارگاه خاقانی شعر

الا تا بر ایوان گردان سپهر	فروزان بود ماه و ناهید و مهر
همیشه جهان را جهاندار باد	سر دشمنانش نگونسار باد

ذکر شهاب الدین تمیم و متابعت و مخالفت او

حال آنکه شهاب الدین مذکور والی جزیره بود در لب آب
حمدست و تبع و حشم بسیار داشت و اسباب و اموال
بی شمار و چون نخست دم زادهٔ عالمیان امیرزاده پیر محمد بهادر

پیش ازین بحدود ملتان رسیده بود و شهاب الدین
شرف پای بوس مشرف گشت و بعنایات وافره
و تربیت و نوازش مخصوص شد و چند وقت بوظایف
خدمت و ملازمت قیام نمود چون بجزیره باز آمد سودای مخالفت
در سر او افتاد و خیال فاسد بدماغ راه داد بمنازعت و
حصانت جزیره و استظهار دریا مغرور شد و در کنار
رودخانه قلعه بنیاد کرد هر چند آب سبب حیات است
دمار از روزگار او بر آورد

بیت

ای که از چرخ ایمنی زنهار	تکیه بر آب کرده هش دار

چون بندگی حضرت خاقانی از مخالفت آن بدبخت آگاه شد
روز پنجشنبه ماه محرم حکم نفاذ پیوست که امیرزاده شیخ
نورالدین بهادر که ابر سمندش از باران خون ساحت معرکه را
لاله زار کند و پیکر خنجرش نهال عمر دشمن بداس فنا درود
با تومان لشکر خود بدان جزیره توجه نموده برای روشن
و کوشش بلیغ آن مهمات را کفایت کند امیرزاده

شیخ نورالدین امتثال فرمان اعلی واجب دانسته همعنان باد
گیتی نورد و برق جهان پیمای روانه گشت چون بحوالی آن
جزیره رسید شهاب الدین خندقی عمیق فرو برده بود و باره
رفیع کشیده و بدان تحصن نموده در حال جنگ پیش آورده
و محاربه واقع شد که بعبارت نگنجد چون سیمرغ آفتاب
پس کوه قاف مغرب متواری شد و باز اشهب روز
در آشیانه ظلمت شب نهان گشت و زاغ شبه رنگ شب
بیضه زرین چرخ بزیر بال گرفت شهاب الدین از
طرفی از اطراف شبیخون آورد و جنگی سخت افتاد و نایره
جدال بالا گرفت و امیر شیخ نورالدین حملهای آتش آهنگ
در ایشان نمود و صدمات پردلانه بر ایشان متعاقب
گردانید و لشکر شهاب الدین چون ماهی در کنار دریا
باضطراب آمدند و چون مرغ در مضراب در مقام تحیر
چاره کار ندیدند و بسیاری از ایشان بقتل آمدند چون آوازه
تیغ رایت منصور سیل هلاک چنان بالا گرفت که گیتی

گذار ممکن نبود بعضی خود را در آن دریای خونخوار انداختند و از گرداب
حرب و وغا بر تخته تیرقاب دریا پناه بردند و درین شب
خانه نچگان خاص شل منصور و بوادح چهره و برادرانش
در موقف جنگ و میدان نام و ننگ کوششهای بلیغ نمودند
و زخم تیر و شمشیر داشتند چون بندگی حضرت اعلی بحوالی
این جزیره نزول فرمود جماعت زخمیان را بنوازش چند وانه
مخصوص گردانید و تشریفات فاخره و انعامات گرانمایه
سرافراز ساخت و هم درین شب شهاب الدین با اتباع
خود و اندار و دویست کشتی گرد کرده بود بر کشتیها نشسته روی
بگریز آوردند و بجانب اوچه که از بلاد هندست روان شدند
و شیخ نور الدین بر حسب امر علیه از عقب او بر کنار آب
جد میرفت و جنگ می کرد و خلق بسیار از هندیان تلف
شدند و از خون کشته دریای سند حکایت بلغ السیل زباه
چون کشتیهای شهاب الدین بحد ملتان نزدیک شد
لشکرهای میرزاده پیر محمد بهادر و امرای او و امیرزاده سلیمانشاه

بهادر پیش او را گرفته بودند و در دریا ایشان را دستگیر کردند
و تیغ انتقام گذرانیدند و بدروز شهاب الدین زن و فرزند خود را
در آب انگنده جان خود را از آن ورطه هایل بساحل
انداخت چون این قضیه بفوز و نجاح مقرون شد و ازین
مهم فراغت روی نمود از آنجا رایات همایون با آیات فتح
و فیروزی نگاشته عنان عزیمت بمقصد اعلی و مطلب اقصی
انعطاف یافت روز یکشنبه بیست و چهارم ماه بلب
آب جناره متقابل سور قلعه نزول افتاد و نگهبان لطف الهی
از بام تا شام ترک دار سپاه ظفر پناه و طلیعه تأیید یزدانی
از صباح تا رواح مساعد و نیکخواه و در تقابل این قلعه آب جند
و آب جناره جمع می شود و از تلاطم آن امواج مجمع البحرین
مشاهده می افتد و آیتی از آیات عظمت الهی در نظر بصیرت
می آید و دریاییست ژرف بی پایان و بحری مغرق بی کران
که دجله و فرات نسبت با آن بحیره ایست و سیحون و جیحون
در جنب آن چشمه روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه حشره

عدو سوز شمار بفرمان اعلی که موافق قضا و قدر الله تعالی
می افتد بر سر این دریای عریض پلی بستند عظیم عبرت
نمای وهم دور اندیش و بنیادی غریب حیرت افزای
عقل زود یاب نمودار از صراط مستقیم که دیده بیننده
صورت چنان قنطره در آینه خیال بخواب ندیده
و تا آینه رخشان آفتاب و ماه گردانست دست
هیچ همت بدان نرسیده پادشاهان گذشته را گذشتن
از آن دریای عمیق میسر گشته مگر پادشاه ترمشرین که برین
آب گذشته اما پل بر سر آب بسته است هر کار مشکل که
مطمح نظر مبارک خاقانی شود بآسانی دست دهد
و هر امر خطیر که ضمیر منیر بدان التفات فرماید از
کارخانه قدرت الهی آماده و ساخته گردد و مقصودهای
کلی و مرادهای بزرگ که با سهل وجوه روی نماید بنای آن
همه بر همت عالی و اعتقاد پاک صاحب قرانی داد و که
مصراع هزار کار چنین پیش کرد همت او

چون

چون بندگی حضرت اعلی از آن جسر عبور فرمود از ان
طرف سایه ابن ظفر پناه باوج مهر و ماه رسانید روز دیگر
از آنجا نهضت اتفاق افتاد اقبال رهنمای پیش رو لشکر نصرت
شعار و عون لایزال سپاه قهرآثار رایت فتح آثار در لب
آب تلمبه مقابل شهر نزول فرمودند و مقارن این حال سادات
و علما و ملکان و رایان این شهر بخدمت درگاه همایون
روی نهادند و سعادت بساط دریافته هر یک
بحسب فراخور قدر و منزلت بنوازش بیکران
مخصوص گشتند و همین روز بندگی حضرت ازین آب
گذر فرمود و روز آدینه بیست و نهم ماه در آن طرف
رودخانه توقف اتفاق افتاد تا جماعت لشکریان از آب
گذر کردند و در غره ماه صفر سنه احدی و ثمانمایه صحرای
که در حوالی قلعه تلمبه است مضرب خیام و مرکز رایات
و اعلام گشت و نواب کامکار دو لک مال برسم
امانی بر شهر تلمبه انداخته و سادات عظام که برگ و بار



شجرهٔ طیبهٔ نبوت و رسالت و سزاوار عزّ و جلالت اند
و نور دیدهٔ اهل ایمان و ارباب ایقان و علمای کرام که
بیان احکام شریعت سید المرسلین علیه افضل الصلوة و السلام
بفتوی ایشان باز بسته از آن خطاب حرّ و معاف و مسلّم
و ترخان گشتند و بخلعتهای گرانمایه شرف اختصاص یافتند
حقیقت آنکه عنایت بندگی حضرت اعلی در بارهٔ این دو طایفه
عالی شان که آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی منشور عزت کمیت و آیة انما یخشی الله
من عباده العلماء طراز خلعت دیگری هر چه تمامتر است و در
اعزاز و احترام هر دو فرقه که از آل عبا و ورثهٔ انبیا اند
بیامن التفات خاطر اشرف اعلی خاقانی سعی مشکور
باقصی الغایه ارزانی می فرمایند جزاه الله عنهم خیر الجزاء
فی الدنیا و العقبی از مبلغی که برسم امانی اطلاق رفته بود
بعضی حاصل شد و بعضی در حیز توقف ماند و زین ولا
تمامی لشکر رسیدند و غله احتیاج بود حکم یرلیغ همایون نفاذ یافت که

هر جایی که غله یابند بردارند شب هنگامی که دماغ گیتی
از حادثهٔ سواد متغیر شد و چشم زمانه از مادهٔ سودا پس
تاریک ماند لشکریان بعلت طلب غلّه چون سیل ناگهان
در شهر افتادند و خانها را آتش زدند و غارت کردند و این
گرفتند و منع کردن تعذری داشت جز سادات و علما
از آن خلاص یافتند و دیگر چنان بسمع همایون رسانیدند
که جمعی روسپا و سرداران آن نواحی که تلمیذه نسبت با مخدوم زاده
پیر محمد بهادر در مقام طاعت و انقیاد آمدند و بعد از آن جادهٔ
صواب از نظر انداخته راه تاریک مخالفت پیش گرفتند
فرمان جهانمطاع نفاذ یافت که امیر شاه ملک و شیخ
محمد ایکو تیمور با تومان لشکر خود بدان ناحیت تاخت کنند
و آن قوم را که با چاکران امیرزاده پیر محمد بهادر خلاف کرده اند
و راه بداندیشی بر ضمیر گشاده و کمر عناد بر میان بسته بسیاست
رسانند ایشان از آن طرف عزیمت ساخته به بادپایان
تازی گرد تیره تارک ایشان با سمان رسانیدند و بخور برج بسان

زحل نشان و تیغ آتش فشان فتنه نشان دو هزار سند و را
از نعیم دنیا بجحیم عقبی فرستادند و تنهای ایشان طعمه
ددان و مرغان گردانیدند و زن و فرزند ایشانرا
اسیر ساختند و با غنایم بسیار و نفایس بی شمار
بخدمت بارگاه اعظم شتافتند و بدخواه را از فرش خاک
خوابگاه ساخته و رایت نصر عزیز و فتح مبین برافراخته
روز شنبه هشتم ماه صفر از تمیمه نهضت فرمودند قضا با خرم
خاقانی هم رکاب و قدر با عزم صاحبقرانی هم عنان
روز دیگر بحوالی خالکه در کنار آب پیاه افتاده بمقابله موضع
شاه نواز فرود آمدند و پیاه دریاییست عظیم که اندیشه
بی رفیق توفیق از غمرات آن نگذرد و وهم بی قرین
از لجه آن بیرون نیاید درین مرحله بسمع عالی رسانیدند
که نصرت نام شخصی از سپهی با قریب دو هزار نفر مرد
در موضع خال آب را حصار ساخته آلی بسیاری چوبی فرنجیه
صافی طبعان که عمق آن پیدا نباشد و چون غرض شه

جو دگرگیهان چنان پهناور که تحریر فسحت آن نتوان کرد بندگی
حضرت اعلی در حال بر مرکب جهان نورد سوار شد و با لشکر
منصور بر کنار این کول آمدند و قلب و جناح راست کردند
و در دست راست امیرزاده شیخ نورالدین و امیر الله داد
بودند و در دست چپ امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد
ایکو تیمور و در پیش قول سلطان علی تواچی با پادکان
خراسان و نصرت با پنصد نفر مرد بسند بکنار این کول آمدند
و در مقابله لشکر منصور ایستادند و جنگ پیش آوردند
و سلطان علی تواچی مراسم مردی و مردانگی بتقدیم
رسانید و آثار رزم آزمایی و دلاوری ظاهر گردانید
و در موقف جنگ و جدال ثابت قدم نمود چنانکه
او و چند کس دیگر زخم دار شدند و همچنان جنگ قایم بود
تا امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب ایشان بهمین آب
ولای در آمدند و مجموع معارضان را بتیار رسانیده سرهای
ایشان برجم سنان ساخته نزدیک ساحت جهانپناهی

آوردند و نصرت نام نکبت صفت معلوم نگشت که
دست در دامن فرار زد یا درین میان کشته شد
چنین است رسم دولت روزافزون تا شمع اقبالش برافروخته
هر که چون پروانه در معرض آمده سوخته و تا سرو بوستان
جلالش بالا کشیده هر که از انقیاد سر باز زده افتاده روز
دوشنبه نهم ماه مذکور لشکر منصور ازین کول و حال و لای
و وحل که راهی بنهایت بد بود و رخش براق سیر بساط
آن آبها طی نمی کرد و سمند تیزگام از آن مراحل
اقدام دشوار می گذاشت بیت

وهم از آن افتان و خیزان رفتی ار رفتی برون
عقل از آن ترسان و لرزان وادی از وادی نشان

مصحوب بخت مساعد و اقبال معاون گذر کرده بموضع شاه نواز
فرود آمدند و این شاه نواز دهی بزرگست و اهالی آنجا
غلبه بودند و درو انبارهای غله بسیار بود چنانکه مجموع لشکر
از آنجا غله برداشتند و هنوز چندین انبار باقی ماند

و درین موضع بعضی از امرا از آب دریای سیاه گذر کرده از عقب
جمعی از اصحاب نصرت که روی بگریز نهاده بودند
رفتند و بعضی از آن قوم را دریافته غارت کردند
و غنیمت فراوان آوردند بندگی حضرت خاقانی دو روز
درین موضع اقامت فرمود و حکم صادر شد تا انبارهای غله
که مانده بود آتش زدند و سوختند تا بندیان گبر از آن
منفعت نتوانند گرفت روز پنجشنبه دوازدهم ماه مذکور
رایات جهانگشای از شاه نواز کوچ کرده در لب آب سیاه
بمقابله قریه جبحان که مجموع اغنرتها در آنجا جمع شده بود
نزول فرموده بودند رای نورافزای برای اعلای کلمه حق و اقامت
فرض جهاد مصروف شده و عزیمت کشورآرای بر اطفاء
نایره شرک و هدم قواعد بت پرستی مقصور گشته و تمامت
لشکریان در دو روز از آب سیاه گذر کردند بعضی بر کشتی نشستند
و بعضی نهنگ آسا از آن دریا گذشتند چنانچه از لب آب
تا قریب یک فرسنگ لشکرهای سپاهی بر روی آب می رفتند

وبنور دولت ابدپیوند همه بسلامت از آن غمرات بساحل
نجات رسیدند بعون یزدانی نگهدار و تایید آسمانی قرین شمار نظم

چو بخشایش پاک یزدان بود	دم آتش و آب یکسان بود
به بیچارگی چاره کار ماست	در آب و در آتش نگهدار ماست

درین روز معتمد سری ملک از نوکران مخدوم زاده
امیر شاهرخ از طرف هراة بمعسکر همایون رسید و خبر وا
ل حال این منظور نظر عنایت ایزد متعال رسانید ادا
شادمانی برنیا صفت روی نمود و اسباب دوستکامی
دست درهم داد روز دیگر آدینه سیزدهم ماه مخدوم زاده
پیر محمد بهادر از جانب ملتان آمده درین موضع بسعادت
پای بوس حضرت خاقانی رسید روز یکشنبه پانزدهم ماه
از آب بیاه عبور کرده بموضع جنجان نزول فرمودند و مدت
چهار روز درین قریه قیام نمودند روز سه شنبه هفدهم ماه
مخدوم زاده پیر محمد بهادر که عنوان نامه کشور ستانی و طغرای
منشور جهانبانی است درین موضع طوی داده پیشکشهای نفیس

وتحفهای قیمتی از اسپان تازی و کمرهای زرین و زینها و کلهها
و آفتابهها و شربها که همه از زر و نقره ساخته و تنقوزها
گرامند و رخوت بعرض رسانیدند چنانچه اهل دیوان و ارباب
قلم دو روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند و منفصل آن
قلمی می کردند و هم درین روز بندگی حضرت اعلی شعر

آنکه با داغ طاعتش زاید	هر که زابنای انس و جان باشد
وآنکه با مهر خارشش روید	هرچه زاجناس بحر و کان باشد

مجموع این پیشکشها و آلات و ادوات زر و نقره و انواع
رختها بر امرا و وزرا و ملازمان عتبه همایون بخشش فرمود
و بحسب مراتب و منازل هرکس و همگنان از انعام پادشاه
کان یسار و بحر استظهار شدند و از فیض بخشش بیکران
بهره ور گشتند همت بزرگوار صاحب قرانی دنیا و ما فیها
نقطه موهوم و ذره هبائی شمارد و از جود و سخاوت
تمامی است که بیت

در رزم دولت آرد و در بزم بخشد	ملکی بسواری و جهانی بسوالی

دلیل بر صدق این مقال آنکه چون لشکریان امیرزاده پیر محمد
درین سرنوشت بسیار کشیده بودند و درین پشه کال
اسپان ایشان سقط شده بود جمعی کثیر پیاده مانده بودند
درین روز سی هزار اسپ بدیشان بخشید و همه سوار گشتند
و انتعاش کلی یافتند نهال امید که از چهره ضمیری
سر بر زد بفیض ابر جود و کرم خاقانی سرسبز و شاداب می شود
و شاخ نهر عصیان که از شوره زار بدبختی بر می آید بصرصر
قهر آن حضرت پژمرده می گردد شعر

کف کریم تو بحریست در افاضت جود
که جز بساحل تسلیم نیست پایانش
شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو
که جز اجل نبود قطره های بارانش

و از دلایل عنایت آلهی در شان این بنده خاص و فرزندان کامگار
و تبع و حشم دولتیار آنکه مخدوم زاده عالمیان امیرزاده
پیر محمد بهادر در پشه کال مانده بود که پل و دست و پای آن

چون پشه در چنگال باد حیران شدی و کوه از آن وحل عظیم
چون کاه از لطمه صرصر افتان و خیزان گشتی باد عاصف
از آن بیابان نیارستی گذشت و برق آتشبار در آن لای فرو ماندی
در چنین جای خطرناک از اخاب مخالفان و اضاف
یاغیان نیز که خروج کرده بودند اندیشه داشتند و غریق
موج طوفان شده بودند و غمهای جگرسوز و فکرتهای
جان گداز از سمیر ضمیر گشته و خیل ملال بر صحن سینها تاختن آورده
ناگاه آفتاب رایت همایون از مشرق فضل خالق کن فیکون
در آن نواحی طلوع نمود و تاریکی این حال پرتو انوار طلعت
جهانگشای روشن شد و امداد هیبت و حشمت پادشاهی
آوازه ابهت چنان انداخت که دشمنان کار از دست
و دست از کار برفت پای صبر و ثبات بر جاده قرار نماند
و مخدوم زاده پیر محمد بهادر با لشکر و اتباع از آن طوفان بلا
و محل خطر بسلامت بیرون آمدند و رایحه امن از چمن مراد
بمشام دل رسید و نسیم خوشدلی از مهب کامرانی وزیدن گرفت

و آن اتفاق خوب عین کرامات پادشاهی و محض موهبت
الهی شناختند و زبان دعا و ثنا برگشوده می‌گفتند که بیت

همه مرده بودیم و برگشته روز	بتو زنده گشتیم و گیتی فروز

و بعد از آن از موضع خنجان کوچ کرده بموضع شهوال نزول فرمودند
روز آدینه بیستم ماه از قریه شهوال نهضت نموده بمرحله صوان
رسیدند و یک روز آنجا توقف کردند روز دیگر از آنجا
رحلت فرموده رایات کشورکشای بمرحله جیوال سایه افکند
و ساعت نزول ایلغار کرده با قریب دو هزار سوار بطرف
بلده اجودهن روانه شدند و امیر شاه ملک و دولت تیمور تواچی
اوراغوق که داشتند که اغروق را براه دیبالپور نقل کنند روز دیگر
دوشنبه بیست و سوم ماه از موضع جیوال شبگیر کرده خورشید
اقبال از مطلع قصبه اجودهن برآمد و پیشتر شیخ منور که فی الحقیقه
ظلمانی بود و شیخ سعد که فی نفس الامر نحسی بود از نبیره شیخ نورالدین
بیشتر اهالی این شهر را از راه صواب و جاده صلاح گردانیده بر
جلای وطن ترغیب کردند و ایشان را با خود تابع و همراه ساخته

بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هندوستان گریخته بودند و بعضی
از ایشان مصحوب شیخ منور مظلم بدارالملک دهلی رفته و بعضی سادات
و علما را که توفیق رفیق گشت و اختر سعد بحال ایشان ناظر بود
با اعتماد مکارم حضرت صاحبقرانی در وطن خود مقیم بودند
و چون دولت و اقبال و سعادت لایزال روی بساحت عز
و جلال و مقصد امانی و آمال آوردند و از غبار موکب جهانگشای
دیده امید را روشن ساخته بنوازش بی‌کران و مراحم بی‌پایان
مخصوص شدند و بندگی حضرت اعلی از کمال عنایت جناب
شریعت شعار مولانا ناصرالدین عمر که ملکیست بصورت انسان
متشکل شده و فرشته خصالی بهیات آدمی وضع پذیرفته و پسر
خواجه محمود شهاب را که هم از صفات پسندیده بهره داشت داروغه
این شهر گردانید تا اهالی و فقرا و مساکین این خطه را محافظت
و مراقبت و نگاه دارند که از گذشتن اصناف لشکرها با ایشان
آسیبی و زحمتی نرسد از لطایف صنع آفریدگار جل و علا
جمعی که در این خطه ساکن و مقیم بودند بصدمه لشکر کوه کن

پیل شکن سالم و ایمن ماندند و هیچ زحمت و آسیبی بان
قوم صایب تدبیر نرسید و جماعتی که همراه شیخان شدند
همه بقتل و غارت و اسیری گرفتار آمدند که آن شیخان ظاهری
با صفا و باطنی تیره داشتند و هرچند نام یکی منور و نام دیگری
سعد بود اما باصرهٔ ارشاد شان از نور بصیرت محروم بود و صحیفهٔ
جان شان از نظر کوکب سعد محجوب نه دل ایشان از نفحات
ریاض انس بوئی گرفته و نه سر ایشان با جذبات عالم
قدس پیوندی کرده

شعر

پوشیده مرقع اند ازین خامی چند	پیچیده ز طامات الف لامی چند
نارفته ره صدق و صفا گامی چند	بدنام کنندهٔ نکونامی چند

علمی چند کان دین و مرشدان صاحب یقین که قدم بر سر جان
و جسم نهاده اند و خط بر حرف اسم کشیده اند و نفس خود را
فدای مسلمانان ساختند و در مقام توکل ثابت و راسخ بوده
عالمی را در پناه حمایت خود گیرند

شعر

مردان رهش زنده بجانی دگرند	مرغان هواش ز آشیانی دگرند
مگر تو بدین چشم نبینی کایشان	بیرون ز دو کون در مکانی دگرند

ذکر فتح شهر بند و قلعهٔ بطنه و استیصال اهالی آنجا

چون رای جهان آرای از ضبط مصالح بلدهٔ اجودهن فارغ شد
بواسطهٔ حامیان نیکو نهاد و صلاح اندیشی رعایا در پناه امن و امان
و سایهٔ عدل و احسان از آفات زمان و حوادث دوران ایمن
و سالم ماندند روز شنبه بیست و سوم ماه صفر بعزم قهر
اعدای دین و دولت از آب اجودهن که از معظمات انهار
هندست گذار افتاد و روز یکشنبه بیست و چهارم ماه بقلعهٔ
خالص کوی رسیدند و نماز پیشین گزارده بعزیمت قضا نفاذ
روی رایت منصور بقلعه نظر آوردند و مسافت میان این دو قلعه
پنجاه کروه بود در بیابان دراز و تیره و سبیلی بغایت دور کشیده
بندهٔ حضرت اعلی چون ماه که در شب سیر کند از شام تا بام یک لحظه
قرار نگرفت تا عروس مراد را در کنار آرد خواب را وداع
فرمود و از رواح تا صباح بر بادپای تیز گام سوار گشته یکساعت
نیاسود و آن مرکب خوش خرام که چون اجل بر سر دشمنان ناگاه رسد

وآن شبدیز جهان پیما که پیش از اندیشه مسافران بمقصد پیوندد
در همین شب این پنجاه کروه را طی فرمود و طی زمان و طی مکان
که بینندگان مقامات اولیا بدیده بصر در یابند بچشم سر مشاهده
افتاد و روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه چاشتگاه سلطانی
بندگی حضرت خاقانی با ده هزار سوار بقلعه بطنیر رسید با دولت
و اقبال در هوای مراد روی بپرواز نهاده و سعد اکبر در مقام
خدمت و طاعت ایستاده و آن قلعه بود محکم از قلاع مشهور
کشور هند و والی و متقدم آن قلعه را رای دولچین می خواندند
و سپهی فراوان و حشری بی کران داشت و عنان امور آن
طرف بدست اختیار گرفته و در آن حدود باج می ستد
و تجار و قوافل از تعرض او ایمن نبودند چون آفتاب رایت
جهانگشایی از آن ناحیت طلوع کرد رای دولچین بحصانت
حصار و عده بسیار مغرور گشته سر از ربقه متابعت و گردن
از طوق طاعت بیرون برد لشکر ظفر پناه توجه نمودند در دست
راست مخدوم زاده امیر سلیمانشاه بود و شیخ نور الدین امداد

و در دست چپ مخدوم زاده خلیل سلطان بهادر و شیخ محمد
ایکو تیمور و باقی امرا و در حال که رسیدند بحمله اول و صدمه
نخست شهر بند را گرفتند و گروهی بسیار از هندویان زاغ چهره
کشته شدند و آب تیغ آتشین فعل تن ایشان را که باد نخوت
در سر داشتند بخاک مذلت انداختند و غنیمت فراوان
بدست آوردند و هم در آن ساعت امرا تومانات و قشونات
عساکر منصور گرد قلعه درآمدند و چپرها بستند و محاصره کرده
آغاز جنگ نهادند و روز اول فتح آن در توقف افتاد
حکم یرلیغ جهانگشای نفاذ پیوست که هر یک از امرا در مقابله
یورت خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند چون
رایان و سرداران قلعه تیقن دانستند که تاب مقاومت
فوجی از لشکر منصور ندارند از بیم شور در سر و زهره در بر ایشان
بجوش آمد و از راه استبداد بر خاسته بر سر برجها آمدند
و تضرع و زاری وسیله نجات و دست آویز خلاص ساختند
و عرضه داشتند که از سر صدق قدم در جاده بندگی و طاعت

می‌نهیم و امید داریم که بندگی حضرت صحیفهٔ گناه ما را از زلال
عفو محو فرماید و خط امانی بر صحیفهٔ خطا و جریدهٔ ما کشد
از آنجا که شمول رحمت خاقانیت التماس ایشان را مبذول
فرمود همین روز رای دولچین نایب خود را با جانورهای خوب
و اسپان تازی بیرون فرستاد و بعد از آن پسر خود را
با جانورهای خوب و اسپان گزیده ببارگاه اعظم روانه داشت
و بتشریف خاص و جامهٔ زربفت و کمر شمشیر زرنگار مخصوص شدند
و بقلعه مراجعت نمودند پشت استظهار قوی گشته و دست
امید بدامن مراد پیوسته روز آدینه بیست و ششم ماه چاشتگاه
رای دولچین از حصار بیرون آمد و شیخ سعد الدین اجودهنی
مصاحب او بود روی بدرگاه جهان‌پناه که سجده‌گاه
جباران روی زمین و بوسه‌جای ملوک عالمست آورده
سعادت بساط‌بوس دریافت و جانوران و سه تنسوز اسپ
با زین زر برسم پیشکش بعرض رسانید و مجموع مخدوم‌زادگان
و امرا را اسپها پیشکش کرد و دربارهٔ او عنایت پادشاهانه

و عاطفت خسروانه ارزانی داشتند و جامهای زربفت
و تاج و کمر زر بوی بخشیدند چون جمعی از اهالی بلاد هند که
از پاس مهابت و حمایت رایات فلک اقتدار گریخته بودند
و پای از حد فرمان برداری بیرون نهاده در آن قلعه جمع شده
بودند مخدوم‌زاده امیر سلیمانشاه و امیر الله داد دروازهٔ قلعه را
گرفته بضبط آن مشغول شدند روز دیگر اهل دیپالپور
که ایشان را بندگان خوانند و اهل اجودهن و دیگر شهرها
از قلعه بلشکرگاه دریاشکوه حاضر گردانیدند و طایفه طالبین
را بمعتمدان سپردند و قریب سیصد اسپ تازی بیرون
آوردند بندگی حضرت خاقانی آن اسپان را مجموع بر امرای بزرگ
و امیران تومانات و وزرای عظام قسمت فرمود و اهالی
دیپالپور که ازین حصار بیرون آورده بودند از آن سبب که مسافر
کابلی را بر سبیل غدر کشته بودند پانصد مرد از ایشان
بشمشیر بران قسه نشان بی جان کردند و زمین هند را از خون
ایشان آب دادند و زن و فرزند ایشان را در قبضهٔ اسیری

آوردند و اهالی اوجان را بعضی کشتند و مال ایشان را تاراج کردند
و بعضی را اسیر کردند گردش فلک و سیر اختر استغفر الله العظیم
ارادت خالق اکبر و مالک روز محشر تقدست اسماؤه
را آنست که هر آفریده که مست غفلت و غرور گشته یکسر موی
از منهاج متابعت این صاحب قران سپهر تمکین پای فراتر
نهد عاقبت از خان و مان و تن و جان و فرزند بر آید بسا
متکبر که سر از رفعت بر قبهٔ چرخ برین می سود که از فرط افسر
همایون در خاک خواری افتاد و بپا تهور که از روی عزت
قدم بر قلهٔ ماه و پروین می نهاد که از هیبت صاحب قرانی
در تمام عجز و بیچارگی آمد

شعر

بس پیل مست را که نهیبت فرو شکست
بس شیر شرزه را که شکوهت شکار کرد
هر کس که بر ضمیر تو گردی نشست از و
در حال گردش فلکش خاکسار کرد

روز یکشنبه بیست و نهم ماه کمال الدین برادر دوا الجین

و پسر او چون اثر سیاست خاقانی نسبت بایجان شاه ده
نمودند توهم بخود راه داده کبوتروار از نهیب عقاب
صولت خسروی ترسان و هراسان شدند و سر رشتهٔ
صواب از دست عقل صلاح اندیش بکذاشتند بیت

وانش دولت جاوید و گریبان امید	حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

با وجود آنکه دوا الجین در پیکر همایون بود باندیشهٔ باطل
دروازهٔ قلعه را بستند و بخیال فاسد بدان تحصن نمودند
فی الحال حکم نفاذ پیوست که لشکر منصور عراده‌ها و منجنیقها
راست کردند و برابر قلعه نهادند و نقبها بریدند و برجها انداختند

بزنور تا لشکر نامدار	درآیند اینسان آن حصار
ببازوی قوت خرابش کنند	ز سیلاب خون غرق آتش کنند

چون بدین مقدمات که نتیجهٔ آن هر چه ظاهرتر بود مشغول شدند
اهل قلعه دانستند که بدان اسباب آماده و چشم انبوه
بیک لحظه ویران و تباه بسازند و بیم آن بود که مرغ جانشان
از محنت کدهٔ تن و آشیان سینه روی پرواز آورد

عاقبت برادر و پسر دوالخین معذرت پیش آوردند و بیرون
آمده خاک درگاه همایون را بلب ادب بوسیدند و کلیدهای
دروازه را بچاکران درگاه سپردند روز دوشنبه غرهٔ ماه
ربیع الاول شیخ نور الدین و الله داد جهت درست کردن
مال امانی باندرون قلعه رفتند چون رایان آنجا در پذیرفتن
مال و اداکردن دست بیرون نیاوردند و دلایل نفاق و آثار دورنگی
از ایشان ظاهر گشت و در میان ایشان گبران و گمراهان
و مفسدان بسیار بودند آتش قهر زبانه زدن گرفت و حکم
صادر گشت که مجموع لشکر در اندرون شهر رفتند و آتش
در عمارت و بناها زدند اهل حصار آنچه گبران بودند زن
و فرزند و مال خود را در آتش زدند و سوختند و توسی که دعوی
مسلمانی می کردند زن و فرزند را گوسفندوار سر بریده دو
گروه اتفاق نمودند و اجتماع کرده مستعد جنگ و جدال گشته
در رزم و قتال ایستادند همه چون شیران و پیل توی بال و بزرگ
هیکل و بیان پلنگ نهنگ خارادل و آهنین جگر و از این طرف

لشکر سیل نهیب دریا شکوه و خشم شهاب زخم ثریا گروه
روی بیکدیگر نهادند و حمله آوردند و در حال نایرهٔ قتال شعله زد
و آتش حرب بالا گرفت آخر الامر امرای بزرگ
وصف داران عدوبند قلعه گشای و بهادران دشمن شکن
رزم آزمای مجموع تیغها درآمدند و بصرصر قهر گرد استیصال
از دودمان بدخواهان دولت برآوردند و با آتش جنگ
دود انتقام از بسیط زمین باوج اعلی رسانیدند و بسیاری
از لشکریان بیرون در جنگ کشته شدند و در خاتمه کار
آفتاب فتح و ظفر از مشرق رایات بندگان درگاه جهانپناه
طلوع نمود و دو هزار مرد از هندوان بدکردار در گرداب بلا
و آتش بکارزار با خاکسار گشتند و سرکشان بخاک در آمدند
و در هر گوشه جویهای خون روان شد و صحن زمین از تنهای
ایشان روی تیره دید و خنجر غبار بر چهرهٔ شب رنگ زریر تخت
و دست اجل بر تن تیره گون ایشان زعفران ریخت و
وبال آنچه پیش کرده بودند بمذاق جان ایشان رسید و کدلک

اخذ ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید
بعد از آن فرمان صادر شد و آتش در بناهای شهر و قلعه
در انداختند و مجموع را خراب و ویران ساختند و باز بنیاد
هامون یکسان گردانیدند چنانکه از آن اثر نماند گفتی در آن دیار
هیچ متنفس نبوده و در آنجا هیچ کس مسکن و ماوا نگرفته
سبحان محول الحول و الاحوال و الیه المرجع و المآل آفتاب
دولت پایدار خاقانی تجلی نموده هر که چون ماه در مقابله آمده
کاسته ماند و تا ماهچه چتر همایون از افق کامرانی بر آمد هر که
چون آفتاب تیغ کشید گرفته شد بندگی حضرت اعلی آنچه از این
قلعه حاصل شد از زر و نقره و اسپ و رخت مجموع بر لشکریان
بخش فرمود و بسیار کس زخم دار شده بودند و در محل خطر
افتاده چنانچه امیرزاده شیخ نور الدین را که شیر بیشه
مردانگیست جماعت گبران در میان گرفته بودند و نزدیک
شد که او را دستگیر کنند

شیری که اسیر سگ شود زهم قضا ست بند

افزون فرمود و پرورستانی و بعضی توجیان و خانه چکان
بر ایشان تیرباران کرده شیخ نور الدین را از غمره معرکه
و لجه دریای جنگ بیرون آوردند و مراسم شکر گزارده آمد که
شل آن سپهر نامدار از آن گرداب بلا جان بکران انداخت
بندگی حضرت اعلی خاقانی آن جماعت را که بر خصم تیز کار از او
دور کردند نوازش و تشریف و انعام ارزانی فرمود و چون
از بس کشته پشته‌ها بر هم افتاد و از بوی ناخوش مردگان
اقامت در آنجا متعذر بود شب چهارشنبه سوم ماه ربیع الاول
از آنجا کوچ فرمودند سنان آبدار در سینه مخالفان شکسته
و روی شمشیر آتش‌بار به خون دشمنان خضاب کرده چهار ده کروه
راه رفته در موضعی که کناره حوض آب خوانند نزول فرمودند
دیگر روز آنجا توقف افتاد روز پنجشنبه چهاردهم ماه قلعه
فیروزه بندگان رسیده گذشتند و هم در این روز بشهر
سرسطی رسیدند اهالی این شهر که بیشتر کافران بودند و گوشت
خوک می‌خوردند و خوک در خانه‌های خود نگاه می‌داشتند

چنانچه اثر آن مشاهده افتاد و چون آوازه رسیدن رایات
ظفرپناه بشنودند گریخته بودند فوجی از لشکر منصور از عقب
ایشان رفته بعضی را دریافتند و محاربه نمودند ایشان را
بتیغ جان ستان و خنجر مرغ سان بفنا رسانیدند و اسپان
ایشان را گرفته اسباب و اموال که مصحوب داشتند
در قبضه تصرف آورده همه بسلامت بازگشتند الا عادل
فراش که در آن روز بجنگ کشته شد بندگی حضرت اعلی یکروز
در شهر سبطی اقامت فرموده از آنجا بمرافقت دولت
پایدار و موافقت بخت بیدار نهضت افتاد و بجده کروه
مسافت قطع کرده بحوالی قلعه فتحاباد فرود آمدند عون ازلی
در سکون و اشتمال ظهر احوال و لطف لم یزلی در بروز
وانتهاض ناظم امور دولت و اقبال اهل فتحاباد هم بتسویل شیطانی
از راه راست و سمت مستقیم عدول نموده و بخت بد و قاید ادبار
دامن گیر ایشان شده باغوای غول ضلالت پشت بر
قبله اقبال کردند و روی ببادیهای ضلال آوردند طایفه از لشکر

ظفرپناه از پی ایشان روانه شدند بسیار کس را بتیغ بران
و خنجر و سنان بی جان کردند و چهارپایان و ذخایر و علایق
ایشان بدست آوردند و روز یکشنبه هفتم ماه از موضع فتحاباد
کوچ کرده و از قلعه رحب نور گذشته حوالی قلعه امرونی را
مرکز رایات فتح نگار نصرت آثار ساختند و چون در آن موضع
هیچ متنفس برهنمایی عقل صواب اندوز پیش نیامد و هیچ متبلی نبود
که خاک بارگاه اعظم را سرمه دیده دولت سازد لاجرم
طایفه لشکریان بعضی از اهالی آن موضع را بتیغ قهر گذرانیدند
و بعضی را اسیر ساختند و غله بسیار برداشتند و بناها
و عمارتها را آتش زدند و سوختند و تلهای خاکستر گردانیدند
روز دوشنبه هشتم ماه از قریه امروپنی همعنان تایید ربانی
عزیمت ساختند و در صحرای قریه توینه لوای دولت بر
افراختند و در آن حدود قومی که ایشان را جانکو نیند
و بدزدی و راه زنی شهرت داشتند از دیرگاه باز روی
از جاده راستی پیچیده دست بفساد برآورده بودند و پای

از حد مسلمانی بیرون نهاده و شرر شر ایشان بهر دیار رسیده
و راه راست بر آینده و رونده بسته و گذرگاه بر صادر و وارد
گرفته و نفس و مال مسلمانانرا مباح ساخته و جماعت بازرگانان
و مسافران که رایدِ آفاق و سرمایهٔ سود اهالی بلاد اند از تردد
باز داشته چون دزدان خونریز ناگاه بر سر کاروان می آمدند
و چنگال در این رهگذری میزدند چون اهل اسلام را بخت
بلند از در باز آمد و آن حدود از انوار خورشید رایات همایون
روشنی یافت آن تاریکان گمراه و دزدان فتنه انگیز
در میان بیشها گریخته کشف وار سر در حجاب تواری کشیده
در بادیهٔ حیرت سرگردان و در وادی دهشت پریشان شدند
قشون لشکر که بندهٔ درگاه مولانا ناصرالدین عمر و توکل
قرقره با ایشان بودند تاخت کرده از پی دزدان رفتند
و قریب دویست کس را بقتل آوردند و چهارپایان گرفتند
و جمعی را اسیر کردند و روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از تونه
کوچ کرده اغرقها را مصحوب امیرزاده سلیمانشاه بهادر گردانیده

بطرف سامانه روانه داشتند امیرزاده سلیمانشاه
آنروز از قلعهٔ تونک گذشته بجانب سامانه نزول فرمود و بندگی
حضرت اعلی بطرف جتان که در بادیها و بیشها متواری شده
بود ایلغار فرمود چون ارادت خاقانی بدان مصروف و همت
صاحبقرانی بدان متصور بود که ناراستان و بدراهان
از روی روزگار محو شوند و از دوصنتان و بدگهران نام
و نشان نماند در آن روز از آن جتان دیوسیرت و ره زنان شیطان شیمه
قریب دو هزار کس را شمشیر بران و نیزهٔ کینه پستان دمار از جان
برآوردند و لشکریان منصور مالها و چارپایان ایشانرا تاراج کردند
و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و مادهٔ فتنهٔ قوم
جتان بریده گشت و درخت حیاتشان از بیخ برکنده شد
و در آن حدود جماعتی سادات در دیهی بودند چون سعادت
ازلی ایشانرا مساعدت نمود دستمان بخت بلند روی امید بدرگاه
همایون آوردند و شرف ملاقات و عز مصاحبت حضرت صاحب
قرانی که در تعظیم قدر آل یاسین و عترت طیبین و طاهرین اهتمام

بندول پنے فرمایند شرف و منور گشتند و بنظر عنایت
ملحوظ و از خزانه کرم و افضال خسروانه محظوظ شدند
آن عزیزان زاکه بحضرت پادشاه پیغمبران و سلطان رسولان
و مخدوم پادشاهان اسلام و پشت و پناه بزرگان هفت اقلیم
و پیشوای ملایکه مقربین و محل اسرار رب العالمین نسبت
دارند امان بخشید تاج خود بایشان داد و بر سر ایشان دا
گذاشت روز چهارشنبه دهم ماه مذکور کوچها که در نواحی سونک بود
نزدیک شهر سامانه نزول فرمودند و آن شب آنجا بودند روز
پنجشنبه یازدهم ماه اغرقها بکنار آب گهگر رسیدند و بندگی
حضرت اعلی که از توهنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده
آن روز هم در آن آب گهگر که نزدیک سامانه بود بدان کوچها
پیوست و چهار روز درین یورت توقف فرمود روز دوشنبه
پانزدهم ماه از آن یورت کوچ کرده نزدیک پل کوتله
نزول فرمودند و امرا و لشکرها که بجوان غارت رفته بودند مثل
سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین بهلغا در

و رستم بهادر و غیاث الدین ترخان و امیرزاده جهانشاه
و شیخ ارسلان و حمزه تغاتوقا و امیر مبشر و سونجک بهادر
و باقی امرا جاون غار درین روز برایات ملک اقتدار بندگی
حضرت اعلی خاقانی پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم ماه
از آن یورت کوچ فرموده و از پل کوتله گذشته در آن طرف
پل منزل فرمودند و اغرقها براه و سالوری آمدند و ضبط آن
بعهده امیر شاه ملک بود و درین روز بموکب همایون ملحق شدند
رایات جهانگشای یکروز دیگر آنجا ساکن بودند روز پنجشنبه
هجدهم ماه از کنار پل کوتله کوچ کرده پنج کروه راه قطع فرموده
در طرف پل لوان نزول فرمودند روز جمعه نوزدهم ماه
از حدود پل لوان کوچ فرموده بتریه کسل رسیدند و مسافت
میان سامانه و شهر کسل هفت کروه بود و از حدود پل کوتله مجموع امرا
میمنه و میسره تبوره و جرگه خود فرستاده بودند در برانغار
امیرزاده پیر محمد بهادر و امیرزاده رستم بهادر و امیرزاده خلیل
سلطان بهادر و امیرزاده سلیمانشاه بهادر و امیر شیخ نور الدین بهادر

و امیرزاده مضراب و یادکار برلاس و باقی امرا در جاونغار
پادشاه جهان سلطان محمود و امیرزاده سلطان حسین بهادر
و امیرشاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکوتیمور و سونجک
بهادر و در قول تومان سانیز و باقی تومانات و امرای قوشونات
واقعه داد و برادر حاجی سیف الدین و علی سلطان تواچی
مابیست کروه راه که چهار فرسنگ باشد یاسامیشی کرده
بطرف دهلی روان شدند و روز دوشنبه بیست و دوم
ماه بقلعهٔ اسپندی رسیدند و از کیتل تا اسپندی هنده کروه بود
مردم کیتل و اسپندی را شقاوت دامن گیر شده خانهای خود را
سوخته بودند و ویران کرده و بطرف دهلی گریخته و بیشتر
اهل این قلعها دین مجوس داشتند و بر ضلالت اصرار نموده
و از هدایت بهره نیافته لشکر منصور در آن دیار دیار ندیدند روز
سه شنبه بیست و سوم ماه مذکور از حصار اسپندی رحلت
فرموده شش کروه مسافت بریده بحصار تغلق پور رسیدند
و اهالی این حصار گبران بودند و بنور و ظلمت و یزدان و اهرمن

قایل باشند و خیرات را نسبت به یزدان کنند و شرها را
که در عالم واقع میشود گویند که اهرمن موجود میکرداند
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و مقیمان این حصار را اسپالون
خوانده اند مجموع روی بگریز آورده‌ند فی الحال لشکریان منصور
این قلعه را آتش زدند و سوخته شد و از آن اثر نگذاشتند روز چهارشنبه
بیست و چهارم ماه بشهر پانیپت رسیدند و از تغلق پور تا این شهر
دوازده کروه بود و اهل پانیپت دست در دامن فرار زده سر
در حجاب اختفا کشیدند و در آن مقام هیچ متنفس نیافتند و اندرون
حصار یک انبار گندم بود که از ده هزار من بوزن بزرگ
زیادت آمد آن را بر لشکریان و نواب بخش کردند روز پنجشنبه
بیست و پنجم ماه از پانیپت کوچ کرده شش کروه راه قطع کردند
و در لب آب پانیپت نزول فرموده روز جمعه بیست و ششم
ماه امرا و برانغار و جاونغار اتفاق کرده جبه و اسلحه در نظر او آورده
روان گشتند نصرت ربانی عنان کش رایات جهانگشای
و سعادت آسمانی دلیل و رهنمای روز شنبه بیست و هفتم ماه

زمان عالم مطاع نفاذ پیوست که امراء بران غارت نمایند موضع جهان نمای
که عمارت سلطان مرحوم فیروز شاهست و در دو فرسنگی
شهر دهلی واقع است تاخت کنند از قریه کاهی کرین تا جهان نمای
تاخت کردند و گوراهای بسیار غارتیده و اسیر گرفته
و قتل کرده مظفر و منصور و غانم و مسرور بازگشتند روز دوشنبه
بیست و نهم ماه بندگی حضرت اعلی از حصار قریه مله بر آب
جون عبور نمودند و بجانب حصار لونی روانه شدند بدان سبب که
علف زار در آن طرف بود و همین روز بقلعه لونی رسیدند
و پیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد بدان قلعه
فرستاده بودند ساکنان آنجا که از جمال عقل محجوب و از
زیور خرد محروم بودند ایل نشدند و جنگ می کردند
چون رایت سپهر نسبت بدان دیار سایه افکند شیخی که
از پیر عقل ارشاد یافته بود و از نفاق و هم و خیال بیزاری نموده
بیرون آمده منقاد شد و دیگران از گبران و نوکران
ملوخان صورت نامحبوب مرگ را بر نعمت مرغوب حیات

ترجیح نهاده از تمام عصیان تجاوز می نمودند چون بندگی حضرت
اعلی رسید فرمان داد که در حال و ساعت تنها فرو برند
و جنگ سخت کردند هنگام وصول موکب اعلی وقت نماز
پیشین بود بوقت نماز پیشین قلعه مفتوح گشت و بیشتر گبران
در اندرون حصار زن و فرزندان و خانهای خود را سوختند بندگی حضرت
آن شب در بیرون آن حصار توقف فرمود و روز سه شنبه
سلخ ماه ربیع الاول نوکران ملو را که در آن قلعه بودند بندگان
بی دین بقتل آوردند و اهالی آن حصار را غارت کردند الا
سادات که نور چشم عالمیان و تلو قرآن و فرقان اند و قلعه را
سوختند و ویران ساختند روز چهارشنبه غره ماه ربیع الاخر
بندگی حضرت اعلی از حصار لونی سوار شده بر لب آب
جون تا بمقابله جهان نمای رفتند و گذرهای آب را تفحص نمودند و باز
دیگر را بازگشتند و در لشکرگاه نزول فرمودند که [illegible]
زده دیگر آن قلعه بود از روز روز دیگر پنجشنبه دوم ماه پیش
این حصار توقف نمودند از آن یورت در غره ماه امیر سلیمانشاه

و اینه جهانشاه بهادر جهت تاخت کردن بطرف جنوبی و
وستادند و بندگی حضرت اعلی بر مرکب جهان پیمای سوار گشت
با قریب هفتصد سوار جبه پوشیده متکمل با عمارت جهان نمای آ
را در تحت نظر آورد و طریقهٔ خاقانی بر آن استمرار یافته که هیچ دقیقه
از دقایق حزم فرو نگذارد و هر پادشاه که زره حزم پوشد از
تیر کید دشمنان سالم باشد و هر که تخم غفلت کارد جز ثمرهٔ ندامت
بار نیارد و چون عمارت جهان نمای از پرتو انوار رایت جهانگشای
روشن شد و عرصهٔ آن نزهت جای نیز افسر عالم آرای
گلشن گشت و روح این اسم و حقیقت این نام بظهور پیوست
سلطان فیروز شاه درین نام نهادن الهام صواب یافته بود
و از عالم غیب بوی اشارت رسیده که این عمارت از حضور
عالی در یک قبا و لشکری در یک بدن جهان نمای خواهد بود
و هر دولتیار که بعون آفریدگار بساحت عظمت و جلال
این صاحب قران والاشان خاقان بی همال رسد همه جهان را
در یک سرای شاهانه کند و همه خلق گیتی را در یک ذات

معاینه ببیند و اوقات دهر را از دور عالم تا انقضاء عمر آدم
در یک ساعت بدیدهٔ بصیرت مطالعه نماید باید که هیچ قاصر
نظر این معنی را بتکلف و مبالغه حمل نکند که باری تعالی در قرآن
مجید ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه امتی داشته و یک
کس را از روی مجد و شرف گروهی گرفته چون از تفرج جهان‌نمای
فارغ شدند احتیاط فرمود که میدان معرکه کجا مناسبت موقف
رزم و قتال کدام موضع بهتر باشد بندگی حضرت اعلی در چندین
مصاف حاضر گشته که دیگر خاقانان عشر عشیر آن ندیده باشند
چگونه عیب و هنر و موقف و مقام هر کارزار بر رای خورشید انوار
پوشیده و مخفی ماند بیت

نه بر حدیقهٔ فکرش وزیده باد غلط | نه بر صحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

در اثنای حال ملوخان با قریب چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
و بیست و هفت زنجیر پیل بیرون آمده نزدیک رسید از لشکر منصور
بر لب آب جون سونجک بهادر و سید خواجه و مبشر
با قریب سیصد نفر مرد ایستاده بودند تیرباران کرده از این طرف

جهان نمای دو توشون مرد که نشسته بودند از عقب درآمدند
و تند باد حمله بر خاکپران بوزیدند در صدمهٔ نخست روی ظفر
و بهل نهاده چون حروف تهجی از هم فرو ریختند و از بیم عساکر
منصوره جرار راه نجات از سر فرار جستند و در طریق گریز یک
پیل جنگی افتاده و مردان محایل این برق خرد صواب اندوز استدلال
نمود که از عقب آن آثار رحمت ظهور شوند و از دلایل این
مقدمه عقل دوراندیش دانست که نتایج سعادت هرچه زیباتر
مشاهده کرده خردمند چون اثر صبح صادق چند بیند داند که آفتاب
جهانتاب نور خود بر آفاق عالم خواهد گسترانید و چون طلوع
و نظر آورد معلوم کند که دور افلاک و تقدیر لیل و نهار او را انتهای
بدر شب افروز خواهد رسانید ذهن از گریهٔ ابر نیسانی خندهٔ
ریاض استمال کند و مشام بصیرت از نسیم جانپرور بهار
روایح گلبرگ طری ادراک نماید امید آنکه تا دامن قیامت
حق سلطنت در مرکز خویش ثابت و مستقر باشد و سالهای بی‌نهایت
قواعد این دولت راسخ و مستمر

خدایا تا جهان زآب و گل است … فلک را دور و گیتی را درنگ است
جهان را خاص این صاحب‌قران کن … فلک را یار این گیتی‌ستان کن

ذکر جنگ کردن سلطان محمود و الملی و ظفر یافتن

قال الله سبحانه و تعالی وان من شیء الا عندنا خزائنه
فحوی آیت آنکه کلید خزاین سعادت در قبضهٔ تقدیر رب الارباب
است و مفتاح گنج مرادات در دست تصرف مسبب الاسباب

یکی کز دوئی هستیش هست پاک … نه از آب و آتش نه از باد و خاک
توانمند ازو جمله کائنات … بدو زنده هر کس که دارد حیات
چو ره یاوه گردد نماینده اوست … چو در بسته گردد گشاینده اوست

گشایندهٔ درهای فتح و ظفر امداد عنایت اوست و نمایندهٔ
راه سعادت و اقبال کمال رحمت بی‌غایت او [illegible] الهی
در ازل الآزال مقتضی آن بوده که هر بندهٔ نیکوکار که از سر اخلاص
روی سوی درگاه صمدیت آرد از خزانهٔ فضل بی‌نهایت لباس
کامکاری بر قامت او پوشاند و هر خاص ستوده کردار که
سررشتهٔ اعتماد و استظهار بر دامن عاطفت یزدانی زند

همای دولت پایدار پر و بال اقبال بر فرق همایون او
گسترانده و حدیث سید انبیا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات
حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات اشارتست
بدانکه مشاهدهٔ جمال کعبهٔ مرادی تحمل رنج بادیهٔ مشقت میسر
نشود و مطالعهٔ چهرهٔ زیبای بی رفتن در وادی زحمت
ممکن نباشد صاحب قرانی بهشت کامکار رسید که
در معرکهٔ خونخوار از خطر جان گرامی نیندیشد و گیتی ستانی
بجنت عدن بختیاری پیوندد که از مکاره و مهالک قدم باز پس ننهد
شاخ اقبال از آبیاری معمار جد و اجتهاد سرسبز و شاداب
و نهال دولت از فیض کوثر سعی جمیل و کوشش بلیغ برومند
و سیراب رسیدن بسرچشمهٔ حیات بی سیر در ظلمات محالست
و دست آرزو حمایل گردن محبوب کردن بی مساسات حجابت
از نقش بندی وهم و خیال

شعر

طریق دوست بی دشمن محالست	امید وصل بی هجران خیالست
گل از خار و زر از خارا بر آید	[illegible]ه از منع و دراز دریا بر آید

اگر احوال تاریک بدانی	بشوئی دست از آب زندگانی

هرکه آفتاب دولت روشن باید روز تاریک معرکه باید دید
و هرکه چمن مراد تر و تازه باید از ابر کارزار خون باید بارید آنکه
تیغ در نیامست کار با نظام نیست و آنکه نه خنجر خون آشامست
رفعتی بر دوام نه لاجرم بندگی حضرت خاقانی که تا غایت
ادوار فلکی و نهایت اعمار گیتی بر مفارق اهل اسلام
سایه گستر باد اسباب مجد و معالی از عزیمت متواتر و حرکت
متوالی پی جوید و ثمرهٔ سلطنت و دولتیاری از دوحهٔ بیداری
و هشیاری می طلبد و نمودار این سیاق آنکه چون عنان رایت
کشورگشائی بصوب مملکت هندوستان تافت و چنانچه
پیش ازین شرح دادیم منازل و مراحل بریده و بحار و انهار
عبور نموده و قلاع و بلاد مسخر فرموده اطراف و نواحی
از مشرکان و اشرار و مفسدان و کفار پاک کرده و گبران بت پرستان را
برانداخت بمسامع جلال رسانیده بودند که چون سلطان مرحوم
فیروز شاه از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در شهر دهلی و دیگر بلاد

از دیار اسلامست جمعی از بندگان بل دین دست تظلم و تعدی
دراز کرده اند و پای از حد عدالت و راستی بیرون نهاده
روی رایت ظفر پیکر بشهر دهلی آورده عشره ماه ربیع الآخر
سنه احدی و ثمانمایه بحوالی دهلی رسیدند و اطناب سرادقات
سلطنت پناه بر صحن آن صحرا کشیدند و روز آدینه سوم ماه
از مقابل جهان نمای که از عمارات سلطان ماضی فیروز شاه است
نهضت فرمود بجانب شرقی حصار لونی نزول فرمودند
و درین یورت مخدوم زادگان جوانبخت و امرای عظام
و تومان سایر بندگان خاص و زرخریدگان و مقربان
بارگاه بلند و سرداران توشونات مجموع در پایه سریر جهانپناه
حاضر شدند و خاک ساحت اعلی توتیای دیده دولت ساختند
درین مجمع خاص و مجلس عالی بندگی حضرت خلافت پناهی
که خاطر بیدارش از راز سپهر آگاهست و صفحه ضمیر منیرش
آیینه صنع اله و در معرفت قاعده جنگ سلاطین عالیشان
غبار موکب او شکافته اند و خواقین رفیع مکان شاگرد او دریافته

زبان مبارک که همیشه بکلمه توحید جاری باد برگشود و بعبارتی
که جانها نثار آن باشد توره و یاساق پادشاهان قدیم
و رعایات حروب ادا فرمود و قواعد و رسوم رزم آزمایی
و قانون نبرد کردن با دشمن و صف شکستن و تعبیه در پای وغا
رفتن و از گرداب هیجا بیرون آمدن گزارش نمود
و جمیع آداب کارزار در سلک بیان کشید و مقدمات
و نتایج آن بر وجهی که اگر روزگار سمع داشتی اصغا نمودی
شرح داد و تعیین فرمود که هر یکی در برانغار و جوانغار
و منقلای و قول در کدام مقام ایستند و چگونه عنان در عنان
یکدیگر بندند و حمله خصم را چگونه رد کنند حاضران گوشهای
خود را از استماع این کلمات نصیحت آمیز مهرانگیز که
کلام الملوک ملوک الکلام عبارت از آنست پر لولوی
شاهوار گردانیدند و آن حکم و فرمان بگوش هوش و سمع
جان شنیدند و از کاس احکام خاقانی جرعهای لطیف
نوشیدند و زمین خدمت بلب ادب بوسیدند و زبان

بدعا برکشودند که شعر

درخشنده تیغت جهانسوز باد	درفش و نشان از تو فیروز باد
ستاره روش بر رضایت کند	فلک بر سر دیده جایت کند
سر سرکشان زیر پای تو باد	همه در دو اختر ثنای تو باد

همه یکدل و یک زبان متفق شدند و توفیق دارنده جهان
و آفریننده زمین و آسمان فرموده خسرو گیتی ستان بجای آوردند
درهمین روز شاهزادگان و امرا بعرض رسانیدند که
از لب آب سند تا درین منزل قریب صد هزار هندو و گبر
و بت پرست اسیر گشته اند و در لشکرگاه مجتمع شده
و در حساب که روز جنگ بطرف گبران دهلی میل کنند
و هجوم کرده بدیشان پیوندند حکم بلیغ جهانگشای
نفاذ پیوست و مجموع هندویان را که در دست لشکریان اسیر بودند
بقتل آوردند و از خون سیلها روان شد بیت

ز هر گوشه میرفت خون موج موج	بر آمد بچرخ موج خون تا باوج

ازانجمله مولانا ناصرالدین عمر که در فضل و شجاعت صاحب

آیات و بینات ده هندو در حبل داشت و هرگز گوسفندی
ذبح نکرده بود در آنروز امتثال فرمان نموده هر ده را بشمشیر غازیان
بگذرانید و فرمان اعلی صادر شد که از لشکریان بهر ده نفر
یک نفر در آن یورت توقف کرده زن و فرزند هندویان را
و ستوران که از تاراج حاصل کرده بودند محافظت نمایند
بعد از آن عزیمت طرف شهر تصمیم یافت جماعت
منجمان و اخترشناسان که بنیاد کارها بدلایل نجومی نهند پوشیده
از نظر سعد و نحس کواکب سخنی پی کشیدند که حضرت خلافت
پناهی از قضیه اهل التنزیه والتقدیس لا یقولون بالتثلیث والتسدیس
باعتقاد پاک علامات نجوم را اعتبار ننهاد و دست امید
بعروه عنایت الهی زد که آنچه اغلب آسمانی افروخته او
تونشان صاحب تبیین و خوانند کان حبل الله المتین برام که
در عالم کون و فساد روی نماید از روشنان فلک ندانند
و از آثار هرچه سبب بمؤثر حقیقی جل و علا نسبت نکنند بیت

ز سعد و نحس کواکب ازان تو راحت و رنج	گرفته اند همه همچو ما درین غرقاب

زمانه گرچه نشان نیک و بد شد و ستاره هرچند علامات
سعادت و نکبت بیت

زمانه جنگ و بد آبستن است	ستان کهی دوست که دشمنست

اما بخود هرهیچ از در وجود نیاید و بی ارادت یزدانی
وشیت ربانی هیچ خیر و شر از ایشان بوجود نه پیوندد
که همه در ربقه تسخیر و تابع حکم آفریدگارند و همه در دایره
کائنات مانند پرکار عنصر همایون که مظهر آیات قدرت
یزدانیست چگونه از سعادت و نحوست اختران اندیشد
و ذات مبارک که از یمن وجود او ناهید بزم دولت را
کار بساز و خورشید برج جلال بر ذروه شرف رایت
افرازست کجا از قران نحسین و سعدین غم و شادی
بخود راه دهد شعر

رایت و رای تو تا افکنده انداز روی عدل
نور بر چرخ بلند و سایه بر دخر خراب
روشنان سقف گردون فارغند از احتراق

ساکنان ربع مسکون ایمنند از اضطراب
بندگی حضرت اعلی بعد از نماز بامداد وقت صباح که هنگام
فوز و نجاح خواستن بمنشور ربانی و کمال سبحانی که
لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تمسک نموده اولا
جهت رفتن شهر دهلی فال مصحف مجید بگشاد و این آیت
از سوره یونس برآمد که انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه
من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام
حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها
انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا
کان لم تغن بالامس معنی آیت که چون غره صبح رخشانست
آنکه مثل حیات دنیا مثل بارانست که آمیخته بروی
نبات زمین از طعام انسان و حیوان تا چون فرا گرفت
زمین جامهای فاخر و کسوتهای رنگین و آراسته شد و اهل
آن گمان بردند که غله و ثمره از آن بردارند حکم ما بدان
زمین رسید و آن رستنیها را غبار سپانیدیم گوئی

دی روز خود نبود و بر آمدن آیت دلیلی ظاهر بود بر نقصان و خسران
مخالفان و اهالی شهر و دیگر رجب ملوخان که هدی زده پناه
و پشت و پناه کشور هند بود تفألی فرموده بود و این آیت
از سوره نحل بر آمد که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء
و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون
فحوی آیت آنست که باری تعالی مثل زد مومن و کافر را بحال
بنده زر خریده عاجز و آزاد مردی فراخ روزی که در
نهان و آشکارا نفقه کند هرگز برابر یکدیگر باشند از ظهور
این دو آیت که بغایت مناسب و موافق حال بود معجز قرآنی
و کرامات صاحب قرانی معلوم و مقرر شد دانندگان لطایف
معانی و شناسندگان حقایق کلام سبحانی دلیل روشنتر ازین
چه خواهند که بندگی حضرت خاقانی مخصوص است بتایید آسمانی
و ملحوظ بنظر عنایت ربانی ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب
اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از
آب جون کوچ فرمودند و از آب گذر کرده بدان طرف

فرود آمدند و در غایت حزم را خندق فرو بردند متصل با پشته
که آنرا پشته جهانی خوانند و از آنجا روز سه شنبه هفتم
ماه اول بعزم سوار گشته چنانچه رسم است برانغار و جوانغار
و منقلای و قول لشکر ترتیب کرده صف کشیدند در دست
راست امیرزاده پیرمحمد بهادر و امیرزاده سلیمانشاه بهادر
و باقی امرا بودند و در دست چپ امیرزاده سلطان حسین
بهادر و امیرزاده خلیل سلطان بهادر و جهانشاه بهادر
و دیگر امرا و در منقلای امیرزاده رستم بهادر و امیر شیخ نورالدین
بهادر و امیرشاه ملک و الله داد و سایر امرای [illegible] و بندگی حضرت
بنفس مبارک در قلب لشکر ایستاد و لشکری آراسته
بعرض رسید که تا سپهر برسید آن خاک را چو آنکه ساخت
چنان سپاهی بصف قتال نیاید و تا خورشید نیزه دار
و مریخ خنجرگذار در فضای گردون روشنی کنند چنان گروه
انبوه پردل بهیچ معرکه حاضر نشدند و از آن طرف ملک [illegible]
سلطان محمود با ملوخان و دیگر سروران و سپهداران

کشور هندوستان ده هزار سوار و بیست هزار پیاده
مکمل و صد و بیست زنجیر پیل جنگی چون دریای دمان از باد بجوش
آمده و بسلاح و بجیم مرتب داشته و از چوب تختها محوط
بر پشت آن کوه پیکران نهاده و ظبل و رعد انداز از پهلوی
صف پیلان ایستاده و بر سر پیلی چند ناوک انداز نشسته
و خرطومهای آن پیلان بهم پیوسته و لشکر منصور را ابسر چند
خوی و عادت جنگ و سپاهی گری و رزم و دلاوری بوده و بسیاری
در جنگهای هولناک و ورطهای جان شکار در آمده اند اما این
موقف محل فکر بسیار بود جهت زنده پیلان کوه بنیاد ازدها نهاد
که از دود در غایت هیبت بودند چنانچه بعضی از فحول
رجال از مردی خویش غافل شدند مثل آنکه مولانا اعظم خواجه فضل
فرزند سلطان العلماء والمشایخ جلال الحق والدین کشی و مولانا
اعظم عبد الجبار فرزند ملک القضاة فی العالم نعمان الدین
که از مشاهیر علما اند و ملازم درگاه عالم پناه بودند بندگی
حضرت اعلی از ایشان سؤال فرمود که موقف شما کجا خواهد بود

ایشان از نور دهشت و غایت حیرت جواب گفتند که
موقف بندگان آنجاست که خواتین حاضرند بندگی حضرت
اعلی خاقان صاحب قرانی تبسم فرمود و چون هر دو لشکر
بیکدیگر نزدیک شدند در میان لشکرگاه بر دامن پشته بغایت
بلندی بود و بندگی حضرت بر آنجا ایستاده و اطراف و جوانب
نظر می فرمود و قراول و منقلای بهم رسیدند و محاربه آغاز کردند
در آن ساعت بندگی حضرت خلافت پناه بنده درگاه مولانا
ناصر الدین عمر را اشارت فرمود تا مصلی بر روی سنگ
انداخت بندگی حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز بچندین
تضرع و نیاز گزارد و از بخشاینده بی منت جل و علا فتح و نصرت
خواست و در زمان امرا که منقلای بودند مثل شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک و امیر الله داد در خاطر گذرانیدند که بندگی حضرت
صاحب دولت است اگر توفیق رفیق باشد و آثار عنایت
الهی در رسد از قول طرف دست راست و طرف
همگان مدد فرستند چون بندگی حضرت از نماز سلام باز داد

و عرض حاجت کرد بر مقتضی ارباب الدول لهم من حکم فرمود
که از قشونات قول بطرف دست راست و طرف منقلای یکی
مدد روند بجانب دست راست علی سلطان تواچی
با جمعی بطرف منقلای شتابان مدد رسیدند دل و دستهای
ایشان قوی شد و بهیچ التفات ننموده بجنگ مشغول
شدند و نام و ناموس ایشان درین موقف در اقطار جهان اشتهار
یافت و این صورت موافق آن مثل افتاد که در آن روز بعرض
رسانیده اند که بشیر شکار کند و طعمهٔ دیگر جانوران با شکم
در پناه حمایت او روزگار گذرانند چگونه در دل آگاه و خاطر بیدار
خاقانی آمد که ایشانرا تقویت فرمود تا بدان وسیله
اسم ایشان بر جریدهٔ این مساعی نیز ثبت شد چنانچه قوت
قوت جانوران از صید شیر ریاست نضارت چمن دولت
همگنان از فیض سرچشمهٔ تربیت و اصطناع خاقان صاحب
قران است

بیت

اگر برفروزی زبه صد چراغ — زخورشید باشد برو نام داغ

آمدیم تا بسر قصهٔ جنگ هر دو لشکر که چو دو دریای اخضر بموج آمدند

بجنبش درآمد دو لشکر چو کوه — از آن جنبش آمد زمین در ستوه
ز پولاد پوشان لشکر شکن — تن کوه لرزید بر خویشتن

ازین طرف صفدران روزگار و مردان کارزار که از دندان
و سرپنجهٔ پلنگ و کام نهنگ نیندیشند بزخم تیغ آبدار
و سنان آتش بار هر دو پیل را مجروح میگردانیدند و بر صف
پیلان جنگی زده و در میان آن کوههای متحرک درآمده پیل بازان
را نگونساری کردند و سر سپه وران دریای باد پایان چون گوی
در خم چوگان می افکندند از ان غازیان امیرزاده پیرمحمد بهادر
و امیرزاده سلیمانشاه بهادر کوششها نمودند و از جوانان عار
امیرزاده سلطان حسین بهادر و امیرزاده خلیل سلطان
بهادر و امیر جهانشاه بهادر و غیاث الدین ترخان نامها
اندوختند و امیرزاده جهانشاه از عقب ایشان درآمده
نزدیک رسیده بودند بدروازه و از قول و منقلای هم بمرکز
یاغی محیط شدند و امیرزاده پیرمحمد بهادر بنفس خود پیل را بشمشیر بنشاند

دلیرزادگان و بهادران از جوانب سیلابزا دستگیر گردیدند
و مخالفان در صحرای جنگ ثبات قدم نمودند و چون حرکة
المذبوح دست و پایی زدند اما چون پشه و باد صرصر بود
که چندانکه بیش ایستادند بهلاک نزدیک شدند و چون تراش
خدنگ و آتش تیز که هر چند کوشیدند قوت مقاومت
کمتر گشت قطرهٔ باران در بنای اهرمان چه اثر تواند کرد و تند باد
در کوه شلمان چه پایهٔ نقصان آرد عاقبت سر معنی تنزیل
آسمانی الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل ظاهر گشت
و خورشید فتح و ظفر از مشرق رایات همایون برآمد و صرصر
بی‌نیازی خاک نکبت در دیدهٔ دشمنان انداخت و چندین
هزار هندوی روی بدوده اندوده تن تیر آلوده تیغ بهادران را آماج
روی ساخته بقتل آمدند چنانچه عدد ایشان از اندازهٔ
وهم بیرون بود و حکایت قتل اصفهان و سیستان منسوخ گشته
و از خسته و کشته صحرای نبرد با کوه و پشته مساوی شده و سر
سرکشان در پای اسپ چوگانی چون گوی گردان گشت و دریای

خون

خون در موج آمد و سلطان محمود با اندک فرقه روی بگریز
آورده و از میان بیرون رفته در شهر خزیدند در آن هنگام
که آتش کارزار زبانه زد بندگی مخدوم‌زاده جلیل سلطان
بهادر چنانچه در دیباچهٔ این روزنامهٔ همایون ذکر رفت
در سن پانزده سالگی بیشتر از همه شمشیر رسانید و پیلی را گرفته
و نزد بندگی حضرت اعلی حاضر آورد و بانواع تربیت و نوازش
اختصاص یافت و در تواریخ بنظر نیامده و هیچ آفریده نشان
نداده که پادشاه‌زادهٔ بدین سن در چنین معرکه مثل آن ناموس
بجای آورده عین الکمال از ساحت جلالش دور و دشمنش همیشه
منکوب و مقهور باد و در حال مولانا اعظم ناصر الدین عمر
از پدر خود مولانا اعظم سید علاء الحق والدین نقل کرد که
پادشاه براق برادری خرد داشت بصر نام در سن هجده سالگی
چون پادشاه براق را بطرف تنساق خصمی پیدا شد و لشکر
ترتیب کرده بتنباق رفت و با خصم مقابل و پادشاه بصر در آن روز
بهادری کرده یک کس را از اسپ فرود آورد و او را حاضر آمدند

وبعرض پادشاه براق رسانیدند که اگر فراشی که عبارت
از آحاد الناس است بهادری کند ما را به تشریف
و نواخت او بریم که چند و چون بیاید اما چون پادشاهزاده
در صحرای جنگ آثار مردی و دلاوری بظهور رساند قدر خلعت
و محل و اندازه تربیت او پادشاهان دانند پادشاه براق فرمود
آری من دانم حکم صادر شد که از سر قشون لشکر مردی چند
بیرون آورند و داخل قشون او کردانند و شهری و ولایتی اقطاع
او کرد و همین ساعت خلیل سلطان بهادر پیل گرفته بموقف اعلی
رسانید امیرزاده پیر محمد بهادر با امرا که ملازم او بودند رسید
و عرضه داشت که امروز بعون یزدانی و فر دولت خاقانی
در زمان جنگ اندیشیدم که از پیل دمان مرا پس نخود
راه دادن نه طریق اهل شجاعت باشد متوکلا علی الله الجمیل
حمله بر پیل آوردم و پیل بانرا از پیل بینداختم و التجا بحضرت
عزت بردم و حق سبحانه و تعالی بجای من التفات خاطر
اشرف اعلی مرا نگاه داشت بر منش که پناه بمالک الملوک برد

از مخلوق نیندیشد و هر دل که با حق باشد از ملک
و ملک نترسد

شعر

دلی را که از خود نگردی کمش | نه از چرخ ترسد نه از انجمش
چو تو پستی از چرخ و انجم چه باک | چو مست آسمان بر زمین بر زند خاک

دیگر بعرض رسانید که امیرزادگان و امرا که ملازم بودند
بردلها نمودند و حملهای نیکو بر دشمنان نمودند عنایت
فرمودن در حق این جماعت رای عالم آرای و ضمیر نور افزای داند

همه بوسه دادند روی زمین | نهادند بر خاک راهش جبین
زبان برگشادند کای ارجمند | بدانت سپهر برین پای بند
جهانت بکام و فلک بنده باد | قضا یاور و بخت فرخنده باد

بندگی حضرت اعلی درین مقام آب در چشم مبارک آورد
و رقت فرمود و شکر باری تعالی بادا رسانید که نعمت
وجود چنین فرزندان کامکار و اعوان و انصار خدمتگزار
از برای بنده حاصل ارزانی داشت و بر آن شیران بیشه
دلاوری دعا کرد مضمون آیت و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد

آنکه آفتاب مشهورست برآنکه وجود فرزند رشید بخششی عظیم
و موهبتی جسیم است و از مواهب ربانی هیچ موهبت
بدان نرسد که — شعر

نعم الاله علی العباد کثیرة — و اجلهن نجابة الاولاد

بدیدهٔ دل و چشم بصیرت مشاهده میرود که ذات بی همال
خاقان روزگار مجمع اوصاف کمالست صفت قهر
و سیاست تا بدان حد که از هر موقف و مقام معلوم میشود و
صفت لطف و شفقت و رافت و رقت بدان
حیثیت که در محل شکرگزاری نعمت رب العالمین
اشک از دیدگان روان پی دارد کمال سخاوت
بدان مرتبه که بسؤالی جهانی می بخشد و نظر فراست و کرامت
بدان مثابت که از ضمایر آگاه میشود و ضراعت و نیاز
بدان منزلت که اثر اجابت پیدا می آید و حسن اعتقاد
بدان اندازه که از قول منجمان اعراض کرده بقرآن مجید
تمسک میسازد و عدل و انصاف بدان پایه که [illegible]

در پناه امن و جوار سلامت ماوا میدهد — شعر

گواهی دهد در جهان خاک و آب — همان بر فلک چشمهٔ آفتاب
که چون او نبود است شاهی بجنگ — نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ

چو سلطان محمود با ملوخان شکسته و گریخته بشهر در آمد
عظیم پشیمان شد از آن حرکت و دانست که با اقبال آسمانی
معارضه نموده و آفتاب بگل اندوده و ماهتاب بگز پیموده — بیت

حسابی که با خود برانداختی — چنین نیست بازی غلط باختی

موکب همایون بندگی حضرت اعلی وقت نماز پیشین بسواد
دهلی رسید و هیچ مانعی نبود رفتن بشهر غیر عنایت درباره
رعایای دهلی تا از صدمات لشکر منصور بدیشان آسیبی نرسد
عنان مرکب گیتی نورد از آنجا بازگردانید [illegible] که
حوض خاص خوانند نزول فرمود تا آخر [illegible] آنجا بود [illegible]
سلطان محمود و ملوخان و طغان خان هم در شب جهاب[illegible]
که بمیل زرین آفتاب سرمهٔ تاریکی در چشم ایام کشیده
چون یک نیمه از شب گذشته بود — بیت

شبی کز سیاهی بدان پایه بود | که نور در تهمت سایه بود
فلک بار که را بر آمده دو نیل | سرپاسبان مانده در پای پیل

از دروازهٔ جنوبی بیرون آمده گریخته و در بیشه و بیابان آواره
گشتند بندگی حضرت اعلی در حال سوار شده و با امرا
مشاورت کرده جمعی را از پی گریختگان فرستادند
روز چهارشنبه هشتم ماه که سلطان سیارگان از شرق
بر آمده بر روی سپهر آبگون روان شد بندگی حضرت اعلی
بدروازهٔ میدان آمده لحظهٔ در عیدگاه نشستند و آنجا بارگاه
زده و بار داده سادات و اکابر و قضاة و اشراف که در
شهر بودند مجموع بیرون آمدند و با رایات همایون ملاقات
نمودند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود و اهل دیوان دهلی
بمجموع بنجاکبوس آستان فلک اقتدار مشرف شدند
سادات و علما و مشایخ از امرا التماس امان کردند امیرزاده
پیر محمد بهادر و سلیمانشاه بهادر و جهانشاه بهادر و دیگر امرا درخواست
نموده اهالی دهلی را امان دادند روز آدینه دهم ماه مذکور

مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت که مصاحب اکابر
و اشراف که ملازم بارگاه اند بشهر در آیند و خطبه را بزیب
و زینت القاب همایون آرایش دهند و پیش ازین
معهود بوده که در خطبه نام فیروزشاه و دیگر سلاطین
گذشته ذکر کرده اند بر حسب اشارت آن جاه نهاه اقد
بطل نهر المعقل آن رسم را محو کرده خطبه بذکر پادشاه عهد
و زمان و بندگی حضرت اعلی و ولی عهد خاقان دوران امیرزاده
محمد سلطان خلد زمانه موشح گشت و درین مقام آوازهٔ عدل
و احسان سلطان جوانبخت کامران عنان قلم را گرفته که
شمهٔ از مناقب بندگیش در سلک تحریر باید آورد صاحب
دولتیست دانشور خردمند و عالی مرتبه فضل پرور هوشمند
بساعد کامکاری بر همان کشورگشایی بخسروان گیتی نموده
و بصیقل داد گستری از روی آیینهٔ روزگار غبار جور زدوده
زدوده و استحقاق ولی عهدی و خلافت بندگی حضرت
اعلی را پیش خردمندان بنی آدم و ساکنان معمورهٔ عالم

روشن گشته و باوج تحقیق و ذروهٔ یقین پیوسته و مطابق فحوی
ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم در میدان
مباهات گوی سبقت از سلاطین جهان ربوده شعر

ملک برایة الفتوح تفاخرت — و جباه الدهر المهیب تعلقا
تن زنده پیل و بجان جبرئیل — بدست ابر بهمن بکف رود نیل

دبیران روشن ضمیر و منشیان جریری تحریر ذکر این فتوح نامدار
بقلم مشکبار آورده و غواص کردار از دریای فکر درهای شب افروز
بر آورده خبر این بشارت بزرگ بمسامع اهل عالم رسانیدند
و آوازهٔ غزوات صاحب قرانی و ذکر مساعی و مقامات
خاقانی در اطراف گیتی سایر گشت و صیت مآثر خدایگانی
باقطار بر و بحر پیوست و لاغرو منشی افلاک منشور ملک دنیا
بنام خاقان جهانگیر بر حریر فلک تحریر کرده و خطیب منبر
نه پایه خطبهٔ ممالک هفت اقلیم بنقود بهای القاب همایون
آراسته چون صبح امانی سر از جیب مراد بر آورده بود
و آفتاب اقبال روی از مشرق خرمی نموده مدیان لطیف طبع

و اصحاب طرب هوای مجلس انس نموده و خواستند که
رای جهان آرای از موقف رزم نزهت آباد بزم التفاتی
فرمایند و مضمون این بیت باد رسانند که شعر

زمانی ز شغل زمین بگذریم — بجان پرورده جان پروریم
برسم فریدون و آیین کی — ستانیم داد دل از رود و می

بنا برین بندگی حضرت اعلی ریاض عیش و نهال عشرت را
تازگی بخشیده و نهال نشاط در بستان عیش بالا گرفت و از
نسیم حیات بخش شادمانی هواغالیه سای و روح افزای شد
و هواخواهان دولت قاهره و طایفه دعاگویان دارسانیده نظم

همیشه دل آنکه او شادیت نخواهد — خراب آنکس که آبادیت نخواهد
سری کز طوق توجوید جدایی — مباد از بند بیداد رهایی
مباد ای تو هفت اقلیم را نور — غبار چشم زخم از دولتت دور

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر دوازده عدلی
جمع شده بودند و چون گرگان گرسنه که قصد گله و رمه کنند
و چون عقابان جان شکن که مرغان ضعیف را طعمه خود دانند

بر مردم می‌شتافتند و بحال رعیت تعرض می‌رسانیدند
حکم جهانمطاع بصدور پیوست که امراء عظام بدفع آن طایفه اقدام
نمایند در اثنای این حال بندگی آقایان که همیشه سراپردهٔ عصمت
پناه‌شان در سایهٔ حمایت خاقانی بعنایت ربانی محفوظ باد
برسم تفرج شهر دهلی در آمده بودند و امراء دیوان اعلی بر در دروازه نشسته
بتوجیه مال امان مشغول بودند و چند هزار مرد از لشکر که
براه تند و غله داشتند روی بشهر آوردند و حکم نفاذ پیوسته بود
که هر یک از امرا جوقی را از اهالی نواحی که یاغی شده بودند
و بشهر گریخته بگیرند بدین سبب گروهی انبوه در شهر ریختند
و بندگی حضرت اعلی در مجلس انس و عشرت بود و کس
مجال نداشت که صورت حال عرضه دارد و امرا هرچند
بزخم تیر و شمشیر دفع می‌کردند سود نداشت که سیل حادثه
چنان بالا گرفته بود که تدارک آن میسر نمی‌گشت و هجوم غلبه
لشکر بمرتبه رسیده که مدافعت آن صورت نمی‌بست
چون حق سبحانه و تعالی در شان طایفهٔ مضرت و خسران

خواسته باشد هر آینه اسباب آن دست دهد و هیچ
دافعه و مانعی در خیال نگنجد اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم
من دونه من وال بدین واسطه در شهرهای دهلی از سیری
و جهانپناه و دهلی کهنه جوق جوق هندوان گبر جنگ آغاز کردند
و خلق بسیار از ایشان خانها و مالهای خود را آتش زدند و خویشتن
و زن و فرزند خود را سوختند و لشکریان در یکساعت در خانها
بشکستند و دست بغارت و تاراج بر آوردند و هیچ آفریده
را قوت آن نبود که کیفیت این قضیه بسمع اشرف اعلی رساند
که مستغرق عیش و عشرت بودند اما از خوف بندگی حضرت
امرا دروازها بستند تا لشکر بیرون در اندرون شهر نتوانند آمد
لیکن درین شب جمعه قریب پانزده هزار مرد در درون حصار
بودند و از اول شب باز غارت می‌کردند و آتش در خانهای
شهر می‌زدند و در بعضی از مواضع گبران جنگ می‌کردند
چون روز شد غوغای لشکر برخاست و دفع ایشان
ممکن نبود روز آدینه هفدهم ماه غارت عام اتفاق افتاد

و بیشتر محلات جهانپناه و سیری بباد تاراج بر دادند
و روز شنبه هجدهم ماه نیز بر غارت کردن و برده گرفتن
مداومت نمودند و هر سرنیزی از لشکریان صد و پنجاه کس از
زن و مرد و کودک بیرون می‌آوردند و اسیر می‌ساختند چنانچه
ادنی لشکریی را بیست نفر برده بود و یکشنبه نوزدهم ماه
بدهلی کهنه رفتند و بیشتر از هندویان گریخته بدهلی کهنه رفته بودند
و در مسجد جامع جمع شده حرب می‌کردند امیرزاده شاه ملک
بهادر و علی سلطان تواچی با پانصد مرد مکمل متوجه آنجا شدند
و جانهای دشمنان دین و بدخواهان دولت را در قعر دوزخ هاویه
دادند و از سر هندویان برجها باوج رسید و تنهای ایشان
طعمه ددان و مرغان گشت و درین روز دهلی کهنه را نیز غارت
کردند و چند روز تمام آن را از دروازه بیرون می‌آوردند
و هر یک از امرای تومانات جوق جوق را می‌گرفتند و از ایشان
چندهزار صنعت ور بودند و چنان مقرر شد که استادان حرفت
و اهل صناعت که ملازمان و چاکران خاصه بیرون آورده بودند

بعضی بمخدوم زادگان و آقایان و امرا که ملازم بودند تسلیم دادند
و بعضی جهت مخدوم زادگان و آقایان که در سمرقند بودند
بنوکران ایشان سپارند و خرسنگ تراشان که حکم اعلی
نفاذ پیوسته بود که جهت خاصه شریفه ضبط کنند که در خاطر
مبارک مرکوز بود که در سمرقند مسجدی بنا کنند و آن کار را بپای
محافظت نمودند و بعد ازین وصف مسجد خواهد آمد انشاءالله
تعالی چون در سابقهٔ ازل قلم تقدیر چنان رفته بود که
اکثر اهالی شهر دهلی در عرصه فنا و هلاک شوند باوجود آنکه
خط امان بر صفحهٔ التماس ایشان کشیدند و خطبه باسم و نسب
همایون آرایش و جمال یافت چنان دست داد که
بندگی حضرت اعلی تمشیت حال ایشان نتوانست شد و چون
رای اشرف اعلی برین قضیه اطلاع یافت کار از افتاده بود
و از ممر نوش اثر نیش دیده بودند و از شربت تریاک زهر ناب
چشیده چون تیر تقدیر از کمان ارادت جدا شود هر آینه بنشانه
پیوندد و چون تیغ حکم آسمانی از نیام برآید جهانیان گردن نهند

دانی که حساب کار چون است / سررشته ز دست ما برون است
چون کار باختیار ما نیست / به کردن کار کار ما نیست

بندگی حضرت اعلی پانزده روز که رومی وش روز بر هندوی
شب تاختن آورد در دهلی توقف فرمود و غایت آنکه کار
نگهبان و نگهدار و تأیید یزدانی بر یمین و یسار روز چهارشنبه
بیست و دوم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه عنان عزیمت
جهانگشای بصوب مراجعت منعطف گشت فتحهای با نام روی نموده
و بلاد و ضیع و حصارهای منیع گشوده و معابد اصنام
بمعابد توحید و ایمان بدل فرموده و رایت شرک و کفر
و لوای کفر و بت پرستی نگونسار گردانیده و ندای نصر من الله
بگوش موحدان رسانیده و باغنایم بسیار فانقلبوا بنعمة من الله
شکر مواهب رب العالمین افزوده آن بخشنده که ابواب
خزائن تؤتی الملک من تشاء دست ارادت او گشاید
و اسباب سعادت مشیت قدیم او افزاید شعر

خداوند خورشید و گردنده ماه / فروزنده تاج و تخت و کلاه

کسی را که خواهد برآرد بلند / یکی را کند سوگوار و نژند

هنگام نهضت همایون بنابر خلوص نیتی که با خاندان نبوت
و دودمان رسالت دارد و حسن عقیدتی که بشامل حال
وارثان علم انبیاست حکم نفاذ پیوست که سادات و علما
و قضاة و مشایخ را در مسجد جامع جهان پناه نگاه داشته نگذارند
که با ایشان ایذایی رسانند و یکی را از ملازمان خاص برایشان
داروغه گردانید حق سبحانه و تعالی این بندهٔ خویش را
که بر خلایق پادشاه گردانیده جزای خیر دهاد و سالهای بسیار
چشم جهانیان بمشاهدهٔ طلعت همایون روشن داراد آمین رب
العالمین همین روز چهارشنبه وقت چاشتگاه سلطانی
مصحوب فضل ربانی و لطف یزدانی از کنار حوض خاص جهان که
بدروازهٔ عیدگاه جهانپناه است کوچ فرمود و با بخت فیروز بفیروزآباد
و ساعتی در آنجا توقف نموده تنزهات آن موضع را در تحت
نظر آوردند و در مسجد فیروزآباد دو رکعت نماز گزاردند و شکر
نعمتهای الهی که در حد و حصر نگنجد بادا رسانیدند چون از دروازه

فیروزآباد بیرون آمدند سیدزاده که از خانه‌زادهٔ ترددست
و علاوین شحنهٔ کوکو که پیش ازین از معسکر همایون رسم
ایلچی‌گری بطرف لها و رفته بودند رسیدند و عرضه داشتند که
بها در بهار که حاکم آن خطه است سر بر خط بندگی نهاده و کمر خدمت
بر میان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس ساحت جهانپناهی
مشرف می‌شود چون ازین طرف جهان‌نمای بر تب و زیرآباد
نزول فرمودند ایلچیان دو طوطی سفید که بها در بهار در صحبت ایشان
فرستاده بود بعرض رسانیدند و این دو طوطی از عهد
سلطان تغلق شاه بازمانده بودند و چندین مدت در مجالس
سلاطین سخن‌وری و شکرخایی کرده و نظر بزرگان جهان
و سروران عالم برآن افتاده بدان تحفه نفیس که از افق حیوانات
گذشته بفضیلت نطق بمرتبهٔ انسانی نزدیک گشته تبرک و تیمن
نمودند و بفال مبارک نهادند بیت

چه فرخ بود فال فرخ زدن	نه بر رخ زدن بلکه شهرخ زدن

بلبل گلبن امید چون غنچه دهان بگشاد و طوطی شاخسار امانی

بسان سوسن زبان بوعده بیاراست که مصور کاینات و
مبدع مخلوقات جل و علا که سمن‌زار عذار شهپر طوطی خط آرایش
داده و باغ ارم صفت صورت را بطاوس زیب و بهار زینت
بخشیده هرچه زودتر تمامی ملک عالم در تحت تصرف اسکندر
ثانی شایسته و سزاوار لقب صاحب قرانی وارث ملک
سلیمانی قرار خواهد داد و روز بروز ابواب فتح و نصرت
بر روی مراد فارس مضمار کشورگشایی و گیتی‌ستانی
خواهد گشاد شعر

خدایا تا ازین فیروزه ایوان	فروزد ماه و مهر و تیر و کیوان
شه خاور جهان‌آرای باشد	زمان تا زمین برجای باشد
جهان محکوم سلطان جهان باد	فلک مامور شاه کامران باد

روز پنجشنبه بیست ... ماه از فیروزآباد کوچ فرموده از آب جون
گذر کردند و شش کروه مسافت بریده در موضع مورد دولت
نزول فرمودند و از دهلی تا وزیرآباد هشت کروه بود و روز آدینه
روز آدینه بیست و چهارم ماه از مورد دولت عزیمت ساخته

شش کروه راه قطع کردند و بموضعی که رسیدند روز پنجشنبه
بیست و پنجم ماه از که نهضت نموده در مرحلهٔ باغ تب اقامت
ساختند و مسافت میان این دو منزل شش کروه بود و روز یکشنبه
بیست و ششم ماه از موضع باغ تب کوچ کردند و پنج کروه راه پیموده بر
در موضع اسپارا فرود آمدند و روزی توقف کردند

ذکر قلعهٔ میرت

این قلعه ایست از قلاع مشهور کشور هند روز یکشنبه بیست
و ششم ماه از موضع اسپارا امیرزاده رستم و بهادر برلاس
و امیر شاه ملک و امیر الله داد را بدان قلعهٔ میرت روانه
داشته شد روز سه شنبه بیست و هشتم ماه امرا که بحصار میرت
رفته بودند خبر فرستادند که الیاس افغان و پسر مولانا احمد
تهانسری و صفی گبر با جمعی گبران در آن حصن تحصن نموده اند
و ایل نمی شوند و جنگ می کنند و می گویند پادشاه ترمشیرین
بظاهر این قلعه آمد و نتوانست گرفت ازین سخن بندگی
حضرت صاحبقرانی غضب فرمود که چگونه کسی

پادشاه زادهٔ ما را بعجز و قصور نسبت کند بسا سر که بسبب
زبان چو گوی گردان شده و بسا جان که بواسطهٔ فضول
کلام بباد فنا آمده مصراع

زبان گوشتین است و تیغ آهنین

سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم جهت ارشاد امت یکبار زبان مبارک
بیرون آورد و بدان اشارت کرد صحابی را فرمود که این را از
ناسزا گفتن باز دار که چند درودهٔ زبان مردم را با آتش بیفکند

دلم را به بسیار بر دوختن — به از گفتن و گفته بد سوختن
زبان را که دارد در کام خویش — نترسی ز فرجند بهنگام خویش

چون پایهٔ غیرت خاقانی زبانه زدن گرفت و همت عالی
در مقابلهٔ این سخن که از نهج ادب دور بود بر انتقام آن بی خردان
بر روز شتافت فی الحال بده هزار مرد روز سه شنبه
بیست و هشتم ماه وقت نماز پیشین سوار شده بطرف قلعهٔ
میرت توجه نمود و در شب در میان کرده هشت کروه راه
قطع کردند روز چهارشنبه بیست و نهم ماه وقت نماز پیشین

رایت جهانگشای بظاهر قلعه میرت رسیدند و در ساعت
حکم بنیاد پیوست و امراء تشونات هریک بمقابله یورت
خود نقب فرو بردند چون وقت نماز شام در آمد در هر جا
پانزده گز و شانزده گز نقب بریده بودند گبران سراسیمه
و حیران شدند و رخسار امید شان چون رنگ روی خود
تیره گشت و وجه خلاص و طریق نجات گم کردند و خون در رگ
ایشان از غایت ترس بسان خون در دل لاله افسرده گشت
روز دیگر امیر الله داد برادر امیر حاجی سیف الدین با تشون خود که
از قورچیان خاص بندگی حضرت اعلی بودند بر در دروازهٔ قلعه
آمدند و یکی از نوکران او پسر ای بهر ملکند که مبارز میدان جلادت
و مرد معرکهٔ شجاعت بود بیشتر از همه کس پس طناب بدیوار قلعه
انداخت و بالای باره برآمد و بعد از آن دیگر بهادران و دلاوران
بدروازهٔ قلعه برآمدند و در همین ساعت امیرزاده رستم
سرداران حسن الیاس افغان و پسر تهانه سپری گرفته و چون
سگان گردن بسته در ساحت جهانپناه حاضر آورد و کلانتری دیگر گبر

او را ضمی گبر می گشند در جنگ کشته شده بود و با آتش که
می پرستیدند معذب گشته روز پنجشنبه جماعت گبران که درین
قلعه بودند همه را تیغ قهر و خنجر جان ستان بگذرانیدند و بصمیم
قعر دوزخ رسانیدند و زن و فرزند ایشان را اسیر ساختند و فرمان
همایون صادر گشت که در بارها که نقب بریده بودند آتش انداختند
و عمارات و بروج آن حصار با زمین هموار کردند و این فتح با
دیگر فتوحات قرین و مجدد انصرت و اقبال با رایات
حشمت آثار همنشین شد شعر

زمان تا زمان از سپهر بلند ... بفتح و ظفر باشی فیروزمند
همه شب که مه طوف گردون کند ... چراغ ترا روغن افزون کند
همه روزه خورشید با تاج زر ... بپایین تخت تو بندد کمر

حال آنکه سلاطین جهان و خواقین عالم را آداب پادشاهی
و رسوم ملک داری از بندگی حضرت اعلی خاقانی می باید
آموخت که تعظیم پادشاهان گذشته بدین وجه می فرماید که چون
جماعت گبران گفته بودند که پادشاه سعید ترشرین این قلعه

عظیم بتوقیع خود دست و برکت این معنی جبین جباران و قهاران
عصر بر آستان متابعت و زمین مشایعت فرسوده شده
و رقاب سروران گیتی و گردنکشان در طوق طاعت و حلقه
عبودیت آمده و خاک درگاه اشرف سجده گاه اشراف
روی زمین و بساط بارگاه همایون بوسه جای رایان هند
و خسروان چین گشته

شعر

چه نیکو متابعت کار آگهی
کزین نقد عالم مباد اتهی
ز عالم کسی سر بر آرد بلند
که در کار عالم بود هوشمند

چون این سخن امراء کبار انتقال کردند که این قلعه بر پادشاه
ترشیز مفتوح گشت بندگی حضرت اعلی فرمود که پادشاه پادشاهان
و پروردگار عالمیان تبارک و تعالی فتح آن بر ما آسان گردانید
و چون از فتح حصار یکی از بندگان نزد ایشان بود که تهدیدنامه به سپهداران
قلعه نویسد و رسوم تهدید و انذار بتقدیم رساند تا موافقت
رضا و غضب از یکدیگر شناسند و بدین عبارت نوشته بود
که ای پادشاه ترشیز چه نسبت این کتابت بر خاطر

نتوانست گرفت ملاحظه روح پاک او نموده بذات مبارک خود
حرکت فرمود و انتقام نمود و هرچند اجزای ترکیب بدن از هم
فروریزد و قفس تن و کالبد از هوای بلند پرواز جان خالی
گردد روح باقی و پایدار خواهد بود

شعر

چنان دان که جان بهترین گوهرست
نه زین گیتی از گیتی دیگرست
درخشنده شمعیست این جان پاک
فتاده درین ژرف تاری مغاک

و ازین جهت صاحب شریعت صلوات الله و سلامه
علیه مسلمانان را بزیارت قبور مامور گردانید و بسیاری
از قواعد دین اسلام بدین ضابطه باز بسته و ازینجاست
که عارف شیخی با فرزند خود خطاب کرده که

نظم

بیا و آور ای تازه گلبنگ دهی
که چون بر سر خاک من بگذری
گیاهی بینی از خاکم انگیخته
سرین سوده بالین فرو ریخته
مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم بجان گر تو آیی بتن

غرض که تعظیم و احترام بندگی حضرت اعلی که همواره فلک
تابع احکام و زمانه چاکر و غلام او باد ارواح سلاطین عظام را

اشرف عظیم گران آمد و باجمعی که نویسنده را فرموده بودند که
بدان طریق نویسند خطاب و عتاب فرمود و از مکارم
اخلاق خسروانه گفت پادشاه ترشرین برما سابق و فایق است
هرآینه قدر بزرگان بزرگان شناسند و کنه جلال و عظمت ملوک
عظام سلاطین والا احتشام رسند

شعر

ولا تا بزرگی نیاری بدست	بجای بزرگان نباید نشست
[illegible] باید درین دست رس	بیاد بزرگان برآور نفس

ذکر غزوه که [illegible] جهانگشای [illegible] دریای گنگ با جماعت کبران واقع [illegible]

[illegible] انه الله لا یحصی [illegible]
[illegible] عالی شان
[illegible] گزارش پذیرد
[illegible] اسلامیان [illegible] و الیا الله
کشور عدل و احسان [illegible] گردد
[illegible] بی کران [illegible] آمال
[illegible] قران [illegible] زبان شکر توان گزارد [illegible] شجره

عطیه که دم بدم از ابر بر و نوال حضرت ذوالجلال بر شاخسار
آرزوی سکندر عهد و زمان می چکد بکدام عبارت شرح توان
داد ای پروردگار عالمیان و آفریدگار جهانیان از لطف
و عنایت تو است که کشتیهای امید اهل ایمان از موجهای خطر
و لجه های پر ضرر گذر کرده بساحل نجات می آید و از کمال قدرت تو است
که سفینه های امانی کافران بصرصر قهر شکسته و گسسته در قعر
بحر [illegible]

شعر

سری گر [illegible]	بالکند [illegible] زپای
کسی را که [illegible]	[illegible] گردد بلند

را [illegible] آنست که چون فتح قلعه میرت
و استیصال کبران آنجا اتفاق افتاد بندگی حضرت اعلی روز [illegible]
سلخ [illegible] ربیع الآخر [illegible] جهانشاه بهادر
با لشکر جوان [illegible] بطرف دریای گنگ متوجه شده و از کنار
آن دریا عبور نموده تاخت کرده با کبران [illegible] غزو و جهاد پیش گرفت
داغ [illegible] شیخ نور الدین [illegible] ضبط کرده [illegible]

قرانسو عزیمت ساز و رایات جهانگشای از طرف بدور بود
بصوب دریای گنگ روانه شدند و مسافت میان قلعه میرت
و دریای گنگ چهارده گروه بود و در اثنای راه امیرزاده سلیمانشاه
بهادر در رکاب همایون پیوست و همت عالی بر آن گماشتند که
گبران که در آن نواحی بودند بکمند قهر در دام هلاک افکنند
شش گروه راه آمده در موضع منصوره نزول فرمودند و شب
آنجا بودند و هلال ماه جمادی الاول شب پنجشنبه [illegible] در آن
موضع دیدند و صباح آدینه غره جمادی الاول از آنجا کوچ کرده
دریای موکب محیط مثال روی بجانب دریای گنگ آورد
وقت طلوع آفتاب بموضع پیروزپور رسیدند و سه گروه
راه رفتند تا تفحص نمایند که گذار کجا ممکن است وقت چاشت
سلطانی بر سر گذار رسیدند اما پایاب نداشت که همگنان
از آن عبور توانند کرد بعضی بندگان بر اسپان سوار شده گذر کردند
رایات همایون خواست که فی الحال هم از آن گذار عبور فرماید
بعضی از ملازمان در پای لشکر رفتند و از خطر دریا اندیشیدند

اما خلوص بندگی و دل راست و نیت درست خوب
این نظم با دار بسپانیدند شعر

کجا او نهد پای ما سر نهیم ... ز فرمان او بر سر افسر نهیم
اگر ز آب و آتش کند جای ما ... نگردد ز فرمان او رای ما

بحمد الله تعالی هر جا حاضر بودند عرضه داشتند که امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده سلیمانشاه و دیگران غار از آب گذر کرده اند
اگر رای عالم آرای صواب فرماید و امروز توقف کند عین
مصلحت باشد سخن ایشان محل قبول یافت و جمعی که از لجه دریا
اندیشه داشتند خوشدل شدند و حکم صادر گشت که بعضی
بهادران هم از آن گذر کردند مثل سید خواجه پسر شیخ علی بهادر
و جهان ملک پسر ملکت و دیگر دلاوران بندگی حضرت صاحب
قرانی روی گروه بساحل دریا فرود آمدند مصراع

چو مه کرده در برج آبی نزول ... روز دوشنبه دوم

جمادی الاول از ساحل دریای گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور
که در بالای آب گنگ بود توجه فرمودند از این موضع بامقصد

بیت کرده بود چون پانزده گروه راه قطع کرده شد خبر رسانیدند
که در پایان آب گنگ بسیاری از هندویان جمع شده اند بموجب
فرمان همایون امرای تومان و تواچیان شل امیر بشره و علی سلطان
تواچی و دیگر امیران قشونات با پنج هزار سوار بدان طرف
روانه شدند و عنان همایون بر قرار بصوب تغلق پور متوجه بود
و در اثنای راه بذات همایون که استقامت اعمال عالم
بدان پیوسته ملالتی رسید و بعضو بزرگوار که بفضل آفریدگار
محفوظ باد تغیری راه یافت بدان سبب که در بازوی کامکار
اندک مایهٔ نفخی پدید آمد و دردی بنیاد نهاد   بیت

دردی بتو ای مایهٔ درمان مرساد   گردی بتو ای چشمهٔ حیوان مرساد

ملازمان بتدبیر و معالجت مشغول بودند که خبر رسانیدند که
خلقی انبوه از گبران بر چهل و هشت کشتی سوار شده بر روی دریا
می آیند آن گمراهان که از دین حق بهره ندارند اعتماد نموده بودند
که بر قایقهایی که بنیاد آن بر آبست و آبادانی آن بر باد و خرابی
آن از آتش و خاک و هر یک از آن کشتیها کشتی پاره کوهست

برجای ایستاده و بازنده پیلی پر از رود و نیل بر آورده   بیت

چو پیلی سیه ران تک رود تاب   ورا پیلبان باد و میدانش آب

بر رفتن بر آورده پر مرغ وار   همه ره بسینه خزیده چو مار
بزرگان دین عمر آدمی را تشبیه کرده اند بکشتی چنانکه
کشتی میرود و آنکس که در کشتی نشسته از رفتن او خبر ندارد
همچنان شخصی که درین منزل عاریتی و سرای فانیست لحظه بلحظه
عمر او می کاهد و او از آن غافلست و امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
فرموده است که مردم مسافرانند و مبدا و منتهای ایشان شکم
مادر است و دار الملک و مقصدشان آخرت و مدت حیات
بمثابت مسافت هر سالی که می گذرانند چون منزلیست که می برند
و هر ماهی چون فرسنگی و هر روزی چون میلی و هر نفسی چون گامی
که می زنند و پیش مرگ باز می روند و سیر ایشان چنانست که سیر
راکب سفینه سخن همین که از کجا بکجا کشیده شد در حالیکه بندگی
حضرت اعلی صاحب قرانی بر لب قضیه توقف یافت
بابندگان خاص فرموده و هزار سوار از لشکر منصور که درین موقف

لازم بودند روی بدریا آوردند و از شره غضب او شوق یافتن
درجهٔ جهاد ملالت مزاجی که روی نموده بود مرتفع شد و
از آن هیچ اثر نماند چون دریای طبع گوهر افشان خاقانی
بساحل رسید دریای صوری از حیای کف سحاب شمال در خوی
خجالت نشست و از شرم دریای افاضت غرق عرق شد نظم

گویند باد آب ز دریا برآورد | واکنه بدست ابر کند بر جهان نثار
این خود فسانه ایست همینست و شک نشد | کز خجلت کف تو عرق می کند بخار

چون در کنار دریا بمقابلهٔ دشمنان دین آمدند بعضی از لشکریان منصور
بی التفات خود را در آب انداختند و خویشتن را نهنگ آسا
بر آن بحر عمیق زده و چون ماهی شناور گشته روی بمردان جنگی
نهادند و بعضی پایان آب را گرفتند و بعضی بر کران آب آتش
کارزار افروختند و تیرباران کردند گبران باطل اندیش مانند آتش
تند و حمله بر و بشکل آب شتابان و موج آوردند و بر مثال باد سبک
و تیز رفتار روی گرد از خاک گران بار برسلاح بسایه در تمام معارضه آمدند
و سپرها بر روی کشیده تیر می انداختند چاکران حضرت پشتی گشتیها گرفته

اکثر گبران که در آنجا بودند بزخم تیغ و تیر بغبار سپانیدند و زن و فرزند
ایشانرا بغارت آوردند و بندگان خاص بر آن گشتیها سوار شدند

بیت

و از منادی اقبال این بشارت می رسید که
تو در کشتی فکن خود را سپای از بهر تسبیحی را

کز خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها
و مخالفان دین محمّدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
در کشتی‌ها که باشیان مانده بود در میان دریا بیکدیگر بستند و جنگ
آغاز کردند و از طرفین چون موج دریای اخضر بهم برآمدند و از جوشش
دریای کارزار جوشش در بر دلیران کارزار و مردان کار موج زد نظم

زبانکه در آورد دریا بجوشش را | در افکند در قعر دریا خروش
چو دریای جوشان در آمد بموج | دل انسان که موج جوش آمد باوج

بعون باری تعالی همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر هلاک گردانید و باد شرطه
و فرصت و نسیم فتح و نصرت از رایات فلک قدرت
وزیدن گرفت گبران دوزخی که جای ایشان در آتش هاویه است
دوشینی چشم مراد از آب طلب کردند خود آب بود که چشم در

بخت برگشته بود و اگر نه کدام عاقل آب بغربال بر آورد و روز
نکبت شان رسیده و اگر نه کدام دانا بقبضه آب اعتماد کند

اگر ماهی از سنگ خارا بود
شکار نهنگان دریا بود
ز کاغذ نشاید سپر ساختن
پس آنگه بآب اندر انداختن

ذکر سه غزوه در یک روز که با جماعت گبران اتفاق افتاد

قال الله تعالی الا ان حزب الله هم الغالبون مضمون کلام معجز آثار
آنست که باری تعالی که نظام عرصه کائنات متعلق بفرمان
اوست و قوام مصالح موجودات متصل بسر رشته پیمان او
آیات پیروزی و کامکاری و علامات بهروزی و بختیاری
مخصوص فرموده بوالیان کشور دین و آثار غلبه و نصرت و امداد فتح
و ظفر متصور گردانیده بر پی روان احکام رب العالمین سنت
ربانی چنان رفته که هر صاحب توفیق که در افراختن دین
اسلام و ویران ساختن بنای کفر و شرک کوشش نماید
بر احزاب شیاطین غالب آید و سزاوار لقب حزب الله
شود و هر آفریده که سر رشته حق و صواب از دست گذاشت

در وادی گمراهی خوض کند مغلوب و منکوب گردد

بیت

یکی را ز گردون دهد پایگاه
یکی را ز کیوان در آرد بچاه
ولی را فروزان کند چون چراغ
نهد بر دل دیگر از درد داغ

و مطابق این مثال و موافق این حال آنکه چون بندگی حضرت
خاقانی از غزوه اصحاب کشتی که در دریای گنگ بودند باز پرداخت
همان ساعت از ساحل دریا کوچ فرموده روی رایت ظفر پیکر بموضع
تغلق پور نهادند و در آنجا نزول فرمودند و درین منزل شب یکشنبه
سوم ماه جمادی الاول چون دو دانگ از شب باقی بود از جانب
امیر الله داد و بایزید قوچین و التون بخشی که بطرف اولی رفته بودند
دو کس رسیدند و بعز عرض رسانیدند که ایشان گذاری نیکو
پیدا کرده اند و از دریای گنگ گذشته و در آن طرف گروهی انبوه
و خلق بسیار با استعداد فراوان جمع شده اند و سردار
ایشان ملکیست مبارک خان نام جنگ ساخته و آماده بندگی
حضرت اعلی همین شب سحرگاه زود که هنگام وزیدن
نفحات لطف الهیست نهضت فرمود و کوس دنباز

ونیز زدند چنانچه از هیبت آن زهرهای دشمنان آب شد
و رعد در اوج هوا از نهیب خروش آن پنبهٔ ابر در گوش نهاد
و با افروختن مشعلها شب تاریک را چون روز روشن گردانیدند
و بندگی حضرت پیش از صبح با هزار سوار خاصه از دریای گنگ
گذر فرموده و یک گروه راه رفته نماز بامداد گزارده و مجموع سپاه
پوشها پوشیده به نیت غزو و جهاد روانه شدند و نزدیک
لشکر یاغی رسیدند مبارک خان با ده هزار سوار
و پیاده با طبل و علم ایستاده بودند بیت

سر و تابچه از دعوی انگیخته	بناموس رنگی بر آمیخته

در ضمیر منیر صاحب قرانی که طلیعهٔ عالم غیب است می‌گذشت
که هندویان که بعدد بسیارند و لشکر ما اندک و لشکرهای
میمنه و میسره باطراف و جوانب روانه داشته‌ایم
و بغایت دور رفته و تدارک این حال از حیز تدبیر بیرون است
و جز توکل بر فضل و عنایت خداوند جهان تعالی و تقدس پس
نمودن و بدرگاه عزت پناه جستن سبیلی نیست هم درین ساعت

حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه کار بساخت و آن پنج هزار
سوار که پیش ازین باطراف فرستاده بودند حاضر آمدند
چنانچه میعادی بوده باشند و بموکب همایون ملحق شدند نظم

هرچه خواهی از او طلب که خدا	عقدهٔ مشکلات گشاید

و این اتفاق از عجایب و غرایب لطف حکیم کارساز
و لطیف بنده نواز تقدست اسماؤه و توالت آلاؤه
بود شکر و سپاس الطاف ربانی بقدر امکان گزاردند
و مع ذلک حکم نفاذ پیوست که امیر شاه ملک و امیر الله داد
با هزار سوار خاصه بر سر ایشان رانده هیچ التفات نکنند
و بندگی حضرت اعلی با اندک سواری در قول ایستاده بود
فی الحال بهادران میدان جنگ بر لشکر هندویان گبر رسیدند
ترس و نهیب و خوف و رعب بر آن بدبختان مستولی گشته
از پاس سر و پاس لشکر اسلام روی از مقام ستیز بوادی
گریز نهادند و از غایت شتاب و حیرت عنان از رکیب
و فراز از نشیب نشناختند و بسان مرغابی از شکوه شاهین [illegible]

پشت بهزیمت دادند و چون سگان در جنگلها خزیدند
و لشکر منصور از عقب ایشان درآمده خلقی کثیر از آن کافران
بزیر تیغ آوردند و زن و فرزند ایشانرا اسیر ساختند و لطایف
صنع یزدانی و تایید ربانی بروزگار دولت قاهره پیوست
و کرام الکاتبین ثواب این غزا که بی حساب خواهد بود
در دیوان اعمال خسرو غازی ثبت کردند و لشکریان غنیمت
فراوان یافتند از جمله غنایم گلهای گاو بود از شمار برون
و از قیاس و ضبط افزون رایات جهانگشای ساعتی
در آن منزل محاربه نزول فرمودند متعاقب این حال خبر رسید
که بر دامن کوه کوبله که بر کنار آب گنگ است گبران
بسیار اجتماع نموده اند از آنجا با قریب پانصد سوار
عزیمت کوبله فرموده روانه شدند و باقی لشکریان
بگرفتن غنیمت مشغول بودند چون بیک کروهی از آن دره
رسیدند مشاهده رفت که دشمنان انبوه اند با وجود
قلت انصار امرای قوشون مثل شاه ملک و علی سلطان

تراچی بر سر ایشان راندند بجنگ مشغول شدند و نیکو کاری
شروع نمودند و آثار شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند
و عاقبت هندویانرا بزیر تیغ هندی آوردند و غنیمت بسیار
حاصل آمد و این غزوه با دیگر غزوات قرین شد و موجب
رفع درجات و زیادتی حسنات گشت درین موضع لشکریان
غنیمت بدست می آوردند و پیش رایت همایون زیاده
از صد سوار ملازم نبودند ناگاه ملک شیخه نام گبری با صد سوار
و پیاده چون قصد ایشان تیغ کشیده روی بموکب جهانپناه
آوردند بندگی حضرت صاحبقرانی عنان سمند جهان
پیمای را بسوی آن گبر گردانید و نزدیک آمد چنانکه
تیر او بگبر رسیدی شخصی بی تحقیق دوانده آمد و بی توقف
بعرض رسانید که این شیخه کوکر است از جمله بندگان
و چاکران حضرت که در میان لشکر منصور می باشد
بدین سبب روی بطرف کوه آوردند شیخه گبر بعضی
از بندگان را زخم تیغ آزار کرد چون چنان مشاهده فرمودند

غسان نگاه گیتی پناه بطرف آن پایی بازگردانیدند و آن گربز شوند
را که بغایت فربه بود تیر بر شکم و شمشیر بر سر زدند و او را از اسب
درانداختند چون بر زمین آمد در بستن گردن او بسته نزدیک رکاب
همایون آوردند حالی از او پرسید جواب گفت و همان جای جان
تسلیم کرد همین ساعت خبر آوردند که در روزه کویه که ازین موضع تا آنجا
دو کروه بود حشری انبوه و خلقی بسیار از هندویان گبر جمع
شده اند و درین مسافت بیشها درپیش است که درختان آنجا سر درهم
کشیده اند چون درین روز دو نوبت غزا اتفاق افتاده و تعب بسیار
بذات همایون که پیوسته نظرگاه لطف رب العالمین باد
رسیده و محل آن بود که در وزیدن جای نسیم راحت افزای
یکساعت آسایش یابند و از صرصر زحمات و مشقات فراوان که
در غزوات متواتر روی نموده اند که مایه استحمام حاصل آید
اما باستماع این خبر نایره شوق جهاد در نهاد شریف صاحب قران
غازی افروخته شد و یافتن سعادت جاوید قرار و آرام راجح شناخت
وآسودگی از زحمت تن طلب داشت و بوجود ذی شمال آشیانه

تعب و مشقت گردانید

شعر

چون پلنگی شکار خواهد کرد ... قامت خویش را نزار کند
پیش دانا زمان شدت دی ... قصهٔ وقت نوبهار کند

در حال با جمعی از خاصان و چندکس از امرای توشون که در قشلای بودند
سوار شدند چون بیشهای دشوار گذار در راه بود که براق باد آسان
طی آن نکند و باد صرصر ازین بیشها سهل نگذرد و هندوان بسیار
و لشکر منصور اندک بودند از حق سبحانه و تعالی که از تاریکی
رزمگاه روشنی دیدهٔ اقبال بخشد مدد و نصرت خواست
و در خاطر خطیر که از عالم غیب نقش پذیر است خطور کرد که اگر درین
ولا فرزندانم میرمحمد بهادر و سلیمانشاه بهادر برسند از لطایف
صنع پروردگار تعالی و تقدس بعید نباشد حال آنکه پیشتر روز
پیشتر ایشان از سبیل احتیاط ناحیه دورتر ایستاده بود و هیچ
نوع توقع نبود که درین موقف حاضر آیند چه از مقابله بیرون بود
از آب گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایات
جهانپناه درین طرف آب عبور نخواهد فرمود درین روز کشنبه

وقت نماز دیگر جوافق مطلوب خاطر بیدار و خورشید ضمیر انوار
موکب همایون رسیدند و این سم آیتی بود از آیات
عنایات پروردگار در شان خاقان عصر و صاحب قران
روزگار باتفاق بر سر گبران آمدند و مجادله و محاربه نموده اکثر
آن قوم را بهلاک و فنا رسانیدند و غنایم فراوان بدست آمد
از جمله چندان شتر و گاو بود که محاسب وهم از عدد و حصر آن
عاجز گشت چون شبهنگام درآمد که از آه و دود انفاس عاشقان
فضای گیتی کله بند دود و روی زمانه چون نامهٔ عاصی و چهرهٔ گبر
هندو سیاه گردد و بیشهای تنگ بود و محل آن نه که فرود آیند
اتمام این قصه موقوف ماند تا روز دیگر با غنایم فراوان منزل
غزوهٔ دوم باز آمدند و آنجا نزول فرمودند تخت دیار تمام
موافقت تیم و گیتی در موقف انقیاد و تسلیم و الله الهادی
الی جنة النعیم در یک روز غزوه چنین اتفاق افتاد
که مثل آن با در دست دهد و مانند آن کمتر واقع شود و بنیان
این جهاد دین و سنت و شرع و ملت را رونق و طراوت افزود

و ساعد کامکاری در موقف غزا برهان حق پروری و باطل شکنی
بخبر وان گیتی نموده و بخنجر خون آشام صبح دشمن شام ساخته
غبار کفر و الحاد و گرد شرک و افساد از روی آیینهٔ روزگار زدود
و نام خوب و احدوثهٔ جمیل تا غایت حیات اهل آفاق سمت
پایندگی یافت و آوازهٔ غزوات خاقان غازی در معمورهٔ عالم
چون ابر و باد روان و وزان گشت تا انقضای مدار آسمانی
و انتهای سیر اختران نوی سنگ مصلحت در اقطار شرق و غرب
از شمال عالم آرای صاحبقران با دو اسباب فتح و اقبال مقدر و مهیا
خزانهٔ فضل لایزال و گنجینهٔ لطف رحمان

شعر

ترا جاه و دانش دیر دان شاه — بکام تو گردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد — تن بدسگالان پراز دود باد
همیشه پناهت جهاندار باد — سر دشمنانت نگونسار باد

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وخاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین

دیگر احتیاط کسال گبران که بدین گونه بودند دیگر پیشکش برگی

که هندوکها روح فجار اهل هندست و ضابطه در بیان اهل عالم

روز دوشنبه چهارم ماه جمادی الاول خورشید رایت
همایون از افق عزیمت طلوع نمود و لشکر ستاره شمال در حرکت
آمده متوجه دره کوه شدند که غلبه هندوان گبر در آنجا
هنوز در قید حیات بودند و اموال بسیار از مواشی و منقولات
در تصرف ایشان مانده بود چون باری سبحانه و تعالی
خواست که قضیهٔ ایشان باستیصال کلی انجامد بر غلبه و کثرت
خویش اعتماد کردند و همان جای توقف نمودند هنگامی که
زورق آفتاب بر روی سپهر آبگون روان شد و مهر بلند رایت
بادبان سیاحت از ساحل شرق بر کشید رایات فلک اقتدار
پاسبانی کرده بدین دره در رسیدند و میمنه امیرزاده پیر محمد بهادر
و امیرزاده سلیمانشاه بهادر و در میسره بعضی از امرا و در منقلای
تول امیرشاه ملک و جمعی امیران طلیعه و ساقه و قلب و جناح را
داشته روان گشتند و صدای آواز کوس و نقاره
و نفیر در آن جبال و اطراف افتاد و در اهل تهلیل موحدان

بدان حد پیوست و خروش تکبیر غازیان دل از شیر ژیان
و پیل دمان بستد و لشکریان نیرها در سهم انداختند و زهرهٔ
گبران آب گشت کافران از مشاهدهٔ آن حال که نمودار رستخیز
بود تحمل و طاقت نماند و تاب ثبات نمودن نداشتند و دست
در دامن فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکریان از عقب ایشان
در آمده تیغ آبگون از ابر سیاه خون چکانیدند و بخنجر رخشنده سر گبران
از تن دور کردند و نهال عمر عدو از چمن زندگانی ببریدند بخشیشی
گذارگان شبه دریای یاقوت روان شد و اندکی که مانده بودند
از بیم صدمهٔ لشکر آواره گشتند بیم صدمهٔ لشکر چنین است صدمهٔ
بیم فزع اکبر چون خواهد بود آنروز که صبح قیامت بدمد
و بساط عظمت و جلالت بگسترانند و سراپردهٔ عزت بصحرای
قهاری بیرون زنند که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
و این هفت آسمان علوی که بر هوای لطیف بی ستون قدرت
نگاه داشته ترکیب آن فرو گشایند و برهم زنند که اذا السماء انشقت
و این هفت فرش زمین را تو قع یوم تبدل الارض غیر الارض

برکشیده، ذره ذره برفشانند و با دل نیازی بر دهند
که و دکت الارض دکاً دکاً و این خورشید روان که چراغ خیز
جهان و دلیل زمان و مکان است سیاه روی گردانیده، و هر چند و کم عدم
باز برند که اذا الشمس کورت و این کوکب رخشان که هر یک
اضعاف بسیط زمین است فرو ریزد که اذا النجوم انکدرت
روزی چه روزی سمار سکوت بر دلها نهاده، مهر قهر بر لبها
نهاده خاک ذلت بر رخسارها فشانده، منادی بر جا پسته ندا
در داده که ای زبانهای گویا خاموش گردید ای دستها و پایها
خاموشی شما سخن گوئید ای بازرگانان راه آخرت بضاعتهای
خویش پیش آرید ای عاصیان نامهای اعمال خود برخوانید
در آن روز جز فضل و عنایت خالق جل و علا دستگیر نباید خدایا در
موقف محشر جمع مسلمانان را از یاد در سیه فرموده نبرد و پس علی
رسان و گناهان ما را آمرزیده از رحمت خویش و شفاعت سید کائنات
و خلاصهٔ موجودات بی نصیب گردان   بیت

ترا بینم از هر چه هستم نخست	که چشم خرد خیره در صنع تست

گر از خاک ره برنگیری سرم	روم مصطفی را شفیع آورم

چون اموال و اسباب بسیار غنیمت یافتند و آن دیار و نواحی
از خبث وجود مشرکان پاک گردانیدند در همان روز بازگشتند
و از دریای گنگ گذر فرمودند و در ساحل دریا غازیان چنین گراز دند
و بدین فتحهای ارجمند و نیل درجات بلند شکر بخشایندهٔ
بی منت جل و علا باداء رسانیدند و هیچ آفریده از پادشاهان
رفیع مقدار و پیغمبران بزرگوار و فرشتگان قوی هیکل که بیک بال
زدن جهانی بر هم شکنند و بیک حمله عالمی از بیخ برکنند و دیگر
بندگان از ادای شکر نعمت الهی مستغنی نیستند   شعر

فلو کان یستغنی عن الشکر ماجد	لعزة قدر او علو مکان
لما امر الله العباد بشکره	فقال اشکروا لی ایها الثقلان

چون در آن ساحل دریا خدمت و عبادت حضرت کبریا
بجای آورده بودیم در آن ساعت کوچ کرده پنج کروه راه قطع نمودند
بطرف پایان دریای گنگ فرود آمدند چون دره کوپله که محل
غزوه و موقف جهاد بوده منتهی می شود بصورتی غریب و امری عجیب

بیان سیر و در آن وتره در دامن کوهیست که آب دریای گنگ
از آنجا روان است و پانزده کروه بالاتر از آن موضع سنگیست
بر شکل گاوی و آب دریا از آنجا برون می‌آید و براهمن دیار
هند آن سنگ را می‌پرستند چنانکه یکپاله راه از اقصای جوانب
و اطراف روی بدین دره می‌آورند و بدان گاو سنگین تقرب
و تبرک می‌نمایند درین محل مناسبست ذکر طریقهای گمراهی در پرستش
تعدد اکردن تا جاده حق که یک راه راستست از آن جدا گردد
حال آنکه قوت دریابنده که در آدمی موجودست از چهار قوت نمی‌گذرد
در جسمانیات نباتات و آن حسهای ظاهرست و حسهای باطن و دو در روحانیات
و آن عقلست و بصیرت و اهل عالم در اعتقاد چیزی که پرستند
از چهار فرقه متجاوز نمی‌شود گروهی معبود خود را از راه حس ظاهر
طلب کردند و گروهی از راه حس باطن و گروهی از راه عقل و گروهی
از راه بصیرت اما آنان که معبود را از راه حس ظاهر جستند
بعضی بعالم عرض و صورت میل کردند و بعضی بعالم جواهر
و عرضیان قائلند بنور و ظلمت و جوهریان دو فرقه‌اند فرقه‌ی بجمادات

میل کردند و فرقه‌ی بحیوانات و باز میل کنندگان بجمادات دو فرقه‌اند
فرقه‌ی بجواهر علوی پرستیدند و ایشان ستاره‌پرستانند و فرقه‌ی
بجواهر سفلی و این دو فریق باز منقسم می‌شوند بدو طائفه بعضی
جسم طبیعی را معبود خود ساختند و ایشان پرستندگان آتشند
و بعضی جسم صناعی و ایشان بت‌پرستانند و میل کنندگان بحیوانات
بعضی انسان را بخدایی اختیار کرده‌اند مثل ترساییان و غلاة شیعه
و بعضی بهیمه را چون گوساله‌پرستان غرض که این طائفه سنگ‌پرست
از سه گروه بدبخت بهره دارند از آن روی که سنگ می‌پرستند
از عبده اصنام‌اند و از آن روی که این سنگ خود تراشیده‌اند
و جسم طبیعی اند عبده نارند و از آن روی که صورت گاو دارد
از گوساله‌پرستانند الهی بحرمت بنده و حبیب خویش
صلوات الله علیه که کار اهل هدایت بساز و رسوم ضلالت
و بدعت از جهان برانداز شعر

دفتر افلاک‌شناسان بسوز	دیده خورشیدپرستان بدوز
ظلمتیان را به پرنور کن	جوهریان را ز عرض دور کن

تا بتو اقرار خدایی نهند ‌ ‌ ‌ ‌ بر عدم خویش گواهی [illegible]

و امّا آنان که معبود را از راه حسّ باطن جستند تصوّر کردند که معبود در خیال گنجد و ایشان مجسّمه و مشبّهه اند و امّا آنان که معبود را از راه عقل طلبیدند نفی صفات کردند و ایشان غلاپسند و معتزله و جهمیه اند و باری تعالی از حسّ و محسوس و خیال و متخیّل و عقل و معقول منزّه است و مقدّس بیت

پاک از آنها که غافلان گفتند ‌ ‌ ‌ ‌ پاکتر زانکه عاقلان گفتند

و امّا آنان که باری سبحانه و تعالی را از راه بصیرت طلب کرده اند یک فرقه اند و میان ایشان هیچ اختلافی نیست و تفاوت در مراتب آن طایفهٔ قدسی بحسب تفاوت بصیرتست در هرچه نظر کردند از آن مصنوع صانع قدیم و فاطر حکیم را شناختند شعر

گر افروخت این چرخ آینه وش ‌ ‌ ‌ ‌ گر افراخت این گنبد کینه کش

ز کوکب در و مشعل افروخته ‌ ‌ ‌ ‌ بمسمار قدرت فرو دوخته

گر اندر دل سنگ آتش نهاد ‌ ‌ ‌ ‌ گر از دیدهٔ خاره چشمه گشاد

گر بر آب و گل نقش بنیاد کرد ‌ ‌ ‌ ‌ که ما را در بینی باد کرد

معادن که در سنگ خارا نهاد ‌ ‌ ‌ ‌ منافع بخاشاک دارو که داد

ز خون مشک در ناف آهو که کرد ‌ ‌ ‌ ‌ لعاب مگس نوش دارو که کرد

بجز او در راست یزدان پاک ‌ ‌ ‌ ‌ بفرمان او از سمک تا سماک

ذکر قلعهٔ کوه سوالک

ارباب بصیرت فواید و ثمرات حرکت و انتقال در آینهٔ محاربت معاینه دیده اند و اهل خرد و کیاست نتایج و برکات عزیمت و انتهاض از رو نور تجربت بشاهده نموده چون ماه روز و شب منازل بریدن کار خردمندان هوشیار است و شیوهٔ رامش و آسایش گذاشتن عادت مقبلان بختیار شعر

خلیلی لولا ان فی السیر رفعة ‌ ‌ ‌ ‌ لما کان یوماً دابات القمران

مقصود ازین کلمات آنکه چون بندگی حضرت اعلی در موضع [illegible] گویله از غزوهٔ کیران فراغت یافته بموضع پایان آب گنگ آمد امرای میمنه و میسره را بجرگه و مقام خود فرستادند روز سه شنبه پنجم ماه جمادی الاول کوچ کرده بطرف اغرق میل نموده یورت [illegible]

فرستادند که اغرقها را بر گذر رایات سلطنت نقل کنند و روز چهارشنبه
ششم ماه شش گروه راه رفته نزول فرمودند و میان این منزل
و مقام اغرقها چهار گروه راه بود و درین یورت خبر رسید که در دامن
کوه سوالک که آنرا ایک لک و داکی خوانند گبران بسیار
و هندوان بی شمار جمع شده اند و باز اتفاق ایلغار کرده حکم
نفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق اند کوچ کرده بر طریق
آن کوه روانه شوند و رایت همایون عزیمت ساخته نیم کروه را
کوه سولک نزول فرمودند و درین مقام امیرزاده خلیل سلطان
بهادر و امیر شیخ نور الدین بهادر از اغرق آمدند و امیرزاده سلیمانشاه
بهادر و امرا بعرض رسانیدند که اگر بندگی حضرت اعلی بطرف
لشکرگاه مراجعت فرماید و نهال ذات بی مثال بر لب جویبار
آسایش غنوده گردد ما بندگان و چاکران تاخت این هندوان اردوم
جواب فرمود پادشاهانه که بسواد مردمک دیده بر بیاض چشم
می باید نوشت و آب زر نقش کردن فرمود غزا کردن
متضمن دو فایده است یکی ثواب جمیل و اجر جزیل و یکی

منفعت

منفعت عاجل و حاصل کردن غنایم و چنانچه شمار ادرین موقف
نظر برین دو فایده است مرا نیز همت بر نیل سعادت باقیست
برای خاصه خود و منفعت حالی برای سپاهیان لشکر که
اولاغ ندارند و پیاده مانده اند و میخواهیم که نفع باشیان رسید
غم زیردستان خوردن آیین پادشاهان دادگستر است و مهربانی
با خلق خدا از رسوم ملوک عدل پرور — بیت

دادگر زی زانکه اندر آفتاب روز حشر	سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند

هم درین روز حکم صادر شد که امیر جهانشاه که امیر لشکر
میسره بود و پیش ازین بده روز بطرف بالای آب جون
تاخت رفته بیاید تا جمله با کافران غزو و جهاد کنیم بر مقتضی
فرمان اعلی متوجه بارگاه همایون شد و روز شنبه نهم ماه
جمادی الاول بتاخت کوه سوالک مشغول شدند و درین دره
راپی بود بهروز نام بجمعیت بدروزی — مصراع
برعکس نهند نام زنگی کافور — خلقی بسیار جمع
کرده بود و بکثرت عدت و حصانت کوه مغرور گشته

لشکر منصور برآراستند از میمنه امیرزاده پیر محمد بهادر و امیرزاده
جهانشاه بهادر از میسره و در منقلای قول امیر شیخ نور الدین
و امیرشاه ملک و روی بنبرد و جهاد آوردند و حضرت خلافت پناه
در دهانهٔ دره نشسته بودند و همه را انظار همت عالی قوت دل
و نیروی بازو حاصل گشته تیغ را از سر هندیان نیام می ساختند
و فرش زمین را به آب بقم رنگین میکردند و تایید آسمانی
همای ظفر و پیروزی سایه بر بندگان دولت و آفتاب سعادت
و بهروزی از جبین انصار حق روی نمود و غنیمت بسیار یافتند و برده
و اسیر فراوان گرفتند بندگی حضرت اعلی نظر بر رفاهیت حال
ضعیفان و افتادگان فرمان داد که از مردم توی حال که هریکی سیصد
و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی باز ستده بر مردم ضعیف
بخش کردند چنانچه آحاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده و خرد
و بزرگ از آن غنیمت بهره ور شدند و هیچ کدام محروم نماندند
شب یکشنبه که جمشید شرقی به افق غربی خرامید بندگی حضرت اعلی
بوثاق مخدوم زادهٔ جهانیان پیر محمد بهادر خلد زمانه نزول آمد

و در رجب دولت و اقبال که این مخدوم زاده را میسر گشت
منزل شریفش به انوار غرهٔ مبارک همایون خاقانی روشن شد
و سرش از روی فخر بفلک رسید و بزبان حال میگفت بیت

امروز سر تا که کمتر زجان بود | نه در خور جلالت این آستان بود

روز یکشنبه بامداد که هندوی پاسبان شب دریچه مشرق بر روی
ترکتاز خورشید باز کرد بیت

چو خورشید تابنده بنمود چهر | در باغ بگشاد گردان سپهر

از آن مرحله کوچ فرمودند و باردوی عالی رسیدند بموضع بزر
که از نواحی کری بود مشهور بولایت سانور روز دوشنبه یازدهم
ماه از بره نهضت فرموده چهارده گروه راه رفتند و در موضع
شق سارساوه نزول فرمودند بسبب غنیمت وافر که در تصرف
لشکر آمده و نقل آن با آهستگی میسر می شد هر روز زیاده از
چهار گروه رفتن تعذری داشت روز سه شنبه دوازدهم
ماه از آن موضع توجه نموده بموضع کندر فرود آمد و مسافت
چهار گروه نزدیک بود صبح و شام در جنبش و آرام بهر منزل و مقام

لطف ملک علام حافظ و حارس ذات سپهر احتشام او
و سپهر ستمکر و زمانهٔ جفا پیشه در موقف طاعت داری چاکر
و غلام بحرمة النبی علیه الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین

ذکر غزوه دیگر از کوه سوالک که در آنجا بیشهای
که در استواری از بیشهای مازندران گذشته بود

روز چهارشنبه سیزدهم ماه جمادی الاولی که لشکر نیمروز از کمین
ظلام بر عرصهٔ سپهر تاخته رایات جهانگشای در حرکت آمد
و از دریای جون عبور فرموده بحدّی دیگر از کوه سوالک رسیدند
و همین روز بمسامع جلال رسانیدند که یکی از رایان هند نام او رتن
ندای دعوت زده و کمند اختصاص انداخته خلقی کثیر از مجوس
و اصناف هندوان در تحت رایات او جمع گشته اند
و از اطراف و جوانب بهم پیوسته کوههای منیع و بیشهای
حصین پناه جسته کوههای بلند که شاهین تیز پر پرواز از فراز آن
نگذرد و شعاع بصر بدامن ذروهٔ آن نه پیوندد و بیشها که از بسیاری
درختان سپر برهم کشیده پرتو آفتاب بر زمین نیفتد و پیاده و سواری

از خلال آن گذار تواند کرد از غایت استحکام گویی سد اسکندر
و از نهایت استواری ایمن از دست برد باد صرصر
و هم کوه و هم بیشه در مناعت و حصانت از کوه و بیشه مازندران
گذشته و جز بدرخت بریدن و راه پیدا کردن رفتن در وی ممکن
نیست حضرت صاحب قرانی که بتایید الهی مؤید باد هم در شب
دوشنبه هفدهم ماه جهت یافتن غزو و جهاد در چنین موقعی
با خطر و جنگلی پر حذر حکم فرمود که امرای قشونات مشعلها افروخته
و لشکرها مرتب گردانیده درختها بریده و راه پیدا کرده گذر
کنند درین شب که باز اشهب روز در آشیان ظلمت نهان شد
و زاغ شبه رنگ شب بیضهٔ زرین چرخ زیر بال گرفت
دوازده کروه ساخته و گذار پیدا کرده این مقدار مسافت قطع
کردند و چون برق خاطف از آن بیشها گذشتند و چون باد صرصر
گذر کردند روز چهارشنبه نوزدهم ماه که پیکر زرین آفتاب از
افق سیمابی برآمد و رایت زر پیکر که بر گنبد لاجورد افراخت
رایت کشورگشای بمیان دو کوه کوه سوالک و کوه کوکه رسیده بودند

ورای رزین میمنه و میسره را برسم و آیین تزیین داده بود
و با اتباع و اجناد جنگ را ساخته و حرب را آماده گشته
چون از دو رویه بیت لشکر منصور شاهانه کردند و آواز کوس و نقاره
و برغو بگوش ایشان رسید زلزله در وجود ایشان افتاد
و از هراس و سطوت پادشاه روی زمین و شدت و صلابت
فریدون لشکر اسکندر تمکین ایشان را طاقت و تحمل اقامت
نماند هر آینه ذره با آفتاب مقاومت نیارد کرد و روبه با شیر تاب
معارضه ندارد راه فرار جستند و طریق هزیمت پیش گرفتند
و امرای توشون و لشکر ظفر پناه از اطراف و جوانب
مورچه شمشیر را از جثه التلب کافران سیر گردانیدند و تیغ گوهر دار را
از جوهر روح کافران توانگر ساختند و آن نجسان را بخنجر آزار
بخاک مذلت انداخته و بباد فنا بر داده بآتش دوزخ فرستادند
و چندان صامت و ناطق اموال در تصرف چاکران آمد که نطاق
حصر و احصاء آن محیط نگردد و هر یک از لشکریان صد گاو و دو
گاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و در میان عمار امیرزاده

پیر محمد بهادر و امیرزاده سلیمانشاه بهادر بدره دیگر غزا کرده
بسیاری هندوان را بزیر تیغ آوردند و غنیمت بسیار بدست لشکر
افتاد و باز بدین طرف ملحق شد و در جوار عار امیرزاده جهانشاه
بهادر علیحده بر دره دیگر تاخت کرده بود اما چندان غنیمتی بدست
لشکریان نیامد که ایشان را کافی باشد و شب آدینه
مجموع میمنه و میسره بموکب همایون جهانپناه جمع آمدند و در میان
دو کوه نزول کردند کافران را چون پروانه از شعله تیغ آبدار
سوخته و بلارک خون آشام آتش حیات ایشان منطفی
گردانیده و بسیل انتقام زمین هندوان را از خبث وجود کافران
طهارت و نظافت بخشیده و تند باد قهر پناه عمر بدران
ویران ساخته روز آدینه شانزدهم جمادی الاولی بندگی
حضرت صاحب قرانی ازین دره که میان دو کوه بود باز بکوه سوالک
در آمد که از آن منزل تا ولایت کوکرب پانزده فرسنگ بود
و درین دره چندان جنگل استوار بود که در حصر و احصا
نیاید و جنگلی کوه تا غایتی که برید وهم تیزتک بسر حد آن نرسد

وصورت که خیال مثل آن در صحیفهٔ مخیله نیارد و گبران خود رای
و هندویان ظلمت افزای در آن شبها زیادت از آنکه در حد عد
آید نظر بر ثواب غزا و درجهٔ جهاد اقتحام در چنین خطر جایی
اختیار رفت و چون لشکر جاون غار که امیر جهانشاه با
ایشان بود و لشکر خراسان روز پیشتر از غنیمت چیزی یافته
بودند خواستند که ایشان بیشتر از دیگران بغزا روند و تاخت
کنند و درین روز تیغا تیمور قراول بود وقت چاشت سلطانی
بموکب جهانپناه آمد و عرضه داشت کرد که غلبهٔ گبران
و حشر هندوان هرچند بیشتر است بندگی حضرت اعلی رایات همایون
خویش ایستاده و لشکر جاون غار و لشکر خراسان ایلغار کردند
و تاخت بردند و پیستاد و دایره کردار مرکز کارزار محیط گشتند
و بداس مهر سپرهای هندوان از تن درودند و گوهر حیات از ایشان
ربودند و صحیفهٔ عمرشان بختام خسر الدنیا والآخره مختوم
ماند و غنیمت فراوان و عدت بی پایان بدست ایشان افتاد
و همان روز وقت نماز پیشین از تو شون امیر شیخ نورالدین و علی سلطان

تواچی خبر رسید که از طرف دست چپ دره ایست
و در آن دره گبران بسیارند چندانکه در عقد حساب هیچ محاسب نیاید
و مراعی و مواشی فراوان دارند بحدی که از ضبط شمار بیرونست
بندگی حضرت اعلی در حال عنان سمند سبک تک که بر صبا و شمال
پیش می گرفت بصوب آن دره معطوف گردانیده حکم نافذ شد
که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی بر سر آن گبران
رانند و رایات همایون بر قلهٔ کوه افراخته شد تا سعادت
و اقبال قرین مجاهدان شود و فتح و ظفر که دست بفتراک دولت
پایدار زده اند شامل حال غازیان گردد شعر

نصرت و فتح همعنان باشد		هرکجا موکب تو روی آرد

در آن قلهٔ کوه نظاره می فرمودند که شیران عرین بیشهٔ
شجاعت و سواران گزین میدان صرامت چگونه بخنجر زحل نشان
سر گبران می انداختند و بسنان شهره نشان تن آن پلیدان را
بر خاک مذلت جای می ساختند و بفر دولت بندگی حضرت
اعلی لوای نام و ناموس باوج افتخار می افراختند چون خسر

ظفر پیکرشان بسیاری نهب در خزانه سینهای بنجتان
زده بود که هر زندگی از ایشان بوده و سواد کفر و شرک
بانقطاع انجامیده و در پایه موقف اعلی حاضر آمدند و از مشرب
تربیت و نواخت پادشاهانه بهره‌مند گشتند و چندان مرای
و غنیمت یافته بودند که از حد و عد درگذشت بندگی حضرت
اعلی از فرط مرحمت تا وقت نماز شام در آن قله کوه توقف
نمود و فرمان همایون نفاذ یافت که از لشکر منصور هر کس که
غنیمت نیافته باشد نصیب دهند و بهره‌ور گردانند هر یک
آن مقدار که ضبط آن ممکن بود برگرفتند و آن شب در آن
وقت نزول فرمود و عون ربانی در کل احوال نگهبان و حفظ یزدانی
نزدیک وار و پاسبان و در عرض یکماه از ابتدای پانزدهم ماه جمادی الآخر
که بنواحی جمو رسید نه نوبت غزوه با جماعت کفار و مشرکان
و گبران و بت‌پرستان اتفاق افتاد که شرح آن
بمجلدات احتیاج افتد و درین مدت سی روز هفت قلعه از قلاع
معتبر کشوده شد که در حصانت و استواری بحصنهای منیع

وحصار

وحصارهای رفیع فایق بود و همه بیک فرسنگی و دو فرسنگی
یکدیگر واقع و اهالی هر قلعه مخالف اهالی دیگری و اکثر ساکنان
آنجا در ایام سلاطین ماضیه از اهل جزیه بودند و درین ایام
مستی فرصت شده از التزام جزیه رجوع نموده و بدان سبب
خون خود را هدر ساخته و سزاوار قتل شدند و همه آن قلعها
مفتوح و مسخر گشت و در تحت رایات ملک اقتدار خاقانی
استقرار یافت از جمله قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخه
کوکر که اهالی آنجا بوسیله جی مسلمانان بودند قدم در دایرهٔ
متابعت نهاده و طوق بندگی در گردن جان افکنده سر در ربقهٔ
فرمان آورده اما دلایل نفاق و علامات خبث عقیده از صفحات
حال ایشان ظاهر بود و مال امانی بر ایشان انداخته بودند
و بنظر بصیرت از اوضاع ایشان تفرس پی افتاد که از جادهٔ
طاعت داری منحرف خواهند شد یکی از بندگان خاص که
رای صایب را با شجاعت وافر در رشته انتظام کشیده
بود و در باب انتزاع سلاح آن گروه بی باک فکری ثاقب

زبون و تبرز کردانید که اجناس پس بعوض اموال ایشان بستانند گنج خانه
و کهنه کانی که بسی بحس داشت قیمتی گران بر آن نهاد و همه سلاحها
بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست
ایشان نماند خردمندان نتایج اندیشهٔ صواب اندوز را
بنظر عقل دوراندیش معاینه دیده اند شعر

الذی قبل شجاعة الشجعان	هو اول وهی المحل الثانی

بعد از آن حکم صادر شد که جبل کبیر در سلک خدام شاه شوند و
خازن آیند که یکی از بندگان درگاه جهانپناه بود و بدین واسطه
از جادهٔ مطاوعت سرکش بودند و مسلمانان را بقتل آوردند بر ذمت
همت غازیان لشکر اسلام واجب شد با آن قوم محاربه نمودن
جنگ پیش بردند و قلعه را گشودند و دو هزار کبر را بقتل
آورده و دود از خان و مانهای ایشان باوج ثریا رسانیدند
و از جمله قلعه ملک دیوراج بود و پنج قلعهٔ دیگر که مفتوح گشت
و مسخر شد و عرصهٔ آن دیار از خبث وجود مشرکان طهارت
یافت و غازیان و مجاهدان دست بردها نمودند که از آن

داستان پنجم و شستان و حکایت شرن و از اسباب بوردند
شد و نام خسرو غازی بر جریدهٔ ایام ثبت و مدون گشت
و انواع سعادات و کرامات در عزایم مبارک مساعد
نمود و اصناف فیروزی و بهروزی در ظل اعلام همایون
دست درهم داد و صیت فتحهای نام در اطراف عالم
بحد تواتر رسید و آوازهٔ مناقب و مآثر صاحبقرانی
در اقطار جهان سایر و منتشر شد و رسوم کفر و شرک مندرس
و منهدم گشت و قواعد بدعت و فساد روی بویرانی نهاد
و مراسم معالم شریعت بظهور رسید و اساس دین و دولت
رسوخ و استواری پذیرفت والحمد لله علی نعمه الظاهره والباطنه

ذکر نواحی موقف جهانپناه در نواحی جمو

باری سبحانه و تعالی که خامهٔ تقدیرش نقش بر آب زد پیکر
انسانی قرار یافت و نقاش فطرتش رنگی بخاک داد و زر
نهبی نقش گرفت چون نظر عنایت فرمود عنکبوت بر غار
پرده دار حبیب خویش گردانید و چون انتقام کشید پشه تیر را

به پرده دری دماغ نمرود نام زد ساخت — شعر

هر آن موری که باید بر درش بار — سلیمانیش باید بود ناچار
هر آن پشه که برخیزد ز راهش — سپه نمرود زیبد بارگاهش

بعنایت ازلی مساعی اهل سعادت را شایسته و تیاری ساخته
و کار مقبلان جهان بی این کوشش بسیار آماده و پرداخته هر جای که
جد و جهد سرا پرده زنند دولت و اقبال در سایه آن آیات
نموده و هر کجا جنود سعی و اجتهاد در حرکت آمده نور فتح و نصر
در موکب آن روان شده و دلیل بر صدق این مقال و شاهد
بر صحت این حال آنکه بندگی حضرت اعلی خاقانی در پیشتر
هندوستان رفتن و آمدن و وجود قطع منازل و تعب مراحل در
اکثر اوقات با کفار مصاف داشته و هر جا کمان برده که
سر شریری و بدراهیست برانداخته روز شانزدهم
ماه جمادی الآخر از موضع مسار کوچ کرده شش کروه راه
بریده در مقابله قریه بابله که از نواحی حوالت نزول فرموده
هم درین روز از امراء تومان امیرزاده جهانیان خلیل سلطان بهادر

واسمعیل

واسمعیل برلاس و شیخ محمد ایکو تیمور و بیشتر بقریه بابله توجه نمودند
اهالی آن دیه که مردم دلاور بوده و جنگلهای محکم داشتند جرها
در کنار جنگل ترتیب کرده جنگ پیش آورده بهادران لشکر اسلام
خواستند که بر آن کفار حمله کنند حکم جهانمطاع صادر شد که محاربه
در توقف دارند تا روز دیگر که رایت گیتی ستان سایه التفات
بر کفایت آن مهم اندازد روز شنبه هفدهم ماه بندگی حضرت
صاحبقرانی بر تکاور جهان پیمای و جنگی راه نورد سوار گشته
قلب و جناح بر کشیدند و میمنه و میسره راست کردند کافران
چون طنطنه صدای کوس و نقاره شنیدند و مهابت لشکر دریا
شکوه ثریا گروه مشاهده نمودند پای ثباتشان بر قرار نماند
در حال دیه را گذاشتند و در جنگلها گریختند و بهادران
صف آرای و نبرد جویان رزم آزمای چهره بر داشته در تعاقب
هندوان سیاه ستاره و کافران تباه کار ایستادند لشکریان
بدیه در آمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند و مایحتاج
لشکر اسلام معد و مرتب گشت همین روز عزیمت ساخته

در خیر امکان او باشد و از هر مملکت سلبی بطالبت باد بنود
که مناسب فسحت آن بود عقل که چراغی رخشان و اختری
درفشان نست و اند که جامهٔ هرکس باندازهٔ قد و قامت او
توان برید و نزد خرد که دری ثمین و جوهری نفیس است
روشن گشته که رقم تکلیف بر صفحهٔ حال هرکس بحسب استطاعت
توان کشید رسولان صدق خدمتکاری و فرط طاعت داری شاه
اسکندر بعرض رسانیدند و در بیان شرایط غلامی و چاکری او
مبالغه نمودند بنابر آن عنایت و عاطفت ارزانی داشته حکم
فرمود که بهیچ باز نماند و بزودی متوجه شود روز سه شنبه
بجدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر و زین الدین را روانهٔ صوب
کشمیر داشتند و بر آن قرار دادند که چون بیست و شش روز
از این تاریخ بگذرد باید که بلب آب سند رسیده باشد
و درین منزل دیهی بود که دو سه برادران در آنجا بودند لشکر
منصور در آن دیه تاخت بردند هندویان دست از خان و مان
شسته دیه خود را بدست خود آتش زدند و روی بگریز آوردند

و چهار کروه راه آمده رایت اقامت برافراشتند و در همین
روز قاصدان که از دهلی برسالت بطرف کشمیر رفته بودند و احکام
جهانگشای و نشانهای عالم مطاع بنام شاه اسکندر والی کشمیر
در صحبت ایشان نفاذ یافته بود درین منزل باردوی اعظم رسیدند
و اولجاتیمور توقتابو و از بندگان امیرزاده رستم و تمعد زین الدین
عرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگی بسته روی
بدین قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و بموضع جهانپناه رسید
در آن مرحله الجاتیمور توجین و مولانا رکن الدین که از جانب او برسالت
آمده بودند بوی پیوستند و تقریر کردند که امرای دیوان اعلی
سی هزار اسب مقرر فرموده اند که از کشمیر پیش کشند جهت توجیه
و ترتیب آن بازگشتند و بکشمیر رفتند که بعد از اسپ شمار باز
متوجه شوند چون این صورت بسمع عالی رسید نپسندید و رقم
از تضا بر آن کشیده و باز خواست فرمود که شاه اسکندر را
تکلیف ما لا یطاق کرده اند و بیرون از اندازه گفت و وسع او
طلب داشته اند هرکس را بدان مقدار خطاب توان کرد که

ادیه

ونص تنزیل آسمانی که یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین مطابق
حال ایشان آمد لشکریان از آن دیه غله و علوفه بسیار بدست
آوردند و همین روز دو دیه دیگر که بدان نزدیکی بود وقت نماز
پیشین تاخت کرده غلات و اطعمه فراوان کشیدند و هندوانی
گبر دان کوه تحصن نمودند سرآمد ایشان بهروز فتنه انگیزی و پیشوای
موقف بی باکی و خونریزی بودند از سر که راس المال زندگانیست
دست بازداشته و جانبازی و سرفشانی عین هنر و بردن
گرو شناخته درین دره ارا تیمور که از بندگان خاص بود بحسب
تقدیر یزدانی عز اسمه از آن هندوان جنگی آسیب یافت
والله مقدر کل شیء و الیه المصیر روز چهارشنبه نوزدهم ماه جمادی الاخری
از آن منزل کوچ کرده در تنابه قصبه جمو نزول فرمودند
که چهار کروه بود و درین منازل قریب چهار فرسنگ راه مزارع
بود متصل یکدیگر که خوید چهارپایان لشکر منصور آسپانی از آنجا
حاصل می شد و درین سبزه زارها و چراگاهها علف خوار کردند
روز پنجشنبه بیستم ماه عنان رایت جهانگشای جهت تاخت

فخار

فخار و غزوه کفار صوب قصبه جمو تاخت و بدان آب که منبع
آب جمو است در آمدند و چند نوبت لشکر منصور از آن
آب گذشتند و در دامن کوه بدست چپ قصبه جمو بود
و در دست راست قریه منو هندوان توبی سیکل رو پل
درین دو موضع با زن و فرزند خود بکوهها در پناه داده و در مقام
جنگ و جدال ایستادند و حریص بودند با آنکه زحمت حیات
از سر خود باز کنند و جان خود را چون ذره بباد فنا دهند
و از باختن عمر و زندگانی یکی جو غم نخورند و از سر جهل و غایت
شقاوت پیش آوردند اجل باز رسید بندگی حضرت اعلی ایشان را
بر حال خود گذاشته فرمان اعلی صادر گشت و دیه را تاخت
کردند و بوقت باز گشتن بقصبه جمو در آمدند که لشکر منصور
غلات جهت علوفه و غله بر دارند و از طرف قریه منو رای
ایشان سوار شده با جمعی کبر از آنها بجوی و کافران هندو
نعره و نفیر بر زدند و فریاد و رسم انداخته چون سگ که وقت
بر آمدن ماه بانگ کند و بر تنگی کوه آمده و بحمایت آن پناه جسته

تیر می‌انداختند و جنگ در غایت احکام و جایی عظیم استوار
داشتند چنانچه در آمدن محالات نزدیک و از ممکنات
دور بود و رای ممالک آرای که نمودار عقل کل و آینهٔ عالم غیب و طلیعهٔ
آفتاب نصرت و جام گیتی‌نمای ظفرست مصلحت در آن
دید که تجسس پیرا ایشان را در دام تسخیر آورد و چند توشون مردم جلد را
در کمین جاییهای جنگل گذاشته بیان شهسواران انجم راه مقصد در پیش گرفت
و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب حمو گذر فرمودند و بچار کروهی
فرود آمدند بر لب آب چنداوه و درین مقام چهار فرسنگ در چهار
فرسنگ سبزه‌زار و علف‌خوار و کشت‌کار بود و چون با جماعت
کفار در ذره جمعی و تنوا اتفاق عزیمت ایشان خاطر اشرف اعلی
متعلق آن حال بود و ضمیر منیر نگران آن قضیه چون بندگی
حضرت از آنجا کوچ فرمودند و ان روباه صفت تصور آنکه پیش از
شیر کارزار تهی گشته از بیغولهای جنگل بیرون آمدند و از چند توشون
لشکر منصور که گذاشته بودند از تومان شیخ نورالدین تقدم و تیمور
و حسین ملک قوچی جمعی را با نیچه بگیره دیگر گرفته بساحت جهانپناه

حاضر آوردند بندگی حضرت شکر آفریدگار زمین و آسمان کردگار
جهان و دانای آشکار و نهان گزارش فرمود و با امر اکیت
زهی قادر بر کمال و فاطر ذو الجلال و شکنندهٔ کامهای شهرکان و برازندهٔ
حاجات بی‌وجدان که این گبران متکبر را که دیروز در موقف
گردنکشی هیچ آفریده التفات نمی‌نمودند امروز مجموع را گردن بسته
مسخر و مقهور لشکر دین اسلام گردانید اصلا باعتقاد پاک رای
روشن و رویت صافی و صبح جمیل خود در میان ندید و از فیض نعمت
مسبب الاسباب و محول الاحوال تعالی و تقدس پس دانست
و بیقین شناخت که حاصل کوشش بسیار بی‌بخشش کردگار جز
رنج تن و درد دل فایده ندهد و چیدن میوهٔ آرزو از درخت مراد
بی مساعدت ساعد تقدیر از قبیل محال باشد دیده می‌باید پاک
از غشاوهٔ عیب نجات یافته و از سرمهٔ توحید و کحل تحقیق روشنی
پذیرفته تا نظارهٔ اسرار صنایع ربوبیت در عالم آفرینش
از روی درست آید و آثار رحمت و آیات قدرت و دلالات
حکمت بنده این خنده گزیده و صاحب‌قران پسندیده ستوده

از سببهای آسمان و زمین قطع نظر فرموده همه چیز را نتیجهٔ الهی
و ثمرهٔ حکمت نامتناهی می‌شمرد بیت

دروغست گین وهم کوتاه بین ‖ فلک را نهد کارساز زمین

زمین و فلک چون نسبت بنده‌ایم بتسلیم خدمت سرافکنده‌ایم
در حال مهابت قدرت ربانی زنجیر در گردنهای آن نگونبختان انداختند
و بر خاک ذلت کشیدند و رای جمهور را زخمی زده بودند جهت
مصلحت استخلاص اهل و اولاد علاجی کردند و چندین انذار و تبشیر و وعد
و وعید سعادت اسلام و عزّ ایمان دریافت عادت
گمراهان آنست که اگر صد هزار دلیل پیش ایشان نهی و چراغ
شریعت در راه ایشان برافروزی نه آن دلیل بینند و نه بدان
راه روند و نه دیدهٔ عبرت بین دارند و نه دل صواب اندیش بیت

به بی دین نتوان نمودن چراغ ‖ که جز دیده را دل نخواهد بباغ

برحسب اشارت نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر چون
ظاهر اسلام شده گوشت گاو که پیش گبران حرامست خورد
بنوازش تشریف سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط

رفت

رفت که او را رعایت فرمایند و در پایهٔ حمایت نگاه دارند
و روز یکشنبه بیست و سوم ماه درین منزل توقف فرمودند
تا لشکرها که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شدند
درین روز خبر رسید که امیرزادگان و امرا که آن طرف متوجه
شده بودند لهاور را مفتوح و مسخر گردانیده‌اند و مال امانرا
استخلاص مینمایند و شیخا کوکر که آخر کار او موافق اول نباشد
هم گرفته‌اند بسیار کس در ابتدای امور در میدان دولتخواهی
جولانی کنند و در انجام پدید آید که سبب آن از آن کمیت وفاداری آن
شخص دم خدمتکاری و لاف هواداری زنند و در غایت
و نهایت پیدا شود که بنیاد چاکری ایشان بر چیست شعر

لکل امرئ ساد العلی حرکات ‖ ولکن عزیز فی الرجال ثبات

مقصود ازین حال آنکه چنانچه در دیباچه این کتاب ذکر رفته
عنوان نامهٔ این جهانگشایی و طراز لباس این کشورستانی
و نقش نگین این پادشاهی راستی و درستیست بر آفریده که
بدل راست قدم بر جادهٔ خدمتکاری نهاد و بر آن

ثابت و راسخ بود روز بروز در مدارج سعادت ترقی نمود
و هر که خیال کژ بخود راه داد و از طریق راست پای برون نهاد
بدست خویش سیاف خشم بر سر خود کشید

شعر

پرسید یکی ز من که این ره چونست	کز راست روی بیار که و همو نست
و ز راه که نه بر طریق شایسته روی	افزون ز هزار سیزده بالا خونست

تواند بود که بعضی مردم نادان که تجربه کار ها نکرده باشند
و بر باطن حالات وقوف نیافته بحسب ظاهر حال در خاطر آورند
که او که خدمت بسته بود و شرط ملازمت بجای آورده چگونه مرحم
خسروانه بگرفتن او رخصت فرمود اما عاقلان هوشمند و زیرکان
خرده دان را معلوم و مقرر باشد که اگر جرمی قوی و گناهی
عظیم از و در وجود نیامدی سزاوار خطاب و عتاب نشدی و اگر
خبث باطن و قبح ضمیر او بظهور نپیوستی مستحق ملامت و عقوبت
نگشتی از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
مرویست که شخص باشد که عمل اهل دوزخ کند و او را قدر به بهشتی باشد
باشد بدوزخ که سابقه عنایت الهی در رسید و توفیق

عمل اهل بهشت ارزانی دارد و برعکس این حدیث

بیت

طاعت که با غرور بود دنج لعنت است	عصیان که زو شکسته شوی تخم اجتباست

بسا کس که در دنیا او را بوضع بیگانگان یابی که فردا سیان
ملا اعلی و ساکنان جنت مأوی از خزاین غیب خلعتهای کرامت
و حلهای عزت آرند و بر و پوشانند و بسا کس که درین منزل
عاریتی در شمار زاهدان آیند و لباس آشنایان پوشند که از دور
داغ شقاوت بر پیشانی خود بینند و در مقام بیگانگان فرود آیند

نظم

بسا کس که من دیده انگاشتم	چنان بش در اندیشه بگماشتم
سرانجام چون دیدمش وقت کار	نه آن بود کز وی گرفتم شمار
جهانی دگر هست پوشیده روی	وز آنجا توان کردن این جستجوی

حال آنکه دو سبب قوی بر گرفتن او باعث آمد یکی ظاهر و دیگری
باطن سبب ظاهر آن بود که بیشتر میان دو آب دریای گنگ و
دریای جون اجازت طلبید که بولایت خود رود و سواری نسق
کرده در لب آب پایه که آب لها و نیز خوانند بار گاه چنانچه
بپیوندد و چون بولایت خود رسید مجلس عیش و بساط عشرت

بر آراست و بشراب خوردن و استیفاء لذات جسمانی
نمودن مشغول شد غافل از آنکه وعده رفته و میعاد معین گشته
خصوصا با صاحب قرانی اسکندر هیبت و خاقانی فریدون همت
که نظر مهر حضرت عزتست و چندین رعایت و مراقبت او
فرموده و او را از حضیض خمول بذروه جاه و عزت بر کشیده و در
حدود سند و سیوستان هر کجا هندوان و توسل نموده اند و گفته که ما
از جمله تابعان شیخه کوکوایم ایشان را غارت نکرده اند و اسیر نگرفته
عنایت و مرحمت درباره او بدین حیثیت مبذول داشته اند
و در مقابله آن خلف وعده جایز داشته و مخالفت اندیشیده شعر

درختی که تلخست او را سرشت / گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب / بریخ انگبین ریزی و شیر ناب
سرانجام گوهر بکار آورد / همان میوه تلخ بار آورد

چون از لب آب سیاه که موعد بود سه روزه راه گذاشته بود
تقاعد نمود و نیامد عرضه داشت که بر آن جازم شده که بسبیل اهمال چند
بار دو بی اعظم نیامده ولیکن درین معنی آنکه از بندگان هرکس که آنجا

رسیده بهیچ نوع التفات ننموده مثل صدر جهان مولانا عبید الله
و سید شاه خازن و دیگران که تربیت ایشان پای رفعت
بذروه جاه می توان نهاد و ابواب مقصود بر روی آرزوی خویش
می توان گشاد شعر

سالها جام جم بدست تو بود / چون تو نشناختی کسی چکند
گنج بین مرادت آمده بود / چون تو در باختی کسی چه کند

خرد صواب اندوز راه نمائی سری کرد که دست امید بفتراک
دولت بزرگان دین مستحکم باید گردانید و سفینه طلب را بامداد
کلاهان صاحب تمکین بساحل نجات رسانید شعر

دست دار از کمر متبلان / سرکش از صحبت صاحب دلان
خار که هم صحبتی گل کند / غالیه در دامن سنبل کند

لیکن مقبل بخت برگشته زده بود ندیک ذره خوف بخود راه نداد
و از سر غفلت که مرشدی بخت نصیحت نشنود بیت

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه / سفید کردن آن نوعی از محالاتست

چون بدین حرکات ناصواب اقدام نمود نایره غضب و قهر

حضرت خاقانی زبانه زدن گرفت و شعلهٔ آن بادر رسید و
فرمود که ولایت او را غارت کنند و او را گرفته بیاورند
و اما سبب باطن آنکه بندگی حضرت بنظر فراست خسروانه
دلایل نفاق و آثار شقاق از صفحات احوال او مشاهده فرموده
و اخلاص که پیش نموده در دل نورافزای خاقانی جای گیر نمی شد
و در محل قبول نمی آمد که اعتبار چیزها بباطن است و حقیقت
کارها بنیت و قبول اگر هزار کس بعمارت ظاهر مشغول شوند
عمارت ایشان خرابی یک دل را جبر نکند و اگر یک دل
آبادان شد پاسبان اقلیمی بود و همه را در حمایت خویش کرد
که دل مجمع البحرین عالم ملک و ملکوت و ناظر سرادقات
جبروت و حامل محمول سر امانت و جامع میان غیب و شهادت
و شرف منزلت دل از این می توان دانست که نظرگاه لطف
ربانی و فضل سبحانیست هر سال بچهار دیده لطف در
فصل بهار در باغ و بستان و الوان درختان نگرد و در هر جزوی
از اجزای مخلوقات و مقدورات صد هزار بدایع و ودایع

پدیدار و که هیچ کدام بیکدیگر نمانند شاخهای معطر شکوفهای
معنبر خاکهای منور چمنهای مزخرف گلهای ملون یکی سرخ چون دلهای
مشتاقان و یکی زرد چون روی زاهدان یکی سفید چون
دل بوستان یکی نیل رنگ چون جان عاشقان این همه باسیر
یک نظر حقیقت چون از آن یک نظر چندین صنایع پدید کند
بیندیش که از سیصد و شصت نظر در یک شبانه روز در دل دوستان
چه عجایب و لطایف روی نماید دلی را که مهر شقاوت
ختم کردند کجا از منازل ابرار آگاه شود و سینه را که داغ حرمان
بر آن نهادند چگونه بمناهج صواب راه برد غرض که شیخه
کوکو علیه را از دوده و راه چندین روز بازار ترویج دیگر
بی هنر را بجای نقد خالص خرج کند و برابر محک اختبار زدند
تمام عیار بیرون نیامد

بیت

دل شکسته پسندند ناقدان بصیر ... درست قلب نخواهند غیر سیم اندود

روز دوشنبه بیست و چهارم ماه از آب جاوه عبور کرده
و پنج کروه راه رفته نزول فرمودند روز سه شنبه بیست و پنجم ماه

بسیاری پس از مردم در آب غرق شدند عنایت بندگی
حضرت اعلی دستگیر بیچارگان شده مثال فرمودند که اسپان
و استران خاصهٔ شریفه را با بازماندگان دادند و ایشان را
سوار گردانیدند و از آب بسلامت گذرانیدند مصراع
هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش درین روز
سند و شاه خازن را بصوب دار السلطنه سمرقند روانه داشتند که
بشارت وصول رایات ظفر شعار بمسامع دولتخواهان رسانند
و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه نوکر مخدوم زادهٔ
جهانیان امیرزاده ایرانشاه از تبریز بعراق آمده خبر سلامتی
فرزندان و لشکر منصور که در آن دیار بودند آورده و اخبار بغداد
و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعهٔ النجاق بعرض
رسانید روز دیگر نوکر امیرزادهٔ عالمیان پیر محمد فرزند مخدوم زاده
مرحوم امیرزاده عمر شیخ از ملک فارس رسیده و از سلامت
مزاج شریف آن مرغ دوحهٔ سلطنت و سرو جویبار معدلت
و مؤسس مبانی سلیمانی و مشید قواعد جهانبانی مژده رسانید

و از استقامت مزاج و مملکت و جریان امور بر منهاج ارادت
خبر داد و در ایلچیها که از مصر و شام فرستاده بودند از شمشیرهای
مصری و دیگر تحفها معروض داشت روز چهارشنبه بیست و ششم ماه
از کنار آب جیحون کوچ کرده شش کروه راه آمدند و در میان
بیابان نزول کردند و درهمین روز ایلچی برید بدار الملک سمرقند
فرستادند تا بشارت رسانند که متعاقب مقدم همایون
چون روح که سوی کالبد خرامد و چون نسیم صبح که جان در تن
جهان دمد بمستقر عز و جلال و مسند عظمت و اقبال میرسد تا
زودتر فرزندان کامکار که منظور نظر عنایت آفریدگارند باستقبال آیند
و از غبار موکب جهانپناه توتیای دیدهٔ دولت حاصل کرده اند
و درهمین روز رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که بیشتر از
عساکر منصور از دریای دندانه عبور فرمایند تا چنانچه از
نور خورشید چشم عالم روشنایی یابد فرزندان و بزرگان
و کافهٔ برایا و طبقات رعایا بمشاهدهٔ طلعت نور گستر
مشرف شوند بنابرین بسیج تارک عالم پیمای که چون عمر گرامی

خوش رفتار و چون برق جهنده کوه گذار بود فرود آورده بهادر
و مسارعت فرمود

بیت

نزال وصل چون شود نزدیک	آتش شوق تیزتر گردد

روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه کوچ فرموده شش کروه راه قطع کردند
و کنار جنگل بر سر تلی خیمه حضرت صاحب قرانی فرو کش شد
در آن روز شیری در آن مرغزار پیدا شد بهادران صف شکن
و دلیران صید افکن بر سر آن شیر تاختن آوردند و از میان
امرا امیر شیخ نور الدین دلیرتر از همه درآمد و بحمله شیر شکار
و بصدمه آتش آهنگ آن شیر را بینداخت و نخچیر خود ساخت
در اثنای این حال امیرزاده پیر محمد بهادر و امیرزاده رستم بهادر
و امیر سلیمانشاه بهادر از لهاور بمعسکر همایون رسیدند در
غزوات و مجاهدات اقدام نموده و هندوان گبر را سر از تن
درووده و غنیمت فراوان حاصل کرده غنیمت را برسم تتوز کشیدند
هم در آن روز بندگی حضرت هر یک از بهادران که ایستاده
بودند سیورغال فرموده در آن ساعت نظر مبارک بر یکی از توشون

امیرزاده

امیرزاده پیر محمد بهادر افتاد و درباره او عنایت و مرحمت فرموده
جامه خاص و ترکش خاصه با بند زر بدو ارزانی داشت و پایه او
بر کشید ضیا دیده جهان چشم بر آن دارند که بیک کرشمه از
نظر التفات آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند سایه
بر حال ایشان اندازد و خواتین دوران ترصد می‌نمایند که
بحسن اهتمام از آن بارگاه اختصاص یابند تا همای دولت
ایشان را در زیر بال گیرد و از آنکسی که منظور این صاحب قران
گیتی ستان شود بر ملوک فایق آید

مصراع

کسی را که تو پرواز دهی شاهین است

هم درین روز
حکم نفاد پیوست که امرای برانغار و جوانغار و سایر امیران
قشونات برای معین روی بدار الملک سمرقند آورند و
مخدوم زادگان و امرای بزرگ و امرای تومان و امرای قوشون
هر یک باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه و تاجهای خاص مخصوص
گشته و سرافراز شدند و چون درین حدود شکارگاهی بود
چون ساخت جوزگریان با طول و عرض و در آن شیر دیوزور

و آهو و گوزن و کوته و سایر اصناف شکاری بسیار بودند نشاط
شکار و دامن همت خسروانه آویخت و لذت صید دواعی
نهمت پادشاهانه را در حرکت آورد و چند هزار کس را تعیین
فرمود و بجرگه در پیستاد و بعد از آن که دشمنان شیر شکار را در
معرکها انداخته بودند بشکار حیوانات برنشستند و چون خصمان [illegible]
بر مثال پشه بدست و پای حمله گرفته بودند بچهره آهویان رغبت
نمودند و در آن صحرا چابک لشکر منصور چندان شکاری انداخته
که محاسبان عقد آن نتوانستند کرد و مهندسان از قیاس
آن قاصر آمدند روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ
شدند هشت کروه راه قطع فرموده در کشت زاری نزول فرمودند
در نزهت و صفا چون جان خرم و در خضرت و طراوت
غیرت نمای مرغزار ارم موضعی که آن را جهان خوانند
و سرحد کشمیر است و شب شنبه بیست و نهم ماه از موضع
جهان کوچ کرده چهار کروه راه رفته بکنار آب [illegible]
و در همان روز از پل عبور فرمودند و در گذشتن از آن پل

درویشان لشکر را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت
نمودند و امیر شاه ملک و جلال الاسلام را مامور گردانیدند که
مجموع لشکر را از پل بگذرانند و صباح یکشنبه سلخ ماه بندگی حضرت
ایلغار فرمودند و بیست کروه راه راندند و در موضع سامت
که از توابع کوه جود است نزول فرمودند غره ماه رجب از موضع
سامت رحلت فرموده بحوالی قلعه بروجه نزول فرمودند
و در همین روز وقت نماز پیشین نهضت فرموده بچول جلالی
در آمدند و وقت نماز شام از چول چون جای بیرون رفتند و از
قلعه بروجه تا این منزل سی کروه بود و پیش از این دیگر رفت
که سبب چه بود که چول مذکور را چول جلالی خوانند روز سه شنبه
دوم ماه رجب وقت چاشت سلطانی بود که موکب جهانگشای
همعنان فوز و نجاح و مقارن سعادت و فلاح بکنار آب
سند رسیدند و جماعت امرا که در قلعه [illegible] گذاشته بودند
پیر علی و باقی امرای قوشون بر سر آب سند پلی بسته بودند
مغولی و جسری در غایت خوبی در بین روز از آب سند عبور فرموده

تا نیم روز برلب آب توقف فرمودند وامرا قدوا وارلب آب
گذاشتند که لشکر منصور را بگذرانند و نماز پیشین دره کوه
راه قطع فرموده نزول کردند روز چهارشنبه سوم ماه رجب
موافق اول فروردی ماه روز نوروز ازین موضع عزیمت ساخته
بمرحلهٔ نو فرود آمدند وامرا که جهت مدافعه گروه افغانان
که پیش ازین حال ایشان گزارش یافت در حدود نغر بودند و از
مدت هفت ماه باز بشرف ملازمت ساحت گیتی پناه
نرسیده درین مقام زمین خدمت بوسه دادند و از غبار
آستان عالی نور دیدهٔ اقبال شاه ساختند و یک تنوزا سپ
و یکهزار گاو پیشکش کشیدند بندگی حضرت اعلی اسپان را
بهمان سهاوران بخشیده و حکم فرمود که گاوها را بخداوندان رسانند که
از ایشان غارت کرده بودند و فرمان اعلی نفاذ یافت که مرعلی
و باقی امرا آنجا توقف نمایند تا تمامی لشکر از آن حدود عبور کنند
روز پنجشنبه چهارم ماه بطرف نغر روانه شدند و صباح آدینه
پنجم ماه رجب بقلعهٔ نغر رسیدند و درین روز نوکر مخدوم زاده

جهان ایران شاه بهادر روانه داشتند که خبر فتح و مژدهٔ ظفر
بممالک آذربایجان رسانند و محمود درآنخواجه و هندو شاه
خازن بکابل فرستادند که لشکر کابل بعسکر همایون حاضر آیند
و مصلحت را یکی شکار کردن و دیگری امر منظم و مهم اسم بود
و دفع شتّهٔ بقایای افغانیان از سپر مسلمانان و بدین سبب
در حدود قلعهٔ نغر توقف فرمودند باوجود آنکه امداد اشتیاق
بدیدار فرزندان بدرجهٔ اعلی و مرتبهٔ کمال رسیده بود
کارخدایی امر ربانی بر هوای دل و آرزوی نفسانی
اختیار فرمودند روز شنبه ششم ماه و دوشنبه و سه شنبه
تا نماز دیگر بعمارت قلعهٔ نغر مشغول و حکم جهان مطاع صادر شد که
مجموع امرا و اشراف تابینگان چهر سپید بدست خویش در تعمیر
آن قلعه که موجب صلاح مسلمانانست سعی و کوشش نمودند
روز دوشنبه وقت نماز دیگر بطرف گنبد شیخ مبارک شاه
نزول کردند و روز سه شنبه هشتم ماه از آنجا کوچ کرده براه کرباش
روان شدند و درین دره شیخ احمد خواجه افغان بسعادت

ملاقات بندگی حضرت اعلی خاقانی فایز گشت و چون شیخی
عبارتست از سفره گسترانیدن و سفره گشودن و دیگر سخن وری نمودن
و از نعمت خانهٔ ارشاد غذای روح و قوت دل و جان مهیا
داشتن و بحمد الله تعالی بندگی حضرت اعلی خاقانی در معرفت
امور الهی و احکام ربانی بدان پایه است که مشایخ جهان را
در حاشیهٔ بساط همایون گوش هوش می باید نهاد که سمع
خویش را از گوهر الفاظ پادشاهانه گوشواره سازند
و در چنین ولای موافق و محل مناسب مجموع لشکر منصور که مسافتهای
دور بریده بودند و از راه رسیده چشم داشتند و گران بودند که
سفره خواه آورد و بی تکلف آسایش جان بوجود شیخان
بزرگوار متعلق است و آرایش خوان [illegible] کریمان متصل

شعر

برومند باد آن همایون درخت — که در سایهٔ او توان برد رخت
گه از سایه آسایش جان دهد — گه از میوه آرایش خوان دهد

شیخ خز نعمت وجود خویش هیچ مایده نگسترانید و غیر از حضور
پرنور لشکریان را فایض نبخشید چون ابری بود که از و امید باران داشتند

و هیچ باران از و نیاید و چون برستی فریبنده که از اثر او رشحهٔ
بکام آرزو نچکد مقصود ازین سخن آنکه رعایت رسوم در مقام
از قبیل فتوتست و محافظت قواعد در هر موقف از جملهٔ مروت
سراب صفتی از خود دفع باید کرد و چون آب ظاهر و باطن صافی
داشتن و خشک مزاجی گذاشتن و چون شاخ سرسبزی و میوه
ریزی شیوهٔ خود ساختن که صورت و معنی هر دو درکارست
و اسم و مسما هر دو در محل اعتبار هر کلی و جزوی که از شخص
بظهور پیوندد در آیینه بازگویند و جلیل و حقیر که از مردم بوجود آید
چون خیال در قید تحریر آورند

بیت

جهان در بد و نیک پرورد نست — بسی نیک و بدهاش در کرد نست

درین روز وقت نماز [illegible] خانهٔ شیخ عبدل بموضع اسپیکار
از قدوم مبارک حضرت خاقانی با سپهر برین مفاخرت نمود
و شیخ وظایف خدمت باقامت رسانید روز چهارشنبه
نهم ماه از موضع اسپیکار نهضت فرموده از طرف بدخوا
بدان دهانه در آمده و نزول فرمودند و درین روز مولانا نعمت را

نزدیک امیرزاده جهانیان فرستادند که بشارت وصول
رایات جهانگشای بمسامع مخلصان رسانند روز پنجشنبه دهم ماه
بود که وقت صباح در کابل نزول فرموده بودند و شب هنگام
بدهانهٔ جوی نو که بادام می‌گویند و این بادام نهریست عظیم که
معمار همت خاقانی از راه بریده و مثل آن نهر جاری نشده و سلاطین
گذشته نبوده زمانه نظیر آن در میان آب آیینه تماشش ندیده
و سپهر گونه آن چشمه بدیده احوال نیافته و بر کیفیت
و کمیت آن وقوف و اطلاع نیافته تا وضعی مبارک در حیز
عبارت آید روز آدینه از کنار جوی نهضت فرموده
وقت نماز دیگر بموضع بند نزول فرموده بودند روز شنبه
دوازدهم ماه مذکور بدامن عقبه حرمیص بودند و از آنجا کوچ کرده
از عقبه گذر فرموده و درین روز از اصابت عین الکمال
در دست مبارک بندگی حضرت بادی انگیخته شد و در وی آزار
پدید آمد چنانچه مزاج شریف از سختی رنج تحمل سواری شدن
نداشت و صبر و آرام آنکه عنان سمند جهان‌پیمای دست مبارک

بوسند اشت سپهر از آن حادثه سرگردان شده آفتاب
از آن تاب در اضطراب افتاده و صبح نورافزای روح و راحت
بشام ظلمت‌زدای رنج و ملالت مبدل شده و غبار ملالت
بر دامن خاطر خطیر نشست از دو جهت یکی آنکه از پسر فرزند
هنوز خبر سلامت مخدوم‌زادگان نرسیده بود و دیگر آنکه هر آن
و وجعی هر چه تمامتر روی نمود بدان سبب مشارع زندگانی
هم عنان تیره شده و اسباب اندوه تراکم گشت

شعر

از بیم ملالتت جهان می‌لرزید — وز لطف تکسرت زبان می‌لرزید
وز غایت احسان تو بر سر دانی — بر جان تو صد هزار جان می‌لرزید

لابد بحکم آنکه بدان آسایش داده استران می‌کشیدند
و این منزل که این عارضه روی نموده ناخوشک خوانند زمانه
جا پیشه ناخوشی بنیاد نهاده و دور سپهر ستمکار بداندیشی پیش گرفت
شبهنگام از قبة الاسلام هراة نوکر مخدوم‌زاده شاهرخ
بهادر در رسید و اخبار موافق بمسامع جلال رسانید و دو
شب در آن موضع بسر بردند تا الم دست همایون تسکین یابد

و بندگان خاص دولت آستان آن محل عالی را که عالی درون
برج بود برکردن گرفتند که جایی بغایت تنگ بود
و بر تخته سوار شدن تعذری داشت روز دوشنبه سیزدهم
ماه دولت را از عقبه گذرانیدند و درین موضع نوکران بندگی
حضرت خانم و سایر آقایان و مخدوم زادگان از سمرقند
رسیدند و خبرهای فرح افزای معروض داشتند اما
بسبب ملالت مزاج همایون بندگان و چاکران
اندوهناک بودند

شعر

برآمد ابری از دریای اندوه	فرو بارید سیلی کوه تا کوه
کمین سازان محنت بر نشستند	بزرگواران طاقت رخت بستند

از رسیدن اندک رنج بذات بزرگوار خاقانی ناظم جهان
خلل در شئون و امور عالم شورش کرد و ملائک از هر موضعی
که مرغ طاعتی پر بدنامه از دعا در منقار داشت و از هر گوشه
که نور قربتی ظاهر شد کشف این ظلمت توجه نموده می‌گفت نظم

گر تیغ تو یکدم ز میان برخیزد	عصمت همه را ز مال و جان برخیزد

از بستر تب گر جای خواه تو باد	برخیز سبک و زنده جهان خیزد

بیمامن التماس قدسی صبح صحت از مشرق ذات
بزرگوار طلوع نمود و برکات دعوات صالحه آفتاب
دولت از کسوف خلاص یافت و ماه اقبال از محاق
بیرون آمد و از شربت خانهٔ و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین شربتی نافع نوشیدند و از خزانهٔ فضل الهی
لباس سلامت و استقامت پوشیدند و مراسم شکر و شکایت
باقامت رسانیدند و بعد از آن کوچ بر کوچ روی بمستقر عز و جلال
آوردند روز چهارشنبه منتصف ماه رجب از موضع سر آب
نهضت نموده بطرف تقلان روانه شدند و روز پنجشنبه
از آنجا بر بادپای کشتی همای سوار گشته بموضع قرا الماق نزول
فرمودند و خواتین امیرزاده پیر محمد بهادر و امیرزاده جهانشاه بهادر
و امرا و رعایای ولایت تقلان ساوریها کشیده بعرض
رسانیدند روز آدینه نوزدهم ماه وقت چاشتگاه
سلطانی رایت جهانپناه خاقانی بموضع سپمکار رسید

دهم درین روز از آنجا کوچ کرده بموضع عرتنک نزول فرمودند
و روز شنبه بیستم ماه بموضع حلم رسیدند و نیم روز از آنجا
رحلت فرموده نماز خفتن بلب آب ترمذ آمدند و از آن آب
عبور فرمودند و درین مقام مخدوم زاده الغ بیک بهادر و خانم
و مخدوم زادگان و اعیان و اشراف بدولت ملاقات
بندگی حضرت اعلی مشرف شدند و روز یکشنبه و دوشنبه
در ترمذ بودند و دوشنبه خداوند جهان صاحب قدر عالی شان
از آخور رحمت زمع مکان طوی داده پیشکشهای لایق بوقف
عرض رسانیدند روز سه شنبه بیست و سوم ماه از ترمذ بییلاق
جهانشاه انتقال فرمودند روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه
ترکی کرابه رایت سپهر برین نخشیدند و روز پنجشنبه بیست و پنجم
بنزول رایت همایون زمین دیار را آنچه با آسمان مباهات نمود
روز آدینه عرصه موضع کمر یک بوسیله قدوم مبارک از فردوس
اعلی حکایت کرد و روز شنبه موضع توری سنداق مرکز
اعلام ظفر پیکر شد روز یکشنبه بموضع دو چشمه آمدند

و درین یورت امیرزاده شاهرخ بهادر بشرف پای بوس
پیوست و امیرزاده عمر بهادر هم بدان دولت سرافراز گشت
حال آنکه در همان زمان از دار الملک سمرقند امیرزاده عمر بهادر
را در آن تختگاه سلطنت و سره مملکت گذاشته بودند و امور
آنجا باستمام او تفویض فرموده چنانچه شرطست ابواب
عدالت بر روی رعیت گشوده بود و از روی انصاف
داد ستمکشان داده و در بندگی حضرت اعلی احماد و موقع تحسین یافته
از آوازه او سپاس نمودند که یک ساعت عدل از پادشاهان
برابر عبادت هفتاد ساله زاهدانست چه ضبط ولایت
بی مرد کار صورت نبندد و مرد جنگ بی بخشیدن گنج بچنگ
نیاید و احسان کردن بی منافع عمارت دست ندهد و فواید
عمارت بی محاسن معدلت روی ننماید شعر

عدل کن زانکه در ولایت دل — در پیغمبری زند عادل
چنان زی که چون برسدت کردگار — نه پیچی سر از شرم روز شمار

از تاج و تخت و ملک و مال هیچ باقی نمی ماند و اسباب

این عالم فانی و جهان پرمحنت پرشال و شناسایی برق
و آشنایی خیال و عرصهٔ زوال و مهبّ انتقال است

نظم

از آن گنج کآورد قارون بدست — سرانجام در خاک بین چون نشست
وزان خشت زرین شداد عاد — چه حاصل بجز مردن نامراد

عدلست که سعادت ابدی و ملک سرمدی و نعیم باقی
و کرامات جاودانی ثمرهٔ داد و احسانست که درجات آخرت
و منازل جنت و قربی و زلفت ازو حاصل گردد و من الله الاعانة
روز سه شنبه غرهٔ شعبان شهر مبارکش از حضور رایت
عالی بهشت آیین شد و مدت پانزده روز در سرای
انجا آسوده توسن فلک رام و مجاری امور دولت بر وفق
مرام و سیر اختر تابع احکام و زمانه چاکر و روزگار غلام
روز دوشنبه پانزدهم ماه شعبان از شهر مبارکش عزیمت
ساخته در کنار آب رود گک سراپردهٔ سلطنت پناه
باوج مهر و ماه کشیدند و روز چهارشنبه شانزدهم ماه بموضع
خار رباط تمام حالیه فرود آمدند روز پنجشنبه هفدهم ماه از عقبهٔ

آنجا در موضع قتلغ یورت نزول فرمودند و روز آدینه
تخت قراچه آمدند و روز شنبه نوزدهم ماه باغ و کوشک
جهان نمای از فر اقبال عالی جهان نمای گشت

مصراع

چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد

و یکشنبه بیستم ماه باغ دولت آباد بوسیلهٔ طلوع طلعت
فرخنده این نام را بر خود درست گردانید و روز دوشنبه
بیست و یکم ماه چاشتگاه ساعتی مبارک و وقتی میمون
با حصول اسباب خرمی و امداد شادمانی بکوشک دلگشای
آمدند و مجموع خواتین و فرزندان و امرای عظام حاضر شدند
مقارنهٔ ماه و آفتاب و اتصال کواکب سعد جهان را بنالهای
فرخنده نوید داد و اجتماع نیرات در اوج دولت و برج
سعادت گیتی را بنیل مرادات ضمانی کرد و صحیح طبقهای
در شاهوار برسم نثار بعرض رسانیدند و خورشید
وجه الیمن خیرات تمام بر خاک افشاند خواتین و مخدوم
زادگان و امرا چندان زر نثار کردند که ریگ را از توجبان

بمبلغی گرامند رسید و بر کسی اند ملازمان زر بدامن کشید
روز سه شنبه بیست و دوم ماه شعبان رایت فلک اقتدار
خاقان روزگار چون روح گرامی که در قالب آید و چون
جان عزیز که در کالبد دمد بدار الملک سمرقند رسید بیت

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
و آن کام که ایام همی خواست برآمد

در حال سپیده دم درست مغربی برسم نثار پیش آورده و گردون
خوشهٔ قیمتی پروین را بر طبق عرض نهاد و نسیم بهاری
بفراشی ایوان سپهر از تناغ برخاست و ابر گوهر افشانی
بارگاه جهانپناه پیش آمد از آتش رسیدن کاس نشاط چهره روزگار
افروخته شد و از گردش رحهای کامرانی غمها سوخته گشت
خاطرها از تواتر جام شادمانی در اهتزاز آمده دماغ عقل از بخار
سرور مالامال شد بیت

هر شادیی که چرخ زمانوت کرده بود
از رایگی لطیفه قضا کرد روزکار

بندگی حضرت اعلی چون مصحوب تایید الهی و مشمول فضل نامتناهی
برکرسی سلطنت رسید مضمون این آیت بزبان حال ادا فرمود که

الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله و الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور بعد از استحمام
بزیارت شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنه رفتند و از آنجا
مراجعت نموده و بخانقاه خاتون رضی الله عنها تومان آغا
که رابعهٔ عهد و زبیدهٔ وقت است آمدند و بعد از چاشت در
باغ چهار و نقش جهان نزول فرمودند رایت جهانگشای مظفر
و منصور و چاکران حضرت مؤید و سپهر و روحیهای جمیل
مرضی و مشکور و منزل و مقام آبادان و معمور شعر

از آن شد خانهٔ خورشید معمور
که تاریکان عالم را دهد نور
سحاب از از آن آمد جهانگیر
که در ظلی گیاهی را دهد شیر

ذکر مسجد جامع که بندگی حضرت اعلی خلافت پناه
خاقانی بدار الملک سمرقند بنا فرموده

خداوند عالم تقدست اسماؤه و توالت آلاؤه در قرآن مجید که
منشور عزت مؤمنان است می فرماید انما یعمر مساجد الله
من آمن بالله و الیوم الآخر از منطوق این آیت معلوم میشود

که

عمارت مسجد نتیجهٔ ایمانست بذات و صفات خالق اکبر
و سبب زنده شدن مردگان بروز حشر سید کاینات
و افضل مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
می گوید که من بنی لله مسجدا و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة
از مودای این حدیث چنین مفهوم و متصور میگردد که هرکه در دنیا
عبادتخانهٔ سازد ایزد تعالی در بهشت برین خانهٔ از بهر او
بنا فرماید بنابرین بندگی حضرت خاقانی از استیصال اهل شرک
و الحاد و ارباب فسق و عناد باز پرداخت و آتشکدها و بتخانهای
هند و ویران ساخت و از آن دیار رکاب اعلی بدار الملک
سمرقند روان گشت

شعر

نهاد روی ز هندوستان بدار الملک	ز فرخ اختر و فیروز روز و میمون فال
کشید لشکر جرار باز مرکز عز	زمی فراخ فرو بست جنوب و شمال

همت برین مصمم گردانید که بدار الملک سمرقند مسجد جامع
بنا فرماید و بدان حسنه بحضرت عزت تعالی و تقدس توسل نماید
چون در سپید سلطنت استقرار یافته بود در چهارم ماه مبارک

رمضان خوبترین موضعی را اختیار فرموده و اوستادان
ماهر و بنایان مهندس پس طرح آن عمارت رفیع انداختند
و در مبارکترین ساعتی بنیاد نهادند و قواعد و ارکان آن را از
سنگ بر آوردند و بندگی حضرت اعلی از غایت اهتمام
بذات شریف خویش بر سر عمارت حاضر می شد و در اتمام
آن غایت التفات مبذول میداشت تا شرفات
رفیعش چون مصاعد قدر بانی سر بسوی افلاک کشیده و شدهٔ نشیمنش
چون هوای جان فزاینده بهشت انتفاع در بکر هوا زد
و از فضای روح پرور آن روح فردوس اعلی بمعاینه افتاد و از ایوان
عرصهٔ نزهه در جنة الماوی بروی دلها گشاده و بستان سد
سکنه و بنای ایوان غایت استحکام یافت و منبر و محراب
آن بدقایق صنعت آراسته شد و باشکال غریب و نقوش
بدیع ساخته و پرداخته گشت و فروغ صفای صفهاش پرتو نور
بر آئینهٔ سپهر انداخت و ملک از اوج فلک آن
معبد را چون کعبه قبله و مزار خویش ساخت

شعر

برای دوش آب رخ سلمانی　　بگرد روضهٔ دین برکشید خطش سو

زهی بلند بنایی که غرفهای بهشت　　ز رفعت تو شد ستند منتظر

الهی خاقان جهان و بندهٔ امیدوار خود را بدرجات
مخصوص گردان و بمنازل ابرار و مراتب اخیار رسان
و خلایق عالم در ظل مرحمت بی دریغش آسوده دار
که خود نشانده چند دست بیمار لطف خویش سپار
و بلاد و عباد خویش را از جور جابره ستمکاره و قهاره غدار
نگاه دار یا رب العالمین و یا ارحم الراحمین و یا اکرم الاکرمین

تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة الله الملک الغنی محمد بن علاء الدین
عبد العزیز التبریزی اصلح الله شانه
و غفر له و لوالدیه و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات

فی اواخر سنه ثمان و ستین و ثمانمایه الهجریه ببلده



